



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

پولیتیک در زمینہ علمی

# فلاں فقہ

تحقیق امریکہ میں اسلامیات  
اور پڑھائیں ہذا کہ فلاں فقہ کی  
حوارۃ فلسفہ ایم

مصنف: محمد علی بیگم پورہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ولایت فقیه

نویسنده:

مصطفی جعفرپیشه فرد

ناشر چاپی:

مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات حوزه های علمیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۷	ولایت فقیه
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۹	تقدیم به:
۱۱	فهرست مطالب
۱۳	پیش گفتار
۱۵	مقدمه
۱۸	فصل اول: کلیات
۱۸	ولایت چیست؟
۲۱	منظور از حکومت ولایی چیست؟
۲۴	ویژگی های جامعه ی ولایی
۲۷	ولایت فقیه چیست؟ و فقیه چه نوع ولایتی دارد؟
۳۰	ولایت و قیمومیت
۳۳	ولایت و محجوریت
۳۷	ولایت فقیه یک بحث کلامی است یا فقهی؟
۴۲	جایگاه ولایت فقیه در اصول و فروع دین
۴۴	چرا «ولایت فقیه» می گوئیم نه «وکالت فقیه»؟
۵۲	فصل دوم: پیشینه ی نظریه ی ولایت فقیه
۵۲	اشاره
۵۴	پیشینه ی نظریه ی ولایت فقیه، به چه زمانی بر می گردد؟
۶۲	آیا ذکر ولایت فقیه در متون فقهی می تواند به معنای ولایت سیاسی باشد و.....
۶۵	نظر مرحوم نایینی در مورد ولایت فقیه چیست؟ و بر چه مبنایی، پیرو نظریه ی دولت مشروطه بوده است؟
۶۸	نظریه ی آیت الله خوئی رحمه الله در مورد ولایت فقیه چیست؟ آیا ایشان آن را انکار نموده اند؟

- ۷۲ ..... آیا این درست است که: «اغلب فقها، وظیفه ی فقیه را فقط افتا می دانند و ...»
- ۷۵ ..... آیا ولایت فقیه، برداشت فقهی برخی از فقها از بعضی روایات است؟
- ۷۸ ..... فصل سوم: مستندات نظریه ی ولایت فقیه
- ۷۸ ..... اشاره
- ۸۰ ..... ساده ترین دلیل برای نظریه ی ولایت فقیه، که قابل فهم عموم باشد، چیست؟
- ۸۰ ..... مقدمه ی اول: رجوع به کارشناس امین
- ۸۱ ..... مقدمه ی دوم: اصل تنزل تدریجی
- ۸۳ ..... تبیین دلیل:
- ۸۶ ..... چه دلیل عقلی برای اثبات ولایت فقیه وجود دارد؟
- ۸۹ ..... آیا به ولایت فقیه در قرآن اشاره ای شده است؟
- ۹۵ ..... مبنای ولایت فقیه در روایات چیست؟
- ۱۰۱ ..... آیا ولایت فقیه مسئله ای اجماعی و مورد اتفاق نظر همه ی فقیهان شیعه است، یا برداشت خاص بعضی فقها از روایات محسوب می شود؟
- ۱۰۸ ..... فصل چهارم: نوع نظام سیاسی ولایت فقیه
- ۱۰۸ ..... اشاره
- ۱۱۰ ..... آیا نظریه ی ولایت فقیه، تنها نظریه ی شکل حکومت دینی است؟
- ۱۱۵ ..... آیا «جامعه ی ولایی جامعه ای مستبد» و ولایت فقیه استبداد نیست؟
- ۱۲۰ ..... با توجه به آن که جامعه ی ولایی ارزشی برای توده ها قائل نیست، آیا نباید آن را انحصارگر دانست؟
- ۱۲۲ ..... آیا ولایت فقیه حکومتی توتالیتر است و به زور مردم را می خواهد به بهشت ببرد؟
- ۱۲۶ ..... آیا ولایت فقیه همان دیکتاتوری صالحان نیست؟
- ۱۳۱ ..... کتابنامه
- ۱۳۹ ..... درباره مرکز

سرشناسه : جعفرپیشه فرد، مصطفی، - 1340

عنوان و نام پدیدآور : ولایت فقیه / مصطفی جعفرپیشه فرد؛ تهیه کننده مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه قم

مشخصات نشر : قم: حوزه علمیه قم، مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی، 1381.

مشخصات ظاهری : ص 121

شابک : 964-6918-28-5000xریال ؛ 964-6918-28-5000xریال

یادداشت : پشت جلد لاتینی شده: Velayat -e faghih.

یادداشت : کتابنامه: ص. 121 - 116؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع : ولایت فقیه

اسلام و دولت

رهبری (اسلام)

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی

رده بندی کنگره : 8/223BP/ج 7 و 8 1381

رده بندی دیویی : 297/45

شماره کتابشناسی ملی : م 81-3154

ص: 1

اشاره

ولایت فقیه

مصطفی جعفرپیشه فرد

ص: 2



## تقدیم به:

پیر و مراد بنیان گذار جمهوری اسلامی، آیه الله میرزا محمدعلی شاه آبادی، او که با شذرات معارف و رشحات بحار خود تابلویی زیبا از پیوند دیانت و سیاست به تصویر کشید.

ص: 3



عنوان صفحه

فصل اول: کلیات

چیستی ولایت... 3

چیستی حکومت ولایی... 6

چیستی ولایت فقیه... 12

ولایت و قیمومیت... 15

ولایت و محجوریت... 18

ولایت فقیه يك بحث كلامی یا فقهی؟... 22

جایگاه ولایت فقیه در اصول و فروع دین... 27

چرا «ولایت فقیه» و نه «وکالت فقیه»؟... 29

فصل دوم: پیشینه ی نظریه ی ولایت فقیه

تاریخچه ی پیدایش نظریه ی ولایت فقیه... 39

ولایت سیاسی فقیهان در متون فقهی... 47

نظر مرحوم نائینی در مورد ولایت فقیه... 50

نظر آیت الله خویی در مورد ولایت فقیه... 53

ص: 5

دیدگاه فقیهان شیعه در مورد حدود ولایت فقیهان... 57

مفاد روایات ولایت فقیه از دیدگاه فقیهان شیعه... 60

فصل سوم: مستندات نظریه ی ولایت فقیه

ساده ترین دلیل برای نظریه ی ولایت فقیه... 65

دلیل عقلی برای اثبات ولایت فقیه... 71

ولایت فقیه در قرآن... 74

مبنای ولایت فقیه در روایات... 80

ولایت فقیه و اجماع فقیهان... 86

فصل چهارم: نوع نظام سیاسی ولایت فقیه

نظریه ی ولایت فقیه، تنها نظریه ی شکل حکومت دینی... 95

ولایت فقیه و استبداد... 100

ولایت فقیه و انحصارگرایی... 105

ولایت فقیه و توتالیتریزم... 107

ولایت فقیه و دیکتاتوری صالحان... 111

کتابنامه... 116

ص: 6

اندیشه‌ی سیاسی اسلام نزد متفکران شیعه به دو دوره‌ی حضور و غیبت معصوم علیهم السلام تقسیم می‌گردد. ولایت سیاسی و اجتماعی پیشوایان دین، مورد اتفاق جمله‌ی عالمان و فقیهان است. گرچه در باب ولایت سیاسی فقیهان در عصر غیبت، رویکردهای متفاوتی ابراز شده است، اما بر اصل حاکمیت قوانین اسلام اتفاق نظر وجود دارد. اغلب عالمان دینی ولایت انتصابی فقیهان را مطرح کرده و برای اثبات آن به دلایل نقلی و براهین عقلی تمسک نموده‌اند. بر این اساس، فقهای جامع‌الشرایط، به صورت نصب عام، از طرف شارع مقدس در عصر غیبت امام عصر (عج) به ولایت منصوب گردیده و مردم باید مصداق واجدالشرایط را شناسایی نمایند و در اجرای احکام اسلام، مطیع او گردند. عالمانی که نظریه‌ی انتخاب را فتوا داده‌اند نیز بر حاکمیت فقیه جامع‌الشرایط اصرار داشته و هیچگاه مدعی این مطلب نیستند که توده‌ی مردم بر انتخاب شخص فاقد شرایط و غیر مجتهد مجازند. فلسفه‌ی سیاسی اسلام حقانیت حاکمیت ولی فقیه را تبیین کرده است و به مشروعیت فلسفی و جامعه‌شناختی و مقبولیت مردمی آن نیز توجه دارد. به عبارت دیگر، گرچه بسیاری از فقیهان به مشروعیت الهی فقیه جامع‌الشرایط فتوا داده‌اند، ولی هیچگاه در تبیین نظام سیاسی اسلام از حقوق مردم غفلت نکرده‌اند. بنابراین، خوانندگان عزیز باید از طریق منابع معتبر به مطالعه‌ی

دقیق اندیشه و تفکر سیاسی اسلام پردازند و از شبهات کانون های شبهه متأثر نگردند و بدانند که ولایت مطلقه ی فقیه، نه به معنای قیمومیت مردم محجور است و نه به معنای حاکمیت استبدادی و بی قید و شرط؛ بلکه دقیقاً به معنای حاکمیت و زمام داری فقیه جامع الشرایط در اجرای تمام احکام اولی و ثانوی و حکومتی اسلام است و فقیه حاکم نیز باید در چارچوب شریعت نبوی و علوی گام بردارد. بی توجهی پاره ای از مستشکلان، سبب گردیده تا معنای دقیق ولایت، حکومت ولایی، ولایت مطلقه، ولایت انتصابی، پیشینه ی تاریخی مسئله، و دلیل پذیری آن و تمایز ولایت فقیه با حکومت استبدادی و توتالیتروشن نگردد و چالش هایی را برانگیزاند. کتاب ولایت فقیه، اثر ارزنده ای است که در آن به پرسش های اساسی در باب حکومت ولایی پاسخ داده شده است. این نگاشته توسط محقق ارجمند، جناب حجت الاسلام و المسلمین مصطفی جعفر پیشه، تحقیق گشته است. به همین علت بر خود لازم می دانم از پژوهشگر محترم و مدیران مرکز مطالعات و پژوهش های حوزه ی علمیه، به ویژه آقایان محمدرضا باقرزاده مدیر گروه حقوق و سیاست، سید محمد علی داعی نژاد، حمید کریمی، سید مصطفی آل غفور و نیز حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید هاشم حسینی بوشهری مدیر محترم حوزه ی علمیه ی قم سپاس گزاری کنم. جانشین مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه عبدالحسین خسروپناه

23/2/1381 مصادف با 30 صفرالمظفر 1423 سال روز شهادت حضرت امام رضا(ع)

به علت فراوانی پرسش‌های مربوط به ولایت فقیه و گستردگی مباحث آن، با دسته‌بندی پرسش‌ها، آنها را در قالب بخش‌هایی جداگانه ارائه می‌نماییم. نوشتار حاضر عمدتاً به پرسش‌های مربوط به کلیات، پیشینه، مستندات و نوع نظام سیاسی نظریه‌ی ولایت فقیه اختصاص دارد. امید آن که اندیشوران محترم، ما را از نظرها و پیشنهادهای و انتقادات خود بهره‌مند سازند. «انّه ولیّ التوفیق» (والسلام علیکم وعلی من اتّبع الذکر) مصطفی جعفرپیشه







سؤال از چیستی هر شیء، در واقع، پرسش از تعریف کامل، جامع و مانع از ماهیت و کُنهِ حقیقی آن شیء است. هرگاه از چیستی و ماهیت پدیده ای تکوینی پرسش به میان آید، مثلاً پرسیده شود «انسان چیست؟» به اصطلاح دانشمندان منطقی، بهترین تعریف، ارائه ی حدّ تام است که مشتمل بر جنس قریب و فصل قریب می باشد؛ اما وقتی از، امری اعتباری و مربوط به جهان تشریح و قرارداد سؤال شود، ارائه ی تعریفی مشتمل بر جنس و فصل برای آن، بی مفهوم است. در این موارد، پاسخ دهنده حتّی الامکان می کوشد تا با ارائه ی تعریفی جامع و مانع، ابهام را از آن پدیده ی اعتباری، زدوده، با تبیین روشن و شفاف آن، ذهن پرسشگر را به سوی حقیقت، راه نمایی کند. با این مقدمه، وقتی از چیستی ولایت می پرسند، سؤال کننده می خواهد با محتوای واقعی ولایت آشنا شود؛ از این رو، باید با توضیح

جوانبِ گوناگونِ این موضوع، سیمایی روشن، دقیق و عالمانه از آن ترسیم کرد.

در پاسخ این که ولایت چیست، باید گفت: ریشه ی لغوی ولایت، «وَلِيٌّ» به معنای قرب، اتصال و پیوند دو یا چند شیء است. از پیوند عمیق دو شیء، ولایت پدید می آید. (1) ولایت، دو گونه است: تکوینی و تشریحی؛ پیوند یادشده، اگر در محدوده ی امور تکوینی و پدیده های هستی آشکار گردد، ولایتِ تکوینی است. در ولایت تکوینی، پیوند و تأثیر و تأثر، در امور واقعی است و تابع قرارداد و وضع کسی نیست. ولایت تکوینی، اساساً، ویژه ی عِلَّتِ الْعِلَلِ آفرینش و ذاتِ پاكِ الهی است، و در مراتب پایین تر، با اذن و اراده ی پروردگار، بندگان صالح او از پیامبران، امامان معصوم علیهم السلام و اولیای الهی، درجات و بهره هایی از این تأثیرگذاری تکوینی را دارا می باشند و معجزات و کراماتی که از این وجودهای نورانی مشاهده می شود، مثل زنده کردن مردگان یا اژدهاشدن عصا، معلول همان ولایت تکوینی و مقامات معنوی و روحانی آن انسان های کامل است. (2) اما ولایت تشریحی، همان ولایت قانونی است؛ به این معنی که هرگاه فردی حقّ تشریح و قانون گذاری داشته باشد و به تصمیم گیری و تصرف در امور جامعه پردازد و آن را سرپرستی نماید، دارای ولایت تشریحی است. پس ولایت تشریحی، ناظر به سرپرستی، تدبیر و تنظیم اجتماعی است؛ ولایتی که تمامی جوامع بشری، همواره، فطرتاً به آن نیازمند بوده اند.

ص: 4

---

1- راغب اصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، ص 533.

2- ر.ك: شهید مرتضی مطهری، (ولاءها و ولایتها) مجموعه آثار، ج 3، ص 284 - 307.

بر اساس توحید ربوبی، همچنان که ولایت تکوینی بر عالم هستی، از آن خداوند است، ولایت تشریحی نیز، ویژه ی پروردگار هستی است. (1) انسان موحد نباید از هیچ فرد یا نهادی فرمان برداری داشته باشد و کسی را ولی، سرپرست و به تعبیر قرآنی، ارباب خود قرار دهد و بی چون و چرا مطیع او گردد؛ (2) مگر آن که خداوند سبحان برای او چنین حقی را جعل و تشریح کرده باشد. طبق آیه ی «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (3) و بر اساس آیه ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (4)، خداوند ولایت تدبیری و حق اداره و تنظیم اجتماعی را برای پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام تشریح کرده است. در اثر این ولایت، تصمیمات پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم برای افراد جامعه لازم الاجراست و آنها هستند که می توانند حاکمیت سیاسی و زمام داری جامعه را گرفته، در رأس هرم قدرت قرار گیرند. این ولایت، چیزی است که طبق معارف فکری شیعه، امامت نامیده می شود. (5)

ص: 5

---

1- ر.ك: عبدالله جوادی آملی، ولایت در قرآن، ص 211 - 221.

2- سوره ی توبه آیه ی 31.

3- سوره ی احزاب آیه ی 6: پیامبر، نسبت به مؤمنان، از خودشان سزاوارتر است.

4- مائده آیه ی 55: سرپرست و ولیّ مسلمانان، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند.

5- ر.ك: عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه و رهبری در اسلام، ص 81 - 86.

برای آشنایی با حکومت ولایی و پی بردن به مفهوم دقیق این واژه، ابتدا باید به مفهوم لغوی و عرفی ولایت توجه کنیم و آن گاه در پرتو این مفهوم، به کالبدشکافی ترکیب حکومت ولایی بپردازیم. ولایت واژه ای عربی به معنای به هم پیوستگی و نوعی اتصال و ترابط دو چیز است؛ به شکلی که هیچ گونه روزنه و شکافی، آن دو، را از هم نگسسته، مانع پیوند عمیق آن دو نگردد. (1) لغویان برای ولایت، در زبان عربی و فارسی، معانی متعددی را ذکر می کنند که از آن میان، می توان به امارت، تدبیر، محبت، سلطان و خطه و موطن هر کس اشاره کرد. از آن جا که ریشه ی اصلی، با همان معنا و وضع لغوی، به نوعی در تمامی این معانی ملحوظ است، نمی توان معانی برشمرده را از سنخ مشترك لفظی دانست. (2) با این وجود، با بررسی موارد کاربرد واژه ی ولایت، در متون عربی و محاوره ی عرفی، به این نتیجه می رسیم که گسترده ترین کاربرد این واژه، امارت و حاکمیت سیاسی است؛ به گونه ای که هرگاه ولایت، بدون قید به کار رود و عاری از قرینه باشد، انصراف آن به ولایت سیاسی و امارت خواهد بود. منظور از ولایت سیاسی و امارت، همان مدیریت و اداره ی جامعه و تنظیم امور کلان اجتماعی است، که در زبان فارسی می توان آن را سرپرستی نامید. ولایت، در کاربرد عرفی، نظیر امامت است. امامت مطلق و بدون

ص: 6

- 
- 1- ر.ک راغب اصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، ص 533 و احمد بن فارس، معجم مقاییس اللّغة، ج 6، ص 141.
  - 2- لسان العرب، ج 15، ص 400-402؛ مجمع البحرين، ج 1، ص 455 - 458، و لغت نامه ی دهخدا، واژه ی ولایت.

مضافاً الیه، همان رهبری و حاکمیت سیاسی است، و امامت مضاف و مقید حتماً نیازمند ذکر مضاف الیه است؛ مانند امامت جمعه. ولایت نیز چنین است. مورّخان بزرگی چون طبری و ابن اثیر، برای نقل حوادث تاریخی و ذکر دوره‌ی حکومت‌های گوناگون در تاریخ، واژه‌ی ولایت را به کار می‌برند. ابن قتیبه، در کتاب الإمامة و السياسة، از زمام داری حاکمان سیاسی، به ولایت تعبیر می‌کند؛ مثل ولایة الولید، ولایة الحجاج، ولایة هشام بن عبدالملک؛ بدون آن که قرینه‌ای به کار برده باشد. (1) بنابراین، ولایت، عرفاً همان امارت و حاکمیت سیاسی است که ترسیم‌کننده‌ی اصل حکومت، قطع نظر از نوع آن، و شیوه‌ی استقرار مشروعیت آن می‌باشد. ولایت و امارت، ممکن است ولایت حق و امارت والی عادل، یا ولایت باطل و امارت والی جور باشد. واژه‌ی ولایت، هر دو نوع حکومت را شامل می‌شود. در روایتی از امام صادق علیه السلام ضمن تقسیم ولایت، به ولایت والیان عدل و ولایت والیان جور، و حلال شمردن اوّل و حرام دانستن دومی، منقول است: فوجّه الحلال من الولاية ولایة والی العادل و ولایة ولایة ولایة؛ ولایت والی عادل و والیان منصوب از طرف وی، ترسیم‌کننده‌ی چهره‌ی ولایت حلال و مشروع است. و اما وجه الحرام من الولاية فولایة الوالی الجائر، و ولایة ولایة، فالعمل لهم و الکسب لهم بجهة الولاية معهم حرام؛

ص: 7

---

1- برای نمونه ر.ک: تاریخ طبری، ج 4، ص 130 و 164؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج 6، ص 355 و ج 3، ص 89، 184، 242 و 340. و ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ج 1، ص 38، و ج 2، ص 7، 39، 141 و 142.

ولایت حاکم ستمگر و ولایت منصوبان از سوی او، چهره‌ی حرام ولایت است که هر گونه رابطه و پیمان با ایشان حرام و نامشروع است. (1) طبق این تفسیر عرفی از ولایت، ترکیب «حکومت ولایی»، از نظر ادبی، نادرست و از قبیل اضافه و نسبت دادن یک چیز به خود آن چیز است؛ چون حکومت همان ولایت است و مثل آن است که گفته شود «ولایت ولایی». ولایت و حکومت و اعمال حاکمیت سیاسی، یک حقیقت اند و از این جهت، قابل ارزش گذاری و مقبول یا مطرود شدن کلی نیستند، بلکه دولت‌ها و متصدیان امر ولایت، در دو گروه مشروع و نامشروع، عدل و جور، الهی و طاغوتی، قابل طبقه بندی و ارزش گذاری هستند.

صرف نظر از کاربرد مطلق عرفی ولایت که در بالا شرح آن گذشت، ولایت در فرهنگ قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام مفهومی خاص و ویژه نیز دارد که از ارزش والا و بی نظیری برخوردار و با قداست و احترام توأم است و براساس این تفسیر، تعبیر حکومت ولایی، تعبیری صحیح و قابل قبول خواهد بود. طبق روایات اهل بیت علیهم السلام ولایت، در مفهوم ویژه‌ی خود، شرط قبولی اعمال و کلید و رمز هر خوبی شناخته می‌شود. در روایت است: اگر مردی شب‌ها را زنده نگهدارد و تمام عمر خود را با روزه سپری کند و تمام دارایی خود را صدقه دهد و همه ساله در مراسم حج شرکت جوید، در حالی که، ولایتِ ولیّ خدا را نشناسد، تمام اعمالش بیهوده و بدون ثمر است. این ولایت،

ص: 8

---

1- شیخ مرتضی انصاری، کتاب المکاسب، ج 14، ص 6 و 7.

بر نماز، زکات، حج و روزه برتری دارد و راز و رمز رسیدن به آنهاست. (1)

## ویژگی های جامعه ی ولایی

واژه ی ولایت، در اصطلاح خاص قرآنی و روایی، نشان می دهد که جامعه ی ولایی دارای ویژگی ها و خصلت های متعدّد بی نظیری است که عمدتاً می توان آنها را در سه وجهه و قالب مشخص، معرفی و ارائه نمود: - وجهه ی نخست جامعه ی ولایی، به هم پیوستگی و اتحاد و یکپارچگی گروهی موحد و مؤمن است که در مسیر اندیشه و هدف واحد گام برمی دارند؛ ایمانی مبتنی بر اندیشه ی صحیح و اعتقاد قلبی و آگاهی کافی دارند؛ با هم مهربان اند و به یکدیگر عشق می ورزند: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (2). جوشش مستحکم و جدایی ناپذیر مؤمنان با یکدیگر که بر اساس عشق به خداوند و ایمان شکل می گیرد و برای منافع حزبی یا جناحی و دنیوی و رسیدن به متاع مادی و طعمه ی چرب زر و زور نیست، نخستین مؤلفه ی تشکیل جبهه ی اهل ولایت و جامعه ی ولایی است. - دومین وجهه ی جامعه ی ولایی، پرهیز از وابستگی به کافران، معاندان و دشمنان راه خداست. افراد این جامعه، ذره ای تحت فرمان آنان و تأثر از افکار، اندیشه ها و نظریه های جبهه ی مقابل قرار نمی گیرند. البته،

ص: 9

---

1- کلینی، اصول کافی، ج 2. باب دعائم الاسلام، حدیث 5، ص 18-19: «عن ابن جعفر قال: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ. قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ وَ أَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ، لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ».

2- سوره ی توبه آیه ی 71.



منظور، قطع روابط سیاسی یا اقتصادی نیست؛ بلکه، پیوند جوهری و وابستگی به دشمن است که به شدت طرد می شود: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» ای مؤمنان، یهودیان و مسیحیان را از اولیا و افراد جبهه ی خودی قرار ندهید، آنان اولیای یکدیگرند. هر کس از شما با آنان پیوند برقرار کند، از آنان به شمار می آید. (1) - رکن رکین و رأس هرم تحقّق جامعه ی ولایی، وجهه ی سوم آن است. برای پیوند قلب های مؤمنان به یکدیگر و تشکیل یک جبهه ی واحد در برابر بیگانه، وجود یک قلب تپنده ضروری است؛ یعنی رهبری نافذ و متمرکزی که آحاد مردم، با ارتقای آگاهی و بینش خود و با اعتقاد و ایمان قلبی خویش، از روی طوع و رغبت و با شوق و اشتیاق، با او ارتباط عقلانی و عاطفی مستحکم برقرار کنند؛ محوری که، همانند قطب یک آسیاب، همه ی جناح ها را به دور خود جمع کند؛ از تعارض ها جلوگیری نماید و همه ی نیروها را به یک سمت و سو هدایت کند. مقام چنین رهبری، همان مقام امامت و ولایت امت است. تحقّق جامعه ی ولایی، بدون مشخص شدن ولی، غیر ممکن است. به عنوان مثال، مسلمانان صدر اسلام، در شهر مدینه، دارای جامعه ی ولایی بودند؛ چرا که با گرد آمدن دور شمع وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تشکیل حکومت ولایی داده، یک امت را پدید آوردند؛ ولی پس از رحلت، جامعه از ولیّ الله روی برتافت و غیر ولایی گردید، و پس از بیست و پنج سال که دوباره به ولیّ الله روی آورد، جامعه ی ولایی تشکیل شد.

ص: 10

با این تفسیر از ولایت، حکومت ولایی، ترکیبی غیر منطقی و ناصواب نیست. حکومت ولایی، در جامعه ای ولایی قابل تحقق است. حکومت ولایی، حکومتی است که مردم، با ایمان، آگاهی، بصیرت و اعتقاد قلبی، امام و رهبر خود را بر می گزینند و عاشقانه به سوی او می شتابند. امام و پیشوایی که در بصیرت و تدبیر، علم و آگاهی، عدالت و شجاعت، و تقوا و دوری از رذایل اخلاقی، شرایط امامت و ولایت را به طور کافی و کامل داراست؛ رهبری که همچون قلبی تپنده، تمام نیروهای جامعه را به پیکری واحد و متصل و همسو تبدیل می کند، و آنگاه جامعه با حرکت هماهنگ به سوی کسب کمالات و ارتقا در تمامی ابعاد، به راه خود ادامه می دهد. جامعه ی بدون ولایت، جامعه ای مرده و ظلمانی است. چنان که در روایت است: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ؛ جامعه ای که امام خود را نشناسد در جاهلیت به سر می برد. جامعه ی دارای ولایت، جامعه ای است که تمام استعدادها در آن امکان رشد دارد و انسان ها را به تکامل می رساند. در جامعه ی ولایی، ولی و حاکم، جامعه را در راه خدا قرار می دهد، و آحاد آن را اهل ذکر و یاد خدا می کند، عدالت اجتماعی برقرار و حقوق و شرف انسان ها محترم شمرده می شود، نیکی ها اشاعه می یابد و از پلیدی ها جلوگیری می شود. در چنین جامعه ای ولی امر، مجری قانون خداست و از خود هیچ اراده و اختیاری جز اجرای دستورات شریعت و رعایت مصالح امت اسلامی نخواهد داشت: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَ»

أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»؛<sup>(1)</sup> همانان که وقتی در زمین تمکّن و نیرویی بیابند، به اقامه ی نماز و پرداخت زکات و امر به معروف و نهی از منکر می پردازند. حکومت ولایی، قلعه ی استواری است که می تواند چاره ی دردهای بشر باشد. نمونه ای از تحقق حکومت ولایی، حکومت علوی است: *وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي*.

ده سال حکومت ولایی نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه و پنج سال حکومت ولایی مولای متّقیان علی علیه السلام در کوفه، پایه گذار تمدّن اسلامی در قرن های بعدی شد. هنوز، نه تنها جهان اسلام، بلکه جهان بشری، از برکات دو دولت نبوی و علوی منتعم است. در آینده هم، تنها، حکومت ولایی حضرت مهدی (عج) است که منجی بشر خواهد شد.<sup>(2)</sup>

### **ولایت فقیه چیست؟ و فقیه چه نوع ولایتی دارد؟**

با توجه به روشن شدن مفهوم ولایت و اقسام آن در دو پرسش پیشین، در پاسخ این پرسش که ولایت فقیه چیست، و این که در نظریه ی ولایت فقیه کدام يك از اقسام یادشده ی ولایت، مورد نظر است، باید گفت: کسی برای فقیه، مدّعی ولایت تکوینی نیست و نمی خواهد او را

ص: 12

---

1- سوره ی حج آیه ی 41.

2- برای آشنایی بیش تر با جامعه ی ولایی و ولایت در مفهوم خاصّ قرآنی و روایی ر.ک: سید علی خامنه ای، ولایت.

تصرف کننده ی نظام خلقت و قانونمندی های جهان آفرینش معرفی کند؛<sup>(1)</sup> گرچه ممکن است احیاناً، فقیهی، به طور فردی، در اثر مجاهدت نفسانی و بزرگی روح، به درجاتی از کمال برسد که توان تصرف تکوینی در بخش هایی از عالم را دارا باشد. پس آنچه از مفهوم ولایت، در نظریه ی ولایت فقیه اراده می شود، آن است که خداوند سبحان و امامان معصوم علیهم السلام حق قانون گذاری، اجرای قانون، تصرف و تدبیر امور اجتماعی و امامت سیاسی جامعه را که نیاز قطعی تمامی جوامع است، برای فقیهان جامع شرایط جعل کرده اند. فقیه، کسی است که دین شناس باشد و با برخورداری از ملکه ی اجتهاد و قوه ی استنباط احکام شرعی از منابع آن، توان استخراج حکم الهی را، در هر مسئله و حادثه ی فردی یا اجتماعی دارد. فقیه با ولایت تدبیری و سیاسی خود، بر اساس منابع کتاب و سنت، و مصالح اجتماعی تصمیم می گیرد و همان طور که مردم موظف به پیروی و اطاعت از حکم او هستند، خود او هم مستثنا نیست و باید از آن حکمی که خودش استنباط و صادر کرده است، پیروی نماید، وگرنه از ولایت ساقط می شود. وقتی که میرزای شیرازی براساس ولایت شرعی خود و به خاطر مصالح اسلامی، به تحریم تنباکو حکم می کند، خود او نیز باید، همانند مردم، از این حکم پیروی کند. به تعبیر حضرت امام رحمه الله حکومت در اسلام، حکومت قانون است؛<sup>(2)</sup> آن هم قانون الهی که بر طبق مصالح و مفاسد دنیوی و اخروی واقعی بشر وضع گردیده است. در حقیقت، این فقه و شریعت الهی است که تدبیر و

ص: 13

- 
- 1- ر.ک: امام خمینی، ولایت فقیه، ص 41 - 42 و همو کتاب البیع، ج 2، ص 466.
  - 2- ر.ک: امام خمینی، ولایت فقیه، ص 61، و همو کتاب البیع، ج 2، ص 461 - 465.

تنظیم کننده ی حیات فردی و جمعی است، نه شخص فقیه. فقیه از نظر شخصیت حقیقی، با افراد جامعه، هیچ تفاوتی ندارد. ولایت سیاسی، در اختیار فقاہت است و فقیه، در مقام يك قانون دان و کسی که خبره و کارشناس است و توان استنباط حکم و قانون را دارد، دارای این ولایت شده است. البته این شؤون و اختیارات، برای مجتهد مطلق است، نه مجتهد متجزی. مجتهد مطلق، کسی است که کارشناس کامل دین باشد؛ یعنی در تمامی احکام دینی و در جمیع زمینه ها، اعم از عبادات، معاملات، احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و امور بین الملل، توان استنباط داشته باشد و بتواند حکم الهی را به صورت مستند ارائه دهد، و در هیچ مسئله ی مستحدثه ای، از اعلام حکم شرعی عاجز نباشد. بنابراین در پاسخ این که ولایت فقیه چیست، می توان گفت: حق تصرف، تدبیر و تنظیمی است که درباره ی جامعه و مسائل اجتماعی، به تبع ولایت امامان معصوم علیهم السلام برای فقیه جامع الشرایط جعل شده است. پس ولایت فقیه، به معنای قیمومیت بر محجوران نیست. منظور از این ولایت، خلافت تکوینی و الهی فقیه هم نیست. و نیز چنین نیست که برای فقیه، مقام وساطت میان مردم و خدا مطرح باشد؛ آن چنان که در جهان مسیحیت، در قرون وسطی، اربابان کلیسا، خویش را حاکم مطلق و واسطه ی میان خدا و خلق می پنداشتند، و خود را، در برابر هیچ مقامی، مسؤول و پاسخ گو نمی دیدند.<sup>(1)</sup> در پایان، تذکر این نکته مفید است که ولایت یادشده، برای هر فقیهی وجود ندارد. علاوه بر فقاہت که شرط لازم ولایت است، شرایط بسیار

ص: 14

---

1- ر.ک: شهید مرتضی مطهری، علل گرایش به مادّیگری، ج 1، ص 553 - 555.

مهم و اساسی دیگری، نظیر عدالت، توان تدبیر و مدیریت جامعه، قدرت تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی، و آگاهی از روابط حاکم بر کشورهای جهان را نیز باید دارا باشد. این ولایت، برای فقیهی جعل شده است که جامع شرایط باشد. (1)

## ولایت و قیمومیت

\* با توجه به این که ولایت، همان قیمومیت است، چگونه می توان آن را بر حاکمیت سیاسی فقیهان تطبیق کرد؟

در پاسخ این پرسش، نخست باید به پیش فرض آن نظر افکند که آیا به راستی می توان ولایت را به رابطه ی قیمومت تفسیر کرد و این دورا یگانه انگاشت و آنگاه لوازم قیمومت را به هرگونه ولایتی تعمیم داد؟ در کدام مرجع موثق، فرهنگ لغت یا متن فقهی معتبری، ولایت به قیمومت تفسیر شده است تا به آثار آن ملتزم گردیم؟ برای یافتن پاسخ و پی بردن به ماهیت و مفهوم ولایت شرعی، نخست باید مفهوم ولایت را در لغت و کاربرد عرفی مشاهده کرد، آنگاه بایستی به سراغ دانش فقه و ابواب گوناگون آن رفت. اما در لغت، چنان که پیش از این آمد، (2) ولایت از ریشه ی «ولی» به معنای پیوستگی و قرابت است و معانی مختلفی مثل فرمان روایی، محبت، نصرت و سلطان برای آن ذکر کرده اند که ریشه ی اصلی واژه، با همان معنای لغوی، در تمامی این معانی مشاهده می شود. از میان معانی

ص: 15

---

1- ر.ک: امام خمینی، صحیفه ی نور، ج 20، ص 459 و ج 21، ص 371.

2- ر.ک: پاسخ پرسش های اول و دوم.

یادشده، کاربرد ولایت در امارت و فرمان‌روایی، گستردگی و شیوع خاصی دارد؛ به طوری که ادعای انصراف ولایت به امارت، سخنی صواب و منطبق بر استعمال عرفی است.<sup>(1)</sup> اما در فقه با توجه به این که ولایت در متون فقهی، باب و کتابی مخصوص به خود که تمام فروع و مسائل مرتبط با آن يك جا طبقه‌بندی شده باشد، ندارد، می‌توان با شیوه‌ی استقرا، به تتبع در نمونه‌های کاربرد ولایت و اقسام شرعی آن، در کتب فقهی پرداخت، تا آشکار گردد که یگانه‌انگاری ولایت با قیومیت چه حظ و بهره‌ای از واقعیت را دارد؟ تحقیق کامل و فنی در این موضوع، گفتاری مفصل و تخصصی می‌طلبد، از این روی در این مجال، تنها به اهم اقسام ولایت شرعی که در متون فقهی فقیهان طراز اول منعکس است، اشاره می‌کنیم. این اقسام عبارت‌اند از: 1. ولایت بر تجهیزیت؛ 2. ولایت بر فرایض عبادی میت؛ 3. ولایت بر بردگان؛ 4. ولایت بر دارایی و اموال کودک نابالغ؛ 5. ولایت بر همسر؛ 6. وصایت؛ 7. قیومیت؛ 8. حضانت؛ 9. قصاص؛ 10. ولایت کودکان سرراهی؛ 11. تولیت اوقاف؛ 12. قضاوت؛ 13. ولایت بر امور حسبه؛ 14. ولایت سیاسی.<sup>(2)</sup> امور چهارده‌گانه‌ی بالا، اقسام ولایتی است که فقیهان از آن یاد

ص: 16

---

1- ر.ک: راغب اصفهانی، المفردات، ص 532؛ ابن منظور، لسان العرب، ج 15، ص 400 - 402 و نگارنده، مجله‌ی حکومت اسلام، شماره‌ی 9، مقاله‌ی «مفهوم ولایت فقهی»، ص 43 و 44.

2- برای تفصیل بیش‌تر ر.ک: نگارنده، مجله‌ی حکومت اسلامی، شماره‌ی 9، پاییز 77، «مفهوم ولایت فقهی»، ص 26 - 29.

می‌کنند. با تأمل در این اقسام، آشکار می‌گردد که قیومیت، تنها یک قسم از اقسام ولایت شرعی است. رابطه‌ی منطقی ولایت و قیومیت، رابطه‌ی عام و خاص مطلق است؛ اگرچه قیومیت از اقسام ولایت است، ولی الزاماً هر ولایتی قیومیت نیست؛ از این روی یکسان انگاشتن ولایت با قیومیت، مثل یکسان دانستن هر گردی با گردو است. اکنون که روشن شد ولایت مساوی و همسان با قیومیت نیست، می‌توان ماهیت و جوهره‌ی واقعی ولایت شرعی را مدیریت و یا در اصطلاح زبان فارسی، سرپرستی نامید. وجه مشترك اقسام ولایت شرعی، همان حق مدیریت و اداره و سرپرستی امور مختلف جامعه است. در حقیقت، مسئله‌ی ولایت و سرپرستی از اختراعات شریعت نیست؛ یعنی مفهوم ولایت مفهومی نوین، مانند زکات، صلوات و وضو نیست که شریعت آن را پدید آورده باشد. ولایت، امر امضایی است، نه تأسیسی. ولایت، از موضوعات عرفی است که از ضروریات حیات جمعی بشر به شمار می‌رود و با تاریخ انسان گره خورده است. ولایت، به فرهنگ و جغرافیایی خاص، وابسته نیست. اگر زیست جمعی را فطری بشر بدانیم، ولایت از اجزای تفکیک ناشدنی آن است. امور نیازمند مدیریت و اداره در جوامع بشری را می‌توان به دو گروه خرد و کلان یا جزئی و کلی تقسیم کرد. هر جامعه‌ی ای بنا بر مقتضیات فرهنگی و دینی خویش برای این امور چاره‌ای می‌اندیشد و افرادی را برای تصمیم‌گیری درباره‌ی آنها برمی‌گزیند. این مدیریت و تدبیر، هرگاه طبق مقررات و قوانین شرعی انجام پذیرد، «ولایت شرعی» نامیده می‌شود.



ولایت شرعی عهده دار اداره ی جامعه در بُعد کلان است و احکام گسترده ای را در سراسر ابواب فقهی، مثل نماز جمعه، جمع آوری خمس و زکات، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، اقامه ی حدود و قصاص و دیات و غیره را به خود اختصاص می دهد. با توجه به اهمّیت و گستره ی ولایت سیاسی، می توان آن را مهم ترین قسم ولایت شرعی و رکن رکین فقه در جمیع احکام شرعی دانست؛ زیرا در پرتو این ولایت است که امکان اجرای احکام سیاسی دینی فراهم می آید. در نظریه ی ولایت فقیه، غرض از واژه ی ولایت، همین ولایت سیاسی است. نتیجه آن که اولاً ولایت، نه عین قیمومیت است و نه ملازم با آن؛ از این رو نمی توان لوازم قیمومیت، یعنی ناتوانی مولی علیه و نیازمندی وی به قیم را، به تمامی اقسام ولایت سرایت بخشید. هر ولایتی، در حیطه ای که مقرر می گردد، لوازمی دارد که تابع و وابسته به همان حیطه است و قابل سرایت به اقسام دیگر نیست. ثانیاً، در بحث ولایت فقیه، منظور از ولایت، همان ولایت سیاسی و مدیریت اجتماعی است که هر دولت و حاکم سیاسی، مشروع یا نامشروع، این ولایت را در اختیار دارد. منظور از ولایت سیاسی، همان امامت امت است که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام ثابت بوده و حق مشروع ایشان به حساب می آمده است.

## ولایت و محجوریت

با توجه به این که از لوازم ولایت شرعی فقیهان بر مردم، حاکمیت اصل عدم تساوی است، یعنی، مردم عادی و فقیهان عادل در اداره ی امور سیاسی برابر نیستند و این که مردم در حوزه ی امور عمومی، شرعاً

مجبورند و هرگونه دخالت و تصرف مردم در حوزه ی امور عمومی، محتاج اجازه ی قبلی یا تنفیذ بعدی ولیّ فقیه است، آیا نمی توان گفت که فلسفه ی جعل ولایت، جبران نقص مولی علیهم است و توده ی مردم برای جبران این ضعف و ناتوانی و محجوریت، تحت ولایت و تدبیر فقیهان عادل قرار می گیرند؟<sup>(1)</sup> ملازم انگاری ولایت و محجوریت، ناشی از مغالطه ای است مشابه آنچه در یگانه پنداری ولایت و قیمومیت وجود دارد و در پاسخ پرسش قبل آمد. با بررسی دقیق متون فقهی پی می بریم که نمی توان ولایت را با محجوریت ملازم دانست. هدف هر ولایتی که جعل می شود، جبران نقص مولی علیهم نیست تا در افراد تحت ولایت، به دنبال نقص باشیم. رابطه ی منطقی ولایت و محجوریت، عام و خاص من وجه است که تنها در ولایت بر سفیه و مجنون، با یکدیگر جمع شده اند. در این جا مولی علیه، گرفتار نوعی ناتوانی است، اما در مواردی مثل ولایت بر قصاص، اوقاف، قضاوت یا ولایت سیاسی، محجوریت به مفهوم نقص و ناتوانی مطرح نیست. چنان که در مواردی مثل ورشکستگی یا بیماری مشرف به مرگ، به نظر برخی از فقها، با آن که محجوریت وجود دارد، ولایت موجود نیست.<sup>(2)</sup> اینک برای روشن شدن بیش تر بحث، باید مولی علیه را در اقسام ولایت شرعی بررسی کنیم. برای ولایت شرعی، چهارده قسم بر شمرده شد. در این اقسام چهارده گانه، مولی علیه به سه شکل ظهور می کند: اشیا؛ اطفال؛ اشخاص. پس چنین نیست که مولی علیه، همواره اشخاص و

ص: 19

---

1- ر.ك: محسن کدیور، حکومت ولایی، ص 113 - 114.

2- ر.ك: نگارنده، همان، ص 54، 55، 58 و 59.

انسان‌ها باشند. در مواردی مثل تولیت وقف و وصایت، ولایت مربوط به اموال و دارایی هاست؛ در بعضی، مثل فرایض عبادی میّت، ولایت بر فعل است؛ بدین صورت که بزرگ‌ترین پسر میّت، موظّف است نماز و روزه‌های قضا شده‌ی میّت را یا خودش انجام دهد یا برای انجام آنها نایب بگیرد؛ اما در گروه سوم که ولایت مربوط به اشخاص است، مولیّ علیه به دو شکل ظهور می‌کند: اشخاص محجور؛ اشخاص غیرمحجور. محجورانی که برای حفظ مصالح آنها ولایت جعل می‌شود یا صغیرند یا مجنون که نقص و ناتوانی شان موجب ولایت شده است؛ اما در ولایت بر افراد غیرمحجور، مثل ولایت بر قضا و قصاص و ولایت سیاسی، نقص و ناتوانی موجب ولایت نیست؛ بلکه هدف این سه قسم از ولایت، تنظیم امور اجتماعی و قانونمندی جامعه بوده است. مغالطه‌ی مهمّی که در پرسش رخ نموده، آن است که فلسفه‌ی کلیّ بعد ولایت، جبران نقص مولیّ علیهم دانسته شده و آن‌گاه محجوریت، با ناتوانی و ضعف، برابر پنداشته شده است؛ در حالی که فلسفه‌ی جعل ولایت، تدبیر و تنظیم امور اجتماعی و سامان دهی امور جامعه است و این حقیقت، اختصاص به جامعه‌ی اسلامی ندارد؛ همان‌گونه که «ولایت» از نوآوری‌های شریعت نیست، بلکه واژه‌ای عرفی است. در همه‌ی جوامع، برای تدبیر و تنظیم امور اجتماعی، افرادی را برای مدیریت بخش‌های مختلف برمی‌گزینند، در حالی که هیچ ضعف و نقصی مطرح نیست. در جامعه‌ی اسلامی، از مدیریت‌های گوناگون به ولایت شرعی تعبیر می‌شود؛ مثلاً در ولایت بر اوقاف، شخص واقف یا شارع، برای حفظ

و

جلوگیری از حیف و میل اموال موقوفه، تولیت را در اختیار فردی قرار می دهد؛ یا شارع برای تکریم میّت و حفظ حرمت اقرّبای وی، ولایت بر تجهیز را به اولیای میّت می سپارد؛ و یا برای تشفی خاطر اولیای مقتول یا فرد زیان دیده، حقّ قصاص و ولایت بر آن را جعل می کند. در ولایت سیاسی هم برای تدبیر و تنظیم امور اجتماعی، فردی برای رهبری و مدیریت جامعه انتخاب می شود. بنابراین، مطرح کردن بحث نقص و ناتوانی در جعل ولایت فقیه، تشویش اذهان است. البتّه طبیعی است که هر اندازه حیطه ی مأموریت و مدیریت يك مدیر گسترده تر باشد، اختیارات افزون تری می یابد و دیگران حق دخالت در حوزه ی مسئولیت او را ندارند. این مسئله، به معنای حاکمیت اصل عدم تساوی نیست. همه ی افراد و شهروندان، در برابر قانون یکسان اند و کسی، از این حیث، امتیازی ویژه ندارد و در جامعه ی اسلامی، تنها امتیاز، تقوا و فضایل اخلاقی است. اما اختیارات قانونی که از آثار ولایت و مدیریت است، امتیاز و تبعیض و عدم تساوی نیست. هرگز نمی توان محدودیت ناشی از قانون را محجوریت نامید. محدودیت اراده از لوازم قانون و طبیعت ذاتی هر حکم شرعی یا غیر شرعی است؛ در غیر این صورت، باید به هرج و مرج تن داد. در دموکراسی هم، وقتی مردم کشوری به پای صندوق آرا می شتابند، در واقع به محدودیت اراده ی خود، آری می گویند؛ زیرا محدودیت را بر هرج و مرج ترجیح می دهند. مسلمان رشید و هوشمندی که ولایت خدا، رسول و امام را می پذیرد و به مقرّرات آن پاسخ مثبت می دهد، محجور نیست و این نمی تواند نشانه ی نقص و ناتوانی او باشد. مردم، همان طور که، در حوزه ی امور خصوصی مکلف اند و این

تکلیف ناشی از آزادی اراده‌ی ایشان است. در حوزه‌ی امور عمومی هم مکلف اند و با آزادی اراده‌ی خود، در سرنوشت خویش دخالت و تصرف می‌کنند و کسی را که مرضی و تأیید شده‌ی خداوند است برای تصدّی ولایت و سرپرستی جامعه انتخاب می‌کنند. کامل‌ترین انسان‌ها در عرصه‌ی خردورزی، علی‌علیه‌السلام، ولایت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌پذیرد و او را سرپرست خود می‌داند. آیا ولایتی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر امثال امام علی‌علیه‌السلام دارد یا ولایت امام علی‌علیه‌السلام بر امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام، نشان از نقص و ناتوانی ایشان است؟! بنابراین، ملازم‌انگاری ولایت و محجوریت، مغالطه‌ای بیش نیست و نشان می‌دهد که گوینده‌ی سخن به جوهره‌ی واقعی ولایت پی نبرده است. در نظریه‌ی ولایت فقیه هم، منظور از ولایت، همین ولایت سیاسی است و به تعبیر امام خمینی رحمه‌الله ولایتی را که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام (1) داشتند، در زمان غیبت، فقیه عادل دارد، (2) و این امامت و ولایت با ضعف و محجوریت مردم ملازمه‌ای ندارد.

### ولایت فقیه يك بحث کلامی است یا فقهی؟

بحث دیگری مشابه پرسش بالا، از قرون اولیه‌ی اسلام، میان اندیشمندان مسلمان، موضوع گفتمان جدّی قرار می‌گرفت. در آن بحث، سخن در این بود که آیا اساساً مسئله‌ی امامت از مسائل علم کلام است یا مسئله‌ی فرعی است که در علم فقه از آن بحث می‌شود؟ عالمان اهل سنت، بر این باور بودند که مسئله‌ی امامت مسئله‌ی فقهی است و اگر در

ص: 22

---

1- ر.ک: همانجا.

2- امام خمینی، ولایت فقیه، ص 40.

علم کلام از امامت بحث شود، از این روست که مخالفان ما از امامت در کتب کلامی بحث کرده اند و ما هم برای بحث با ایشان، از امامت، در علم کلام بحث می کنیم؛ و گرنه مسئله ی، امامت از موضوعات فقهی است. طبق این دیدگاه ملاک فقهی یا کلامی بودن يك موضوع آن نیست که در کتب کلام از آن بحث شده باشد یا در کتب فقه. ممکن است از مسئله ای فقهی، در کتب کلام بحث شود و یا بالعکس. در مقابل، شیعه معتقد بود که امامت، موضوعی کلامی است؛ چرا که از مسائل فرعی و از احکام شرعی مرتبط با افعال مکلفین بحث نمی کند، بلکه از احوال و افعال مرتبط با مبدأ می باشد، که در حیطه ی علم کلام است. (1)

همان اختلاف تاریخی، اکنون نیز در باب ولایت فقیه مطرح است؛ چرا که مسئله ی ولایت فقیه، زیر مجموعه ی بحث امامت در عصر غیبت است. اما آنچه در این بحث حایز اهمّیت و راه گشاست، توجّه به چهار نکته است: 1. نکته ی نخست آن که آیا چنان که گفته اند: کلامی بودن يك موضوع الزاماً به معنای هم ردیفی با توحید و معاد است تا انکار آن به خروج از دین منتهی گردد؟ در پاسخ باید گفت: درست است که علم کلام از اصول عقاید دین بحث می کند، ولی مسائل کلامی، با توجّه به موضوع علم کلام، دو دسته اند:

ص: 23

---

1- فاضل مقداد، ضمن آن که از علم کلام به علم اصول تعبیر می کند، در توصیفش می گوید: «علم اصول، علمی است که در آن از وحدانیت خداوند و صفات و عدالت او و از نبوت پیامبران و اقرار به آنچه پیامبر اسلام آورده است و امامت ائمه و معاد بحث می کند.» شرح باب حادی عشر، ج 1، ص 26.

الف) دسته ای از مسائل آن از اصل ثبوت اصول دین و در اثبات توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد می باشد که اعتقاد به آنها لازمه ی مسلمانی یا تشیع است. ب) دسته ای که در مورد ویژگی ها و احوال و عوارض اصول دین، مثل خصوصیات فرشتگان و معاد جسمانی و عذاب قبر و صراط و میزان بحث می کند که هر چند از مسائل علم کلام اند، ولی از اصول دین نیستند. (1)

کلامی بودن مسئله ی ولایت فقیه به معنای قرار گرفتن در ردیف اصول دین نیست و انکارش موجب خروج از دین یا مذهب نمی شود. (2) بلکه غرض، اشاره به جایگاه واقعی و حقیقی بحث است. 2. لازمه ی کلامی بودن يك مطلب آن نیست که دلیل اثبات آن، حتما عقلی باشد، کما این که لازمه ی فقهی بودن يك مسئله، آن نیست که دلیل اثبات آن، نقلی و سمعی محض باشد. راه اثبات پاره ای از مسائل کلام، فقط ادله ی نقلی است؛ مثل عذاب قبر، میزان، صراط، خلقت بهشت و جهنم؛ (3) چنان که راه اثبات پاره ای دیگر از مسائل فقهی هم، عقل است؛ مثل بطلان نماز در مکان غضبی. از این رو، گرچه برخی از ادله ی ولایت فقیه، سمعی و روایی است؛ ولی این، موجب فقهی بودن آن نیست - البته ادله ی آن، فقط نقلی نیست و ادله ی عقلی هم، در اثبات آن، ارائه شده است. 3. صرف این که موضوعی در شاخه ای از يك علم مورد گفت و گو

ص: 24

---

1- ر.ک: علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 424-427.

2- ر.ک: مهدی حائری، حکمت و حکومت.

3- ر.ک: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 242 - 427.

قرار گرفت، دلیل بر آن نیست که آن موضوع از مسائل آن علم محسوب شود؛ چه بسا موضوعی در يك علم به مناسبتی مورد بحث قرار گیرد، اما حقیقتاً جزء مسائل آن علم نباشد. لذا، هر چند در متون فقهی شیعه، مبحث ولایت فقیه در ادامه ی بحث ولایت اب و جد و عمدتاً در کتاب البیع، به ویژه پس از مرحوم شیخ انصاری، مورد توجه قرار گرفته است، ولی این، دلیل بر فقهی بودن آن نیست؛ هم چنان که شیخ انصاری و سایر فقها، در همان جا، از امامت و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت طاهره علیهم السلام بحث نموده اند، با آن که مسلماً، بحث امامت اهل بیت علیهم السلام بحثی کلامی است. 4. برخی از موضوعات دارای ابعاد گوناگون هستند و در هر علمی از يك بُعد مورد توجه قرار می گیرند؛ بنابراین معنای کلامی بودن يك مسئله آن نیست که به هیچ وجه، در علم فقه مورد توجه نباشد. ممکن است از يك بُعد، کلامی و از بُعد دیگر، فقهی باشد؛ مثل ولایت اهل بیت علیهم السلام که از بُعدی کلامی است؛ ولی لوازم و احکامی دارد که در علم فقه، مورد بحث قرار می گیرد؛ مثل آن که انفال و خمس، مربوط به آنان است و مردم باید از آنها پیروی نمایند، قضاوت، اقامه ی حدود، اموالی که مالک آنها مشخص نیست، ارث کسی که وارث ندارد، ولی کسی که ولی ندارد و صدها مسئله ی ریز و درشت فقهی دیگر که از تبعات آن است. بحث ولایت فقیه نیز، از این جهت که ادامه ی بحث امامت است، جزء مسائل علم کلام به حساب می آید و کسی که ولایت فقیه را بپذیرد، یا آن را رد کند، در هر حال، باید به این سوال پاسخ دهد که در عصر غیبت، مسئله ی امامت به کجا می انجامد و شارع برای آن چه تدبیری اندیشیده است؟



پس ولایت فقیه از احوال و عوارض بحث امامت است. ولی این سخن بدان معنا نیست که بُعد فقهی نداشته باشد؛ بلکه نتایج و آثار بحث های کلامی آن، در فقه و وظیفه ی مکلفان تأثیر می گذارد و مسائلی مثل جهاد ابتدایی، اقامه ی حدود و وجوب پیروی در احکام حکومتی، پرداخت خمس، انفال، ثبوت هلال و غیره، که در بالا- به برخی از آنها اشاره شد، با آن رابطه ی نزدیک و تنگاتنگ دارد. به هر حال، آنچه برای فرد مشتاق حقیقت که می خواهد با عمق نظریه ی ولایت فقیه آشنا گردد و به دور از جنجال های سیاسی و ژورنالیستی، مطلب را منصفانه مورد ارزیابی عقلی قرار دهد، حیاتی شمرده می شود، آن است که بداند، ولایت فقیه، بحثی است که در تداوم و استمرار امامت ائمه ی هدی علیهم السلام مطرح می شود و همان اهمیتی که در علم کلام و در روایات شیعه، برای ولایت، در بُعد رهبری و امامت امت شمرده می شود، در مسئله ی ولایت فقیه نیز صادق است. اگر در کلمات اهل بیت علیهم السلام ولایت، مفتاح و کلید همه ی فرایض است و دلیل و راه نمای آنهاست و اگر موجب عینیت یافتن قوانین دینی و حاکمیت شریعت بر سرنوشت فرد و جامعه می شود و اگر امامت را، در کتب کلام، به پیشوایی دین و دنیا تفسیر می کنند، و با این تفسیر، از جدایی دین و سیاست، و امور عرفی از امور شرعی جلوگیری می کنند، همه ی این مطالب، در حقیقت و جوهره ی نظریه ی ولایت فقیه و پذیرش یا نفی آن نیز مطرح است. چرا که تمام آن مباحث گسترده و پیچیده ی کلامی اختصاص به عصر حضور معصوم ندارد. بسیاری از آن مطالب، قضایای کلی و جاری در جمیع زمان ها و مکان ها است و نظریه ی ولایت فقیه، به آن ابعاد و جنبه ها توجه

## جایگاه ولایت فقیه در اصول و فروع دین

ولایت فقیه نه از اصول دین است و نه از فروع دین (2)، چرا این قدر روی آن پافشاری می شود؟ جواب پرسش بالا را با تأمل در جواب سؤال گذشته، می توان یافت. با این وجود، برای تحقیق و موشکافی بیش تر، باید گفت: دو مطلب، در پرسش بالا مورد ادعا قرار گرفته است: 1. ولایت فقیه از اصول دین نیست؛ 2. ولایت فقیه از فروع دین نیست. اما درباره ی ادعای نخست باید گفت: ولایت فقیه گرچه از اصول دین نیست، ولی از آنها جدا هم نیست. بحث ولایت فقیه، در استمرار اهداف و فلسفه ی امامت قابل طرح است. وظایفی که در مسئله ی امامت برای حکومت دینی و تدبیر اجتماعی جامعه ی دینی بر شمرده می شود، در گفتمان ولایت فقیه نیز مورد توجه هست. حساسیتی که بحث حکومت و دولت، در سرنوشت جامعه و سعادت آن دارد و تأثیر شگرفی که، خواسته یا ناخواسته، بر ایمان مردم، گسترش توحید و عدل، اقامه ی نماز و زکات و عموم فرایض دینی، تنظیم روابط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره بر اساس موازین اسلامی، بازدارندگی از فساد و فحشا و ستم و استکبار، مبارزه با مظاهر شیطانی و طاغوت و سلطه گری، دفاع واقعی از حقوق تمامی مردم به ویژه محرومان

ص: 27

---

1- ر.ک: عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه و رهبری در اسلام، ص 132 - 143.

2- ر.ک: اکبر گنجی، مجله ی کیان، فروردین 77.

در برابر چپاولگران و سرمایه داران، ایجاد مانع در سر راه سرمایه سالاری و ترسیم اهداف عالیه برای گسترش قسط و ارزش های اخلاقی و انسانی دارد، باعث می شود که فردی که سودای دین در دل دارد، نتواند بحث ولایت فقیه را بی اهمّیت بخواند و بهای لازم را برای آن نپردازد و بر عکس، طبیعی است فردی که از آموزه های دینی بیگانه است و اهداف آن را سعادت خود نمی داند و یا با آنها سر سازش ندارد، نه تنها علاقه ای نسبت به این بحث نداشته باشد، بلکه هر چه زودتر صورت مسئله را پاک کرده، اغراض و امیال خاص خود را دنبال کند. اما در پاسخ مدّعی دوم که می گوید: ولایت فقیه از فروع دین هم نیست، باید گفت: گر چه ولایت فقیه در ردیف فروع دین قرار نمی گیرد، در واقع، مقدّم بر آنها و روح حاکم بر جمیع آنهاست، از نماز و روزه تا جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و موالات با دوستان خدا و برائت از دشمنان او و اقامه ی حجّ ابراهیمی، تا پرداخت زکات و خمس، همگی در حیطه ی مباحث مربوط به ولایت فقیه و اهداف و آرمان های آن قرار دارد و در ادلّه ی ولایت فقیه، مورد توجّه و استشهاد قرار می گیرد. از سوی دیگر مسئله ی ولایت فقیه و حکومت اسلامی، پیوند محکمی با فروع دین دارد و ضامن اجرا و وسیله ی تحقّق آنهاست. چنان که امام باقر علیه السلام

فرمود: اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکات، حج و روزه و ولایت. زراره پرسید: کدام يك از این ها، بر بقیّه، برتری دارد؟ فرمود: ولایت برتری دارد چون کلید راه گشای آنهاست و حاکم (جامعه را) به سوی آنها هدایت می کند. (1)

ص: 28

بر اساس همین اندیشه، امام خمینی رحمه الله فرمود: الاسلام هو الحكومة بشؤونها و الاحكام قوانين الاسلام و هي شأن من شؤونها، بل الاحكام مطلوبات بالعرض و امور آلیة لاجرائها و بسط العدالة فكون الفقيه حصنا للاسلام كحصن سور المدينة لها لا معنى له الا كونه واليا له نحو ما لرسول الله و للائمة - صلوات الله عليهم اجمعين - من الولاية على جميع الامور السلطانية: (1)

اسلام، حکومت با شؤون آن است و احکام، قوانین اسلام و شأنی از شؤون حکومت آن است؛ بلکه احکام و فروع دین، مطلوب ذاتی و هدف اولیّه نیست و وسیله و ابزاری برای تحقق و اجرای حکومت اسلامی و بسط عدالت محسوب می گردد و فقیه قلعه ی مستحکم اسلام است؛ همچون قلعه ی اطراف شهر که از آن محافظت می کند و نگهبان آن است. و در جای دیگری فرمود: حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه ی رسول الله است، یکی از احکام اولیّه ی اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیّه، حتّی نماز و روزه و حج است. (2)

### **چرا «ولایت فقیه» می گوئیم نه «وکالت فقیه»؟**

قبل از پاسخ گویی به این پرسش، باید بدانیم که تفاوت وکالت با ولایت چیست و دیگر آن که «حاکمیت سیاسی» ماهیتا در چه مقوله ای می گنجد؛ آیا باید حکومت ها را از مقوله ی «وکالت» بدانیم یا ولایت؟

ص: 29

---

1- امام خمینی، کتاب البیع، ج 2، ص 472.

2- همو، صحیفه ی نور، ج 20، ص 452.

اگر از يك زاويه به وکالت نگاه کنیم، می یابیم که وکالت، خود، نوعی ولایت است؛ زیرا به موجب عقد وکالت، شخص وکیل، حق تصرف پیدا می کند و دخالت و تصمیمات او، نسبت به دیگران، در اولویت قرار می گیرد و ماهیت ولایت هم، چیزی جز اولویت در تصرف نیست. از این بُعد، می توان وکیل را یکی از اقسام اولیای شرعی برشمرد، چنان که عدّه ای از فقها، چنین تعبیری را، درباره ی عقد وکالت مطرح کرده اند.<sup>(1)</sup> ولی امروزه، در کاربرد رایج، معمولاً وکالت در مقابل ولایت قرار می گیرد و این دو مفهوم، متباین و غیرقابل جمع هستند. طبق این نگرش، اهمّ تفاوت های وکالت و ولایت که با بحث حکومت و دولت ارتباط پیدا می کند، عبارت اند از: 1. وکالت، پیمانی متزلزل و قابل فسخ است. هر کدام از وکیل یا موکل، هر زمانی که مصلحت دیدند، می توانند آن را بر هم بزنند. در حالی که ولایت، ذاتاً استوار و قابل استمرار است و نمی توان آن را فسخ کرد، مگر آن که شرایط دوام ولایت یا شرایط ولی، موجب فسخ آن گردد و البته جاعل ولایت که از استقلال در رأی برخوردار است، در صورت مصلحت، می تواند ولیّ منصوب خویش را عزل نماید. اما مسئله ی «وکالت بلاعزل» که رواج زیادی دارد و به موجب آن، مردم وکیلی دایمی و غیرقابل عزل برمی گزینند، در صورتی صحیح است که شرط بلاعزل بودن وکیل، ضمن عقد لازم دیگری، مانند بیع و نکاح باشد؛ ولی اگر شرط وکالت بلاعزل، ابتدایی باشد، الزام آور نیست. 2. در وکالت، تصمیم گیرنده ی اصلی، موکل است نه وکیل و اصالت

ص: 30

---

1- ر.ک: میرعبدالفتاح حسینی مراغی، العناوین، ص 352؛ سلسلة الینابیع الفقہیہ، ج 36، المسائل لابن طی، ص 76-79.

رأى و ملائک تشخیص، نظر اوست، اما در ولایت، مسئله بر عکس است و ولی از استقلال رأی برخوردار است. 3. وکالت، موقوف بر داشتن حق تصرف است، موکلی حق توکیل دارد که خودش بتواند در وکالت دخالت کند و ممنوع از تصرف نباشد. پس در حقیقت، وکالت موقوف بر داشتن اولویت در تصرف است و از مسیر ولایت می‌گذرد، در حالی که ولایت چنین نیست؛ بنابراین وکالتی صحیح و مشروع شمرده می‌شود که فرد (موکل) سلطنت و سلطه بر آن داشته باشد.

4. استمرار وکالت وابسته به موکل است. هرگاه موکل از دنیا رفت یا کناره‌گیری نمود و یا معزول شد، پیمان وکالت نیز زایل می‌شود؛ اما در ولایت، حق اعمال ولایت تداوم می‌یابد، هر چند کسی که منصب ولایت را در اختیار ولی قرار داده است، وفات کرده یا سمت خود را از دست داده باشد. 5. هرگاه در موردی، صحت وکالت و مشروعیت آن، مشکوک بود، قاعده و اصل، صحیح بودن آن است پس قاعده‌ی اول در وکالت، «اصالة صحة التوكيل» است. در حالی که در ولایت، اصل، عدم ولایت است؛ بنابراین انسان در دایره‌ی امور زندگی خویش، می‌تواند برای خود وکیل برگزیند؛ ولی هیچ انسانی نمی‌تواند، بر خود ولی نصب کند و حقوق مشروع خویش را، به موجب ولایت، به او بسپارد. (1) حال با توجه به تفاوت‌های وکالت و ولایت، باید دولت و حاکمیت

ص: 31

---

1- ر.ک: جواهر الکلام، ج 27، ص 377 - 385، 387 و 393 - 394؛ تحریر الوسیله، ج 2، ص 40؛ عبدالله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص 158 - 159 و همو ولایت فقیه و رهبری در اسلام، ص 97 و 100 - 112.

سیاسی را از سنخ وکالت بدانیم یا از سنخ ولایت؟ یکی از فرضیه های رایج، در باب ماهیت حکومت، نظریه ی وکالت است. (1) پیروان این فرضیه، بر این باورند که حکومت، پیمانی از انواع وکالت میان مردم و حاکمان است که به موجب آن، حاکم به وکالت از مردم، در جمیع امور مملکت به دخالت می پردازد؛ و از آنجا که، وکالت، قراردادی جایز است، عزل حاکم، به راحتی ممکن است. به علاوه، مردم، بدون هیچ مشکل و محدودیتی او را کنترل و بر کارهایش نظارت می کنند. فرضیه ی وکالت از نظریه های رایج میان اندیشمندان اهل سنت است. به نظر آنان، بیعت مردم با حاکم و خلیفه، ماهیتاً چیزی جز عقد الوکالة نیست. (2) بسیاری از سیاست دانان نیز با گرایش به فرضیه ی وکالت، به تبعیت از روسو آن را نوعی قرارداد تفسیر می کنند، گرچه قرائت های دیگری هم، برای فرضیه ی وکالت، می توان در نظر گرفت. نقد فرضیه ی وکالت: فرضیه ی وکالتی بودن حکومت، با صرف نظر از قرائت های مختلف آن، با مشکلات جدی روبه رو است، به طور اجمال، مشکل عمده آن است که خصلت ها و ویژگی هایی که در بحث تفاوت وکالت و ولایت، برای وکالت شمرده شد، نمی تواند بر ماهیت حکومت منطبق شود؛ در نتیجه، نمی توان ماهیت حکومت را از سنخ وکالت دانست چون: 1. اهداف و ضرورت های تشکیل حکومت و حکمت عملی استقرار

ص: 32

---

1- ر.ک: مهدی حائری، حکمت و حکومت، ص 119-121 و نعمت الله صالحی نجف آبادی، ولایت فقیه، حکومت صالحان ص 116-118.

2- ر.ک: منیر احمد البیاتی، الدولة القانونية، ص 371 - 385، و عبدالکریم الخطیب، الخلافة و الامامة، ص 275 - 285.

نهادهای سیاسی، با پیمانی جایز و بی ثبات، قابل تحقق نیست. هر حکومتی، صرف نظر از نوع مشروعیت و حق و باطل بودنش، نیازمند ثبات و استقرار است؛ حتی در نظامی که مشروعیت خود را برآمده از آرای مردم می داند و در حکومت های لیبرال دموکراسی نیز، حکومت که زمام امر را در دست دارد، از نوعی ثبات و استمرار برخوردار است که هرگز، با وکالت مصطلح، قابل توجیه نیست. 2. در وکالت، رأی موکل اصالت دارد و تصمیم گیرنده ی اصلی اوست نه وکیل. در حالی که، در هیچ جای دنیا، حتی در سرزمین های مهد دموکراسی، رییس حکومتی که دارای استقلال رأی و اختیارات مستحکم و قوی نباشد، نمی توان یافت. اساسا در دست داشتن قدرت، معنایی، جز داشتن اختیارات کافی، برای اعمال مدیریت و تدبیر جامعه ندارد. 3. در وکالت، موکل، الزامی به پیروی از وکیل خود ندارد. در حالی که، حکومت، نیازمند اطاعت و پیروی مردم است. اگر مردم موکل اند و رییس دولت، وکیل مردم است؛ نه اکثریت و نه اقلیت، خود را مجبور به اطاعت نمی بینند؛ در حالی که، در حکومت مبتنی بر دموکراسی و انتخابات هم، همه ی مردم موظف به رعایت قانون و اطاعت از دولت اند و با متخلفان، برخورد جدی انجام می گیرد. 4. دوام پیمان وکالت، وابسته به حیات موکل و بقای وی در سیمت خویش است، در حالی که، در حکومت، اگر برخی یا اکثریت رأی دهندگان وفات یافتند، حکومت به کار خود ادامه می دهد و با پایان یافتن عمر دولت قبل و استقرار دولت جدید، تمامی کارگزاران حکومت پیشین، مانند استان داران، فرمان داران، مدیران اجرایی و نظامی و...، مادامی که دولت جدید، آنها را تغییر نداده است، سمت خود را حفظ



می کنند و تصرّفاتشان در دولت جدید همچنان نافذ و قانونی است؛ در حالی که، طبق فرضیه ی وکالت، این تصرّفات، غیرقانونی می باشد. 5. ضرورت پیروی اقلّیت از اکثریت، مشروعیت رأی اکثریت نسبت به افراد نابالغ و فردی که فردای انتخابات به سن رأی دادن می رسد و محدودیت سنی برای رأی دهندگان، اموری است که نشان می دهد، حکومت، ماهیتاً از سنخ وکالت مصطلح نیست. 6. بر اساس معارف اسلامی و توحید در ربوبیت نیز نمی توان حکومت را از سنخ وکالت دانست؛ چون، در وکالت، حق مشروع موکل، به وکیل واگذار می شود و تا ثابت نشود چنین حقی برای فردی ثابت است، چگونه می تواند آن را واگذار نماید؟ بنابراین، ماهیت حکومت، ولایت است؛ و حکومت، جنبه ی اجرایی ولایت است؛ همان واژه ای که در لغت عرب، برای مسئله ی مدیریت و سرپرستی و حاکمیت، برگزیده شده است. چنان که در پاسخ سؤال اول و دوم گذشت، مفهوم عرفی ولایت، زمام داری و حکومت است و این واژه حقیقت شرعیه هم ندارد. لذا ابوبکر با آن که خود را منتخب مردم می بیند می گوید: ولّیتکم و لست بخیرکم؛<sup>(1)</sup> زمام داری و اداره ی حکومت و ولایت بر شما در اختیار من قرار گرفت در حالی که من بهتر از شما نیستم. یا مأمون عباسی، در پاسخ نامه ی عده ای از بنی هاشم می نویسد: و اما ما ذکرتم مما مسکم من الجفاء فی ولایتی فلعمری ماکان

ص: 34

---

1- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج 49، ص 280.

ذلك الا منكم؛(1) این که شما گفته اید: در ولایت و دولت من بر شما جفا رفته، در حالی که آنچه بر شما رفته از خودتان بوده است. بنابراین، اگر کسی حکومت منتخب مردم را، نوعی وکالت بداند، در واقع، وکالت مصطلح نیست و حقیقت آن ولایت است و به اصطلاح منطقی، رابطه ی میان حکومت و ولایت، چنان که پنداشته اند، عام و خاص من وجه نیست،(2) بلکه عام و خاص مطلق است؛ یعنی هر حکومتی، در واقع ولایت است؛ ولی ولایت، محدود در حکومت نیست و ولایت های دیگری نیز وجود دارد؛ مانند ولایت بر وقف یا ولایت بر اطفال و یا ولایت بر قصاص. اکنون، با روشن شدن تفاوت وکالت و ولایت و آشنایی با ماهیت حکومت سیاسی، روشن می شود که چرا، به جای وکالت فقیه، ولایت فقیه گفته می شود؛ وقتی سخن از تدبیر و مدیریت جامعه است، واژه ی صحیح و مناسب که هم مطابق با کاربرد عرفی و هم منطبق با استعمالات شرعی است و چهره ی حکومت را به طور دقیق مشخص می کند، واژه ی ولایت است و کاربرد وکالت در مورد آن، کاربردی نادرست و استعمال واژه در غیر مصداق واقعی آن است. و در این حقیقت، تفاوتی میان انواع حکومت و مبانی مختلف مشروعیت وجود ندارد. البته در پایان، این نکته را باید به خاطر سپرد که فقیه نمی تواند بدون فراهم شدن زمینه های اجتماعی و آمادگی و رضایت جامعه و انتخاب آزاد ایشان، به اعمال ولایت و اداره ی کشور پردازد و چنان که در پاسخ

ص: 35

---

1- همان، ص 211.

2- ر.ک: محسن کدیور، نظریه های دولت در فقه شیعه، ص 85.

پرسش های آینده خواهیم دید، اِعمال ولایت توسط ولیّ فقیه موكول به خواست توده های مردم است و مدیریت او، برآیند اراده ی جمعی یا لاقفل اکثریت مردم، براین شیوه ی حکومت و زمام داری است.

ص: 36

## فصل دوم: پیشینه ی نظریه ی ولایت فقیه

اشاره

ص: 37



### پیشینه ی نظریه ی ولایت فقیه، به چه زمانی بر می گردد؟

برخی گروه های سیاسی و پاره ای از دگر اندیشان، نظریه ی ولایت فقیه را محصول اندیشه ی معمار جمهوری اسلامی دانسته اند و یا محقق نراقی را مبتکر و پدید آورنده ی آن شمرده اند؛<sup>(1)</sup> ولی اگر محقق و پژوهشگر منصفی به ارزیابی متون فقهی، از اوان غیبت امام عصر (عج) تا کنون، بپردازد، نمی تواند چنین اظهار نظرهایی را، مبتنی بر کاوش عالمانه و بدون پیش داوری بدانند. گرچه موضوع ولایت فقیه، در ادوار مختلف فقهی، به عنوان موضوع و بابی مجزّاء، مطرح نشده و در دوره های اخیر ضمن بحث از ولایت پدر و جد، در کتاب البیع، تا اندازه ای به آن توجه شده است، ولی با بررسی ابواب فقهی مرتبط با دولت و ولایت سیاسی (مثل: نماز جمعه و نماز عید فطر و قربان، زکات، خمس، جهاد، امر به معروف و

ص: 39

---

1- ر.ک: نهضت آزادی ایران، تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه، ص 125؛ مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، ص 178 و محسن کدیور، نظریه های دولت در فقه شیعه، ص 15-17.

نهی از منکر، قضاوت، حدود، وصیت، وقف، حجر، و همچنین بررسی پاره ای از نظرات مربوط به امامت، که در علم کلام منعکس است، آشکار می گردد که ولایت فقیه، سابقه ای دیرینه، به درازای عصر غیبت، بلکه پیش از آن دارد، که ذکر و گزارش هرچند مختصر این تاریخ چند صدساله نیازمند پژوهش مستقلی است.<sup>(1)</sup> با توجه به پژوهش ها و کاوش های انجام شده، می توان سیر تاریخی نظریه ی ولایت فقیه را، در هفت مرحله، مشخص کرد: - مرحله ی اول؛ عصر حضور: در عصر حضور، شاهد پی ریزی شالوده ی ولایت فقیه و آماده کردن شیعیان برای عصر غیبت می باشیم. امامان معصوم علیهم السلام برای آن که شیعیان، در عصر غیبت، خود را بی سرپرست و بدون پناه، احساس نکنند و گرفتار سرگردانی و اضمحلال و انحراف نگردند، به دو تدبیر اساسی دست زدند: نخست آن که با بیان احادیث و روایاتی کلی و عام به موقعیت و شأن و منزلت فقیهان شیعه اشاره کردند و مردم را با انگشت اشاره ی خویش، به سوی فقیهان و درس آموختگان مکتب اهل بیت علیهم السلام هدایت و راه نمایی نمودند. هر چند پاره ای از این روایات، در طول تاریخ، مفقود شده است و تنها اشاره به آن روایات را در آثار فقهای گذشته می توان یافت؛ چنان که آیت الله بروجردی رحمه الله هم به این مطلب اذعان دارند؛<sup>(2)</sup> اما خوش بختانه پاره ای از آنها همچون صحیحی ی مقبوله ی عمر بن حنظله<sup>(3)</sup> و

ص: 40

---

1- نگارنده در خصوص این موضوع، به تدوین پژوهش نسبتاً جامعی پرداخته، که از سوی دبیرخانه ی مجلس خبرگان رهبری منتشر شده است.

2- البدر الزاهر فی صلوة الجمعة و المسافر، ص 56.

3- شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج 18، ابواب صفات القاضی، باب 11، ح 1.

توقيع شريف (1) اکنون در دست رس است که ذکر و توضیح آنها به مباحث مربوط به ادله ی ولایت فقیه موكول می شود (2). در این روایات، اهل بیت علیهم السلام، فقیهان و آشنایان با حلال و حرام خدا را به عنوان حاکم، به پیروان خود معرفی کرده اند و به شیعیان دستور می دهند که در حوادث روزگار و مسائل سیاسی - اجتماعی خود، به ایشان مراجعه نمایند. در نتیجه، می توان گفت، تدبیر نخست آنان، نصب عام فقیهان به منصب اداره ی جامعه ی اسلامی بوده است. تدبیر دوم آن بود که، علاوه بر نصب عام فقیهان، برخی از فقیهان را به عنوان منصوبان و نمایندگان خاص خویش، در نواحی مختلف، به مردم معرفی کردند. این نمایندگان، به ویژه از عصر امام هشتم علیه السلام به بعد، به صورت شبکه و سیستم عمل می کردند. وظیفه ی این شبکه، ایجاد رابطه ای محکم، میان شیعیان و امامان معصوم بود، و علاوه بر جمع آوری وجوه شرعی، به پاسخ گویی شبهات کلامی و فقهی مردم می پرداخت و پس از شهادت يك امام، در تثبیت امامت امام بعد، نقش محوری ایفا می نمود و مناطق چهارگانه ی بغداد، مدائن و کوفه؛ شمال بصره و اهواز؛ قم و همدان؛ حجاز، یمن و مصر، زیر پوشش این شبکه بود. (3) دقت در متن مکتوبات و احکامی که ائمه علیهم السلام برای این افراد، صادر کرده اند، نشان می دهد که برخی از آنها دارای اختیارات محدود و برخی، دارای اختیارات وسیعی بوده اند؛ سیمت آنها، سمت ولایی بوده و آنان، به عنوان امین اهل بیت علیهم السلام عمل می کرده اند؛ این شبکه مردم را برای مواجه شدن

ص: 41

- 
- 1- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 483.
  - 2- ر.ک: امام خمینی، ولایت فقیه، ص 77-81 و ص 67-71.
  - 3- ر.ک: رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 154-157.



با حادثه‌ی غیبت آماده می‌کردند و به تدریج مردم با اشاره‌ی اهل بیت علیهم السلام

فقیهان تربیت یافته‌ی آنان را به عنوان مأمّن و پناهگاه و ملجأ خود برگزیدند.

- مرحله‌ی دوم؛ از ابتدای غیبت، تا پایان حیات شیخ طوسی (460ق): در این عصر، فقیهان بزرگی می‌زیسته‌اند، که برخی از آنها با اشاره و برخی با صراحت، ولایت سیاسی فقیهان را اعلام کرده‌اند، از چهره‌های شاخص این گروه، می‌توان از شیخ مفید رحمه الله نام برد که در طول تاریخ تشیع، از برجسته‌ترین عالمان شیعه شمرده می‌شود. وی در کتاب المقنعة می‌گوید: و اذا عدم السلطان العادل - فیما ذکرناه من هذه الاسباب - كان فقهاء اهل الحق العدول من ذوی الرأی و العقل و الفضل ان یتولّوا ما تولّاه السلطان؛ (1) در عصر غیبت و جدایی از سلطان عادل (امام معصوم) فقیهان شیعه‌ی عادل مدبّر خردمند و برجسته می‌توانند به تولیت و سرپرستی جمیع اموری که تحت ولایت امام معصوم قرار دارد، پردازند. شیخ مفید همچنین در جایی دیگر می‌گوید: اقامه‌ی حدود، منصب قضاوت و اقامه‌ی نماز عید، به فقیهان واگذار شده است و اظهار می‌دارد، افراد جاهل به احکام، حق ولایت ندارند. (2) همچنین، در این دوره، فقیه برجسته‌ای چون ابوالصلاح حلبی، به طور مفصّل، به بحث ولایت فقیه پرداخته است و در فصلی مجزاً درباره‌ی تنفیذ و اجرای احکام شرعی در عصر غیبت، این ولایت را مربوط به

ص: 42

---

1- المقنعة، ص 675-676.

2- همان، ص 808-813.

فقیهان، به عنوان نایبان امام زمان (عج) می داند. (1) - مرحله ی سوم؛ پس از شیخ طوسی تا ابن ادریس حلی: در این عصر - که حدوداً یکصد سال به طول انجامید - به لحاظ فشارهای سیاسی سلاطین متعصب و حاکمیت علمی شیخ طوسی بر حوزه ها، فقاہت با دوره ای از فترت مواجه است؛ لذا این دوره، برای نظریه ی ولایت فقیه، دوره ی سکوت است و فقیهان هیچ اشاره ای، در رد یا قبول مطالبی که امثال شیخ مفید و ابوالصلاح حلبی در باب ولایت فقیه داشته اند، ابراز نمی کنند. - مرحله ی چهارم؛ از ابن ادریس تا محقق ثانی: سکوت مرحله ی سوم را، نخستین بار، ابن ادریس حلی می شکند. ابن ادریس (543-598 ق) دومین فقیهی است که همچون ابوالصلاح حلبی، طی فصلی مستقل، به موضوع تنفیذ احکام و اجرای دین و ادله ی حدود اختیارات و شرایط ولایت فقیه می پردازد، به گفته ی ابن ادریس: امور نیازمند تولیت و سرپرستی، در عصر غیبت، مربوط به فقیهان شیعه ی صاحب رأی و صالح است و غیر فقیه، حق دخالت ندارد. (2) در همین دوره، محقق حلی (602-676 ق) می گوید: سهم امام، باید به فقها تحویل شود؛ زیرا آنان حاکم و نایب اند: یجب ان یتولی صرف حصّة الامام فی الاصناف الموجودین، من الیه الحکم بحق النیابة. (3) به گفته ی شهید ثانی، در این عبارت، من الیه الحکم کسی جز فقیه

ص: 43

- 
- 1- الکافی، تحقیق رضا استادی، ص 420-423.
  - 2- السرائر، ج 1، ص 44-45 و ج 3، ص 537-546 و 538.
  - 3- شرایع الاسلام، ج 1، ص 138.

عادل نیست. (1) علامه حلی (648-726) فقیه برجسته‌ی دیگری از این دوره است که می‌گوید: لاین الفقیه المأمون منصوب من قبل الامام (2) (وی با به کار بردن واژه‌ی نصب، در این عبارت، معتقد می‌شود که) فقیه امین، از طرف امام معصوم منصوب شده است. وی با اشاره به لفظ حاکم، در روایت مقبوله‌ی عمر بن حنظله، برای فقیهان جامع شرایط سه منصب افتا، قضاوت و ولایت تدبیری، مثل اقامه‌ی حدود و تقسیم خمس و زکات را ثابت می‌کند. - مرحله‌ی پنجم؛ از محقق ثانی تا محقق نراقی: این دوره، به لحاظ رسمیت یافتن تشیع در ایران و حاکمیت صفویّه و قاجاریّه و جنگ‌های ایران و روس، برای نظریه‌ی ولایت فقیه، حایز اهمیت فراوانی است. در این دوره، شاهد مشارکت فعال فقیهان، در عرصه‌ی سیاست و دخالت در امور اجتماعی هستیم و طبق اظهار نظر صریح فقیهان و مکتوبات برخی از سلاطین و وقایع نگاران این زمان،

مبنای فقهی مشارکت سیاسی ایشان، نظریه‌ی تفکیک امور عرفی از شرعی نبوده است؛ چنان که برخی پنداشته‌اند. (3) این دسته از فقیهان، با آن که به ولایت فقیه معتقد بوده‌اند، برای رعایت مصالح عامه و ضرورت اجتماعی، به سلاطین، در تصرف و اداره‌ی جامعه، اذن داده‌اند. (4) در ابتدای این دوره، محقق کرکی (868-940 ق) با صراحت می‌گوید:

ص: 44

---

1- مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام، ج 1، ص 57.

2- مختلف الشیعه، ج 2، ص 250-253.

3- محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، ص 58-79.

4- ر.ک: رسول جعفریان، دین و سیاست در عصر صفوی، ص 21-22، 45، 33، و 48-51.

اصحاب ما اجماع و اتفاق نظر دارند بر این که فقیه عادل شیعه‌ی جامع شرایط فتوا و کسی که او را مجتهد در احکام شرع می‌نامند، در جمیع اموری که نیازمند نیابت است، در حال غیبت، از طرف ائمه علیهم السلام نیابت دارد. وی معتقد است: انهم علیهم السلام

قد نصبوا نائبا علی وجه العموم؛ ائمه نایب عامی را نصب کرده‌اند. (1) بر اساس مقبوله‌ی عمر بن حنظله، فقیه جامع شرایط، برای تمامی امور نیابی، منصوب شده است. در این دوره شهید ثانی و محقق اردبیلی، به ولایت فقیه تصریح می‌کنند و شیخ جعفر کاشف الغطاء (م 1227 ق) با توجه به نیابت عامه و ولایت فقیه، به فتحعلی شاه، اذن در سلطنت می‌دهد. (2) چهره‌ی برجسته‌ی دیگر این عصر، میرزای قمی است که علاوه بر پذیرش ولایت فقیه، می‌گوید: وقتی در فقه، از احکام مرتبط با ولایت و سیاست؛ مثل گرفتن جزیه، صحبت می‌شود و به نظر امام موکول می‌گردد، منظور از امام، «مَنْ بِيَدِهِ الْأَمْرُ» است که در عصر غیبت، بر فقیه عادل منطبق می‌شود. (3) - مرحله‌ی ششم؛ از محقق نراقی تا امام خمینی رحمه الله: مرحله‌ی ششم، مهم‌ترین مرحله برای نظریه‌ی ولایت فقیه محسوب می‌شود. محقق نراقی (1185-1245 ق)، همچون اسلاف صالح خویش، بر نظریه‌ی ولایت فقیه اصرار دارد. وی پس از ابوالصلاح حلبی، ابن

ص: 45

---

1- جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج 2، ص 374، و محقق کرکی، رسائل، ج 1، ص 142-143.

2- کشف الغطاء، ص 39 و 420.

3- جامع الشتات، ج 1، ص 401-402.

ادریس و محقق ثانی، چهارمین فقیهی است که، به طور مفصّل و مجزّاء، به این موضوع پرداخته است. فقیه برجسته ی دیگر این دوره، صاحب جواهر (م 1266 ق) است که وسوسه و تردید در ولایت فقیه را ناشی از نچشیدن طعم فقاہت می داند. (1) شیخ اعظم، مرتضی انصاری (1214-1281 ق) نیز از فقهای طراز اول این برهه ی زمانی است. علی رغم توهمی که شبیه افکنان دارند و می خواهند شیخ را مخالف با ولایت فقیه معرفی کنند، بررسی دقیق مجموعه ی میراث جاودان فقیهی او نشان می دهد که او مدافع سرسخت نظریه ی ولایت فقیه بوده است و هر چند، در کتاب البیع، با صراحت، آن را طرح نکرده است، ولی در کتاب قضا و شهادات با استناد به روایت مقبوله ی عمر بن حنظله و توقیع شریف، اعتقاد خود را به مطلقه بودن ولایت فقیه، با صراحت بیان کرده است. وی متبادر عرفی از لفظ حاکم را که در مقبوله آمده، تسلط مطلقه دانسته است و از تعلیل ذیل روایت توقیع شریف و عبارت «فانهم حجتی علیکم»، که بر طبق آن، فقیهان به عنوان حجت امام زمان (عج) بر مردم معرفی شده اند، استنباط می کند که پیروی از تمامی احکام و الزامات راویان حدیث، واجب است. (2) پس از شیخ انصاری هم فقیهان بزرگی مثل: حاج آقا رضا همدانی، سید محمد آل بحرالعلوم، آقاجفی، سید عبدالحسین لاری، میرزای نائینی، آیت الله بروجردی و شیخ حسین کاشف الغطاء، شیخ مرتضی حائری، آیت الله گلپایگانی و سید عبدالله علی سبزواری، آن را پذیرفته و

ص: 46

---

1- جواهر الکلام، ج 21، ص 397.

2- کتاب القضاء و الشهادات، مجموعه تراث شیخ اعظم، ج 22، ص 48-49.

- مرحله ی هفتم؛ عصر امام خمینی رحمه الله :

با توجه به آنچه گذشت، می فهمیم که نظریه ی ولایت فقیه، از ابداعات امام راحل رحمه الله به شمار نمی آید. هنر امام خمینی را در به تجربه گذاشتن این نظریه و عینیت بخشیدن به آن، در عرصه ی سیاست، می توان جست و جو نمود. با رسمیت یافتن نظریه ی ولایت فقیه در ایران و تشکیل نظام جمهوری اسلامی و تدوین قانون اساسی آن بر محوریت ولایت فقیه، این نظریه، که برای جهانیان ناآشنا بود، مورد توجه دوست و دشمن قرار گرفت و به یمن استقرار جمهوری اسلامی، زوایای گوناگون این بحث شکافته شد و مطالعات همه جانبه نسبت به آن انجام پذیرفت و حضرت امام رحمه الله و دیگر اندیشمندان اسلامی، تبیین ها و تفسیرهای فراوانی درباره ی آن، ارائه داده اند. از سوی دیگر، دشمنان نیز، سیل شبهات و اشکالات را به سوی آن روانه کردند که همین نقدها و تفسیرها، موجب باروری و رشد و کمال هر چه بیش تر این نظریه گردیده است.

### آیا ذکر ولایت فقیه در متون فقهی می تواند به معنای ولایت سیاسی باشد و....

آیا ذکر ولایت فقیه در متون فقهی می تواند به معنای ولایت سیاسی باشد و از آن می توان تأسیس نهاد دولت را فهمید؟ (2) با توجه به آنچه در پاسخ پرسش پیش گذشت و با تأمل در کلمات فقیهان شیعه درباره ی ولایت فقیه، طرح چنین پرسشی جای بسی شگفتی

ص: 47

---

1- برای آگاهی بیش تر ر.ک: نگارنده، پیشینه ی نظریه ی ولایت فقیه.

2- ر.ک: محسن کدیور، دغدغه های حکومت دینی، ص 81.

است و نشان از بی اطلاعی یا پیش داوری عجولانه یا غیر منصفانه ای دارد که بر فضای فکری گوینده حاکم بوده است؛ به عنوان مثال، وقتی شیخ مفید رحمه الله می گوید: فقیهان عادل، تمامی اموری را که امام معصوم سرپرستی می کند، می توانند تولیت کنند، آیامعنایی جز ولایت سیاسی دارد؟ و یا وقتی ابوالصلاح حلبی و ابن ادریس از تنفیذ و اجرای احکام، توسط عالمان سخن می گویند، می تواند مفهومی جز ولایت سیاسی داشته باشد؟ این ها نمونه ای از اظهار نظرهایی است که در همان اوایل غیبت کبری شده است و نشان از جایگاه بسیار قوی و مستحکم ولایت فقیه در اندیشه ی قدما دارد. به تعبیر آیت الله بروجردی رحمه الله، (1) وقتی اهل بیت علیهم السلام

شیعیان را از مراجعه به طاغوت و سلطان جور باز داشتند، در حالی که، حکومت و ولایت امری اجتناب ناپذیر است و مردم در این امور به امامان معصوم خویش نیز دست رسی ندارند، آیا کسی می تواند بپندارد که اهل بیت علیهم السلام این امر مهم را مهمل گذاشته و برای آن تعیین تکلیف نکرده اند؟! کسی که در سیستم نمایندگان ائمه، در مناطق مختلف، تأمل داشته باشد و روایات مربوط به ولایت فقیه را ببیند، تردیدی نخواهد کرد که ائمه علیهم السلام شیعیان خود را برای عصر طولانی غیبت آماده کرده اند و فقیهان جامع الشرایط را، در امور مربوط به ولایت و امامت، منصوب نموده اند. استنباطی که فقیهان گذشته، به ویژه قدمای آنها، که در زمان هایی نزدیک به اوایل غیبت می زیسته اند، از روایات و مستندات مختلف داشته اند، همین است که فقیه جامع الشرایط، نایب عام و منصوب از طرف ائمه علیهم السلام است و مردم، که دست رسی به امام خود ندارند، به او

ص: 48

---

1- ر.ك: البدر الزاهر فی صلوة الجمعة و المسافر، پیشین، ص 55 - 58.

مراجعه می کنند. مع الأسف، بسیاری از آن قرینه ها و روایات به دست ما نرسیده است؛ ولی وقتی شخصیتی مثل شیخ مفید رحمه الله، با آن لحن صریح، از ولایت فقیه سخن می گوید، نشان می دهد که ادله ی کافی برای این ادعا داشته است. در واقع، مراجعه به ولی فقیه است که برای شیعیان، در زمان دست رسی نداشتن به امام معصوم، تعیین تکلیف می کند و با توجه به مقتضیات زمان و مکان و شرایط مختلف سیاسی و زمان بسط یا سلطه و چیرگی ستمگر کارآیی دارد و وسیله ای قدرتمند و مستحکم برای مبارزه با طاغوت و استبداد و سلطه ی خارجی است. در زمان سلطه ی ستمگران، فقیه با توجه به همین ولایت، می تواند زمینه ی يك مبارزه ی جدی و مردمی را علیه نظام ستم فراهم آورد و مانند حضرت امام خمینی رحمه الله طاغوت را سرنگون و خود، نظام سیاسی مورد نظر را مستقر نماید؛ راه کارهایی دیگر دست بزنند و مثل زمان نایینی رحمه الله با طرح مسئله ی مشروطیت، به محدود کردن استبداد همت گمارد؛ و آنجا که ضرورت ایجاب کند (مثل زمان جنگ و خطر سلطه ی خارجی)، مانند کاشف الغطاء، با اذن دادن به شاهان، خطر دشمن را دور کند و یا همچون مرحوم محقق کرکی و مجلسی، در اوان صفویه، با همکاری با سلطان و دخالت در امور حکومتی، سعی در توسعه ی تشیع و تثبیت آن در کشور می کند. بنابراین، ولایت فقیه ابزار و وسیله ای است که عترت طاهره علیهم السلام در اختیار شیعیان قرار داده اند تا با استعانت آن، از يك سو در عصر طولانی غیبت، در زمانی که تحت ستم قرار می گیرند، به عنوان گروهی معترض و عدالت طلب به مبارزه با ستم برخیزند و تا آنجا که در توان دارند، قدرت



ستمگران را محدود نمایند و هرگاه هم که بسط ید یافتند و این توان را در خود احساس نمودند، قدرت سیاسی را در دست گیرند و در راه صلاح و سداد و گسترش معارف و حیانی اهل بیت علیهم السلام و توسعه ی عدالت، نظامی سیاسی را مستقر نمایند.

### **نظر مرحوم نایینی در مورد ولایت فقیه چیست؟ و بر چه مبنایی، پیرو نظریه ی دولت مشروطه بوده است؟**

میرزا حسین نایینی رحمه الله (1277-1355)، دانشمند اصولی برجسته، همچون شیخ انصاری در پاره ای از نوشته ها متهم است که ولایت فقیه را بی اساس خوانده و به جای پذیرش ولایت فقیه، نظریه ی دیگری تحت عنوان «دولت مشروطه با اذن و نظارت فقیهان» ابداع نموده است. (1) برای بررسی صحت و سقم ادعای فوق، دو منبع در اختیار داریم: اندیشه های فقهی او - که در تقریرات درس خارج وی منعکس است - و کتاب تنبیه الامه و تنزیه الملة که در باب مشروطیت و وضعیت استبداد آن زمان نوشته است. مرحوم نایینی، در تقریرات درس خارج فقه، ضمن تبیین موضوع بحث ولایت فقیه، در باب این که آیا شارع برای فقیه، فقط وظیفه ی قاضی را جعل کرده است یا این که فقیه متکفل وظیفه ی والیان و حاکمان است؟، با توجه به مقبوله ی عمر بن حنظله و جمله ی «فَأَنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ

ص: 50

---

1- ر.ک: نهضت آزادی ایران، تحلیل و تفصیل ولایت مطلقه ی فقیه، ص 68-69؛ محسن کدیور، نظریه های دولت در فقه شیعه، ص 116 و همو دغدغه های حکومت دینی، ص 152-153.

حاکما»، می فرماید: کلمه ی حاکم و حکومت، شامل هر دو وظیفه می شود و بعید نیست که ظهور لفظ حاکم در مورد کسی باشد که متصدی وظیفه ی والی است؛ و وظیفه ی والی عبارت است از: امور فرعیه ای که مربوط به تدبیر کشور و اداره ی سیاسی جامعه و جمع آوری خراج و زکات و صرف آن در تجهیز قوای نظام و پرداختن به صاحبان حقوق می باشد.<sup>(1)</sup> بنابراین، مرحوم نایینی در درس خارج خود که دقیق ترین و موشکافانه ترین تحقیقات علمی در آن ارائه می شود و در منظر فضلالی برجسته ی حوزه قرار می گیرد، ولایت تدبیری و سیاسی را برای فقیه پذیرفته است. اما، درباره ی کتاب تنبیه الامه و تنزیه الملة و انعکاس موضوع ولایت فقیه در آن باید بدانیم که: اولاً، ایشان در سال 1327، در 50 سالگی، از نگارش این کتاب فراغت یافته و پس از آن حدود سه دهه زیسته است؛ در حالی که، تقریرات دروس خارج او، حاصل و عصاره ی دوره ی پختگی و عمق یافتن اندیشه ی علمی اوست؛ لذا در صورت تعارض و اختلاف، تقریرات از اعتبار علمی بیش تری برخوردار است. ثانیاً، گرچه مرحوم نایینی در این کتاب به دفاع از سلطنت مشروعه می پردازد و به تحکیم مبانی فقهی - سیاسی مشروطیت مبادرت می ورزد، در بررسی این دو نظریه یا باید بگوییم نایینی در باب دولت، دو نظریه ی

ص: 51

---

1- میرزا حسین نایینی، المکاسب و البیع، تقریر به قلم شیخ محمد تقی آملی، ج2، ص 333-336.

متفاوت و در عرض هم را مطرح کرده است، که اگر چنین باشد، نظریه ی دوم او، یعنی نظریه ی ولایت فقیه، که در درس خارج است، نظریه ی اول را نسخ نموده است و مقدم می باشد؛ یا آن که بگوییم، نظریه ی سلطنت مشروطه، در طول نظریه ی ولایت فقیه مطرح شده و يك راه کار عملی برای خروج از بن بست استبداد و تحدید قدرت شاه، بوده است. بی تردید، سخن درست همین است؛ زیرا در کتاب «تنبيه الامة» تصریح می کند که بنابر اصول ما، طایفه ی امامیه، امور نوعیه و سیاسیه از وظایف نواب عام عصر غیبت، یعنی فقیه جامع الشرایط است؛<sup>(1)</sup> اما بحث سلطنت مشروطه با اذن و نظارت فقها را بر این مقدمات استوار می داند که: 1. در عصر غیبت، دست رسی به امام زمان نیست؛ 2. مقام ولایت و نیابت نواب عام و فقهای جامع الشرایط، مغضوب گشته و به دست پادشاهان مستبد افتاده است؛ 3. راهی برای بریدن و کوتاه کردن دست غاصب، از این ولایت نیست.<sup>(2)</sup> آیا در چنین شرایطی باید دست روی دست بگذاریم، یا طبق تکلیف شرعی، لااقل در راه محدود کردن سلطه و قدرت غاصب تلاش نماییم و او را از ظلم مضاعف باز داریم؟ با اندکی تأمل درمی یابیم که این راه حل نایینی رحمه الله، به عنوان نظریه ای کاربردی برای همان عصر خاص و برای خروج از بن بست استبداد طراحی شده است؛ یعنی، در زمانی که نمی توان دست غاصب شاه را، از

ص: 52

---

1- میرزا حسین نائینی، تنبيه الامة و تنزیه الملة، با پاورقی سید محمود طالقانی، ص 15.

2- همان، ص 41-47.

اقتدار سیاسی، کوتاه و او را از سلطنت خلع نمود و حکومت را به دست نایبانِ عامّ امام زمان علیه السلام سپرد، به عنوان طرحی موقت و اضطراری، باید در محدود کردن قدرت او، به وسیله ی تشکیل مجلس شورا و نظارت و اذن فقیهان، همت گماشت.

### **نظریه ی آیت الله خویی رحمه الله در مورد ولایت فقیه چیست؟ آیا ایشان آن را انکار نموده اند؟**

برای ابهام زدایی از فضای بحث و اشرافِ کامل بر حقیقتِ اندیشه ی آیت الله خویی رحمه الله در مورد ولایت فقیه، توجه به این مقدمه ضروری است که طبق عقل فطری و درك وجدانی همه ی انسان ها، هر کاری را باید کارشناس آن انجام دهد و کسی که در زمینه ای آگاهی کافی ندارد، نباید مسؤولیت انجام آن را بپذیرد. طبق این حکم فطری، در جامعه ای که قوانین اسلامی، مبنای اداره ی جامعه است و مقررات شریعت می خواهد در جامعه به اجرا گذاشته شود، آگاهی مدیر و رهبر آن جامعه از مقررات دین، يك ضرورت عقلانی است. بنابراین، یکی از شرایط مدیریت جامعه ی اسلامی آگاهی کافی از اسلام است که از آن به فقاهت تعبیر می شود. اندیشمندان اسلامی، در لزوم این آگاهی و اطلاع دقیق از منابع و مبانی دینی، برای مدیر ارشد جامعه ی اسلامی، شیوه های مختلفی را، بر طبق مبانی گوناگون، پیش گرفته اند. در اینجا به دو مبنا که دارای اهمیت بیش تری است، اشاره می کنیم: 1. مبنای نخست آن است که با توجه به ادله ای خاص که در متون دین

در شأن و جایگاه فقیه وارد شده است و با استناد به ادله‌ی خاصّ مربوط به ولایت فقیه، مانند مقبوله‌ی عمر بن حنظله و توقیع شریف، معتقد شویم که شارع حکیم، تکلیف امامت سیاسی و رهبری در عصر غیبت را مشخص و آن را، به صورت کلی و عمومی، برای فقیه جامع الشّرایط جعل کرده است. مشهور فقهای شیعه این مبنا را پذیرفته اند و فقیهان بزرگی چون: شیخ مفید، محقق کرکی، محقق اردبیلی، وحید بهبهانی، نراقی، نایینی و امام خمینی بر اساس این مبنا مشی کرده اند. 2. برخی دیگر از متفکران اسلامی، با وجود این که ادله‌ی خاصّ ولایت فقیه را کافی نمی بینند و از جهت سند یا دلالت، در آنها خدشه می کنند، بر لزوم شرط فقاہت و آگاهی کافی دینی برای رهبری کشور تأکید می کنند و بر این اعتقادند که ضرورت این شرط، از راه دلیل عقلی اخذ به قدر متیقّن و اکتفا به موارد یقینی، قابل اثبات است. مبنای دلیل اخذ به قدر متیقّن بر اصول ذیل استوار است: 1. اداره‌ی کشور با ولایت همراه و ملازم است، زیرا دولت برای تدبیر و تنظیم جامعه، ناچار به دخل و تصرف در اموال و حقوق شهروندان است و می خواهد مردم را به پیروی وادار کند و نسبت به آنها الزام سیاسی داشته باشد. 2. این ولایت، برخلاف قاعده و اصل اول در ولایت، مبتنی بر اصل عدم ولایت است. 3. مسئله‌ی تدبیر و تنظیم جامعه و ولایت تدبیری، امری نیست که تعطیل پذیر باشد، چون نمی توان جامعه‌ی ای را بدون دولت و اقتدار سیاسی، به حال خود رها کرد. 4. وقتی در عصر غیبت، ادله‌ی خاصّ مربوط به ولایت فقیه قابل

استناد نبود و ثابت نشد که شارع حکیم، فردی را برای زمام داری و رهبری برگزیده است. در این موارد، مسؤولیت، متوجه کسانی است که دارای شرط فقاہت اند و غیر این افراد حق دخالت ندارند؛ زیرا کسانی که فاقد شرط فقاہت اند، با توجه به مقدمه ی دوم، مجوزی برای تصدی و دخالت آنها وجود ندارد و چنین ولایتی برای ایشان ثابت نیست. اما بدون شك، دخالت و تصدی فقیه، در صورتی که سایر شرایط لازم برای رهبری را دارا باشد، با توجه به مقدمه ی سوم و ضرورت مدیریت اجتماعی، منعی ندارد. بر اساس این مبنا که به مبنای «قدر متیقن در تصدی امور حسبیه» شهرت یافته است، عده ای از اندیشمندان اسلامی، شرط اجتهاد و فقاہت را برای مسؤولیت های اصلی دولت اسلامی و مدیریت آن لازم می دانند و در نتیجه معتقدند که برای کسی به جز فقیه، حق رهبری و الزام سیاسی بر جامعه ثابت نشده است و او قدر متیقن از کسانی است که ولایت بر جامعه دارند.<sup>(1)</sup> اکنون در پرتو مقدمه ی بالا، می گوئیم: مرحوم آیت الله خوبی از پیروان نظریه ی دوم محسوب می شود. ایشان با آن که ولایت فقیه را با استفاده از ادله ی خاص، قابل اثبات نمی بیند، بر اساس مبنای قدر متیقن، آن را به اثبات می رساند و در موارد متعددی از متون تحقیقی خویش، بر این اندیشه گام بر می دارد و این حقیقت را نشان می دهد. علی رغم پندار مدعیان کم اطلاع یا مغرض،

ص: 55

---

1- ر.ک: میرزای نایینی، تنبیه الامه و تنزیه الملة، ص 46؛ شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، الفردوس الاعلی، ص 53-54 و سید کاظم حائری، ولایة الامر فی عصر الغیبه، ص 96-113.

مبنای ایشان با مبنای پیروان نظریه ی اول، در عمل چندان تفاوتی ندارد. (1) آقای خوئی، طبق مبنای قدر متیقن، درباره ی شرایط قاضی گوید: تردیدی نیست که نفوذ حکم فرد درباره ی دیگری، خلاف اصل است و قدر متیقن از نفوذ حکم، نفوذ حکم مجتهد است. (2) وی همچنین در بحث اجرای حدود، که بحثی بسیار مهم و حسّاس در تنظیم امور اجتماعی و از شؤون امامت و حاکم اسلامی به شمار می رود و از احکام انتظامی اسلام است، معتقد است: اقامه ی حدود، در جهت حفظ مصالح عمومی جامعه و از بین بردن فساد و طغیان تشریح شده است؛ از این رو اختصاص به زمانی خاص نداشته، قطعاً حضور امام معصوم علیه السلام، دخالتی در اجرای آن ندارد. به علاوه، ادّله ی اجرای آن، نسبت به همه ی زمان ها شمول دارد. آنگاه درباره ی این که چه کسی مجری حدود است؟ - با توجه به این که این کار نمی تواند بر عهده ی تك تك مردم گذاشته شود، چون موجب آشفتگی و اختلال نظم است - معتقد است: باید به قدر متیقن اکتفا کرد؛ یعنی تنها، کسی باید دخالت داشته باشد که یقیناً، اجرای حد توسط او جایز است و او کسی غیر از حاکم شرع نیست. در عصر غیبت، حکم فقط در اختیار فقهاست و اقامه ی حدود نیز از وظایف ایشان است. (3) بالاتر آن که آیت الله خوئی رحمه الله، حتی جهاد ابتدایی را که بسیاری از فقها

ص: 56

---

1- ر.ك: محمدهادی معرفت، جامعه ی مدنی، ص 211-215 و محمد سروش، دین و دولت در اندیشه ی اسلامی، ص 286-289.

2- مبانی تکلمة المنهاج، ج 1، ص 6.

3- همان، ص 221.

در عصر غیبت جایز نمی دانند و حتی فقیهانی چون امام خمینی رحمه الله به آن فتوا نمی دهند، مشروع می داند و استدلالش نیز آن است که: ادله ی جهاد موقتی نیست. ولی با این وجود، تصمیم گیری درباره ی آن را بر عهده ی فقیه می داند، تا پس از مشورت با کارشناسان، این مسؤلیت را انجام دهد. (1) بنابراین طبق مبنای یاد شده، باز هم مدیریت جامعه، تنها با شرط فقاقت، مشروعیت می یابد. و نباید کسی بپندارد که طبق این مبنا، اصل جواز تصرفات دولت، مورد تردید قرار می گیرد؛ زیرا طبق مقدمه ی سوم، نظریه ی حسبه، به تأمین کلیه ی نیازهای جامعه و امور تعطیل ناپذیر، اعتقاد راسخ دارد و بر این اساس، ولایت، تنها برای فقیه ثابت خواهد بود.

### آیا این درست است که: «اغلب فقها، وظیفه ی فقیه را فقط افتا می دانند و ...»

آیا این درست است که: «اغلب فقها، وظیفه ی فقیه را فقط افتا می دانند و عقیده ای به ولایت فقیه ندارند.»؟ (2) با تأمل در پاسخ پرسش های نه و دوازده، می توان تا حدودی به باطل بودن چنین اظهار نظرهایی پی برد. با این وجود، برای تکمیل مبحث و آشنایی با زوایایی از این موضوع، مطلب خود را در ادامه ی بررسی نظریه ی حسبه، که در پاسخ پرسش گذشته دیدیم، پی می گیریم. نظریه ی حسبه دارای دو تفسیر متفاوت است: يك تفسیر، همان است که در پاسخ پرسش دوازده، درباره ی نظریه ی آقای خوئی گذشت؛ یعنی، جواز تصرف فقیه در امور حسبه به عنوان قدر متیقن از روایی تصرف و دخالت.

ص: 57

---

1- منهاج الصالحین، ج 1، ص 366.

2- ر. ک: حبیب الله پیمان، پیام هاجر، دی 77.



- تفسیر دوم عبارت است از: ولایت فقیه بر امور حسبه، که امثال محقق اصفهانی پیرو آن اند (1) و معتقدند که فقیه، از طرف شارع، ولایت بر امور حسبه دارد و برای انجام این وظیفه منصوب است. نقطه ی مشترک دو تفسیر آن است که تنها، تصرف فقیه و دخالت وی در امور حسبه رواست و دیگران نباید دخالت کنند. تفسیر اول، تصرف در امور حسبه را به عنوان قدر متیقن می داند و تفسیر دوم، از باب ولایت. آنچه در این میان حایز اهمّیت است و با توجّه به آن، پاسخ پرسش بالا به خوبی آشکار می گردد، تعریف امور حسبه است؛ به چه اموری، امور حسبه گفته می شود؟ آیا امور حسبه، در سرپرستی یتیمان و تعیین تکلیف اموال بی صاحب منحصر است، یا آن که بیش از این را شامل می شود؟ در تعریف امور حسبه می توان گفت: اموری که تعطیل ناپذیر است و شارع حکیم راضی به ترك آن نیست و از قبیل واجب کفایی هم نمی باشد (که هر کسی آن را انجام دهد و متصدی ایجاد آن گردد، هدف از آن تأمین شود)، امور حسبه گویند. (2) با توجّه به این تعریف، آیا می توان گفت: امور حسبه منحصر به سرپرستی یتیمان و تعیین تکلیف اموال بی صاحب است؟ یا آن که ذکر این موارد، از قبیل مثال و بیان مصداق است و انحصار به موارد یاد شده ندارد؟ بدون شك وقتی گفته می شود «اموری که تعطیل بردار نیست و از لوازم و ضروریات زیست جمعی بشر می باشد»، مقصود ارائه ی يك قانون و قاعده ی کلی است و اگر سرپرستی یتیمان و اموال بی صاحب ذکر می شود، تنها به عنوان مثال است نه انحصار؛ و اداره ی جامعه و تدبیر و

ص: 58

---

1- محقق اصفهانی، حاشیة المكاسب، ص 214.

2- ر.ك. میرزا حسین نائینی، تنبیه الامة و تنزیه الملة، ص 46.

تنظیم کشور، از مهم ترین مصادیق امور حسبه به شمار می آید. کدامین خردمند عاقل می تواند بپذیرد که شارع حکیم، راضی به تعطیل سرپرستی یتیمان یا رها شدن تکلیف اموال مجهول المالك نیست و حق تصدّی آن را به فقیه اعطا کرده، ولی برای امر مدیریّت کشور و ولایت سیاسی آن، که مهم ترین مسئله ی جامعه است و با سرنوشت همه ی افراد و سعادت دنیوی و اخروی ملّت، ارتباط بسیار نزدیک دارد، تکلیفی تعیین نکرده، راضی به تعطیل شدن آن می باشد؟! این است که فقیهان بزرگی، مثل نایینی، با صراحت، اداره ی جامعه را هم از امور حسبیه می دانند. وی می گوید: از جمله قطعیات مذهب طائفه ی امامیه این است که در این عصر غیبت - علی مغیبه السلام - آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن - حتی در این زمینه - معلوم باشد، وظایف حسبیه نامیده، نیابت فقهای عصر غیبت را در آن، قدر متیقن و ثابت دانستیم؛ حتی با عدم ثبوت نیابت عامّه در جمیع مناصب، چون عدم رضای شارع مقدّس به اختلال نظام و ذهاب بیضه ی اسلام، بلکه اهمّیت وظایف راجع به حفظ و نظم ممالک اسلامیّه از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات است؛ لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عامّ عصر غیبت در اقامه ی وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود. (1) چنان که فقیهان دیگری نیز به این مطلب تصریح کرده اند، که نقل کلام آنها، از مجال این نوشتار بیرون است. (2)

ص: 59

1- همانجا.

2- برای مطالعه ی بیش تر ر.ک: نگارنده، پیشینه ی نظریّه ی ولایت فقیه.

## آیا ولایت فقیه، برداشت فقهی برخی از فقها از بعضی روایات است؟

آیا ولایت فقیه، برداشت فقهی برخی از فقها از بعضی روایات است؟<sup>(1)</sup>

با دقت و ژرف اندیشی در پاسخ پرسش های این بخش، می توان دریافت که ادعای بالا، بهره و حظی از واقعیت ندارد، و نمی توان ولایت فقیه را محصول برداشت فقهی چند فقیه شمرد. بحث ولایت فقیه بحث تداوم و استمرار امامت در عصر غیبت است. سخن در آن است که وقتی خورشید عصمت پنهان بود، وظایف رهبری اجتماعی وی را، که قابل تعطیل نیست، چه کسی باید انجام دهد؟ همان گونه که شیعه این ادعای اهل سنت را که «پیامبر برای پس از رحلت خود، فردی معین ننموده و بدون تعیین تکلیف، جامعه را به حال خود رها نموده است»، خلاف حکمت و خردورزی می داند و بیان می دارد که «چگونه خلیفه ی اول متفطن ضرورت تعیین تکلیف برای خلافت پس از خویش می باشد، ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا این اندازه از آینده نگری بی بهره است؟» همین گونه، بحث درباره ی پس از حادثه ی عظیم غیبت مطرح خواهد شد که، آیا می توان پذیرفت که با پنهان شدن ولی عصر (عج) از چشمان شیعیان، برای آنان تعیین تکلیف نشده است و به حال خود رها گشته اند؟ چنین نظریه ای، علاوه بر آن که بر خلاف حکمت و خرد است و عقل آن را مردود می داند، بررسی متون فقهی، از همان ابتدا تا کنون نیز، آن را رد می کند و بررسی تاریخی نشان می دهد که سال ها پیش از وقوع غیبت، اهل بیت علیهم السلام در اندیشه ی آماده نمودن پیروان خویش برای این حادثه ی بزرگ بوده و با سوق دادن مردم به سوی فقیهان تربیت یافته در مکتب

ص: 60

---

1- محسن کدیور، دغدغه های حکومت دینی، ص 165.

و حیانی خویش، در آنان آمادگی لازم را فراهم آورده اند؛ لذا از همان اوان غیبت کبری، فقیهان بزرگ، بحث ولایت فقیه را مطرح کرده اند و تاریخ طرح آن با تاریخ تکوین و گسترش فقه اهل بیت علیهم السلام گره خورده است و از فقیهان با عنوان نایبان عام و منصوبان حاکم شرع و مانند آن یاد کرده اند. (1) شیخ مفید، در تمامی ابواب فقه، معتقد است که در صورت پنهان بودن سلطان عادل و امام معصوم علیه السلام فقیه عادل دارای شرایط، جمیع امور مربوط به ولایت تشریحی وی را می تواند عهده دار شود. آیا می توان گفت ولایت فقیه تنها يك برداشت فقهی از چند روایت است؟! اگر چنین است، چگونه محقق ثانی ولایت را اجماعی می داند و صاحب مفتاح الکرامه، بر نیابت فقیه، ادعای اجماع می کند؟ (2) آیا يك برداشت کوچک فقهی چند فقیه را می توان مطلبی اجماعی و مربوط به همه ی فقها دانست؟ آیا می توان پذیرفت فقیه بزرگی چون صاحب جواهر، برداشت فقهی چند فقیه را، اقتضای ذوق فقاها، و تردید در آن را ناشی از نچشیدن طعم فقاها بدانند؟! (3) اگر مسئله ی ولایت فقیه، به این سستی است که به راحتی می توان آن را متزلزل کرد، چگونه فقیه فرزانه ای همچون امام خمینی رحمه الله آن را به قدری روشن و بدیهی می بیند که تصوّرش را موجب تصدیق و پذیرش آن می داند؟ (4) اگر کسی بدون غرض، به چنین کلماتی (5) که درباره ی ولایت فقیه و جایگاه مستحکم آن در معارف و فقه

ص: 61

- 
- 1- ر.ك: همین، جواب سوال 9.
  - 2- مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، ج 10، ص 21.
  - 3- جواهر الکلام، ج 21، ص 297.
  - 4- امام خمینی، کتاب البیع، ج 2، ص 467.
  - 5- برای آگاهی بیش تر با سخن تعدادی از فقها که بحث نیابت عامه را از اجماعیات و مسلّمات فقهی دانسته اند، ر.ك: محمد سروش، دین و دولت در اندیشه ی اسلامی، ص 546-549.

شیعه ابراز شده است نگاه کند، انصاف آن است که حتی به ذهنش هم خطور نمی کند که مطلب، مربوط به فهم شخصی چند فقیه انگشت شمار، از روایاتی اندک باشد و این گونه برخورد، با چنین مطلب مستحکم و ریشه داری، غیر علمی و بی انصافی است. از آنچه گذشت، نادرستی این ادعا که «برداشت فقهی چند فقیه از تعدادی روایات و استنتاج ولایت فقیه از آنها، به شدت متأثر از شیوه ی کشورداری غالب محیط پیرامون آنان بوده است.»<sup>(1)</sup> آشکار می گردد. در حقیقت، گوینده می خواهد با این ادعا تلویحا ولایت فقیه را نظریه ای استبدادی، سلطنتی و سرکوب کننده معرفی کند که بر اثر زندگی امثال نراقی رحمه الله و امام خمینی رحمه الله در حکومت های سلطنتی قاجاریه و پهلوی، پدید آمده است. آیا به راستی جایز است که انسان نظریه ای را که - به هر دلیل - مورد پسندش نیست، این چنین رد کند؟ در حالی که مطلب از مسلمات و ضروریات فقه است و همه آن را پذیرفته اند و اگر اختلافی در بین است، نسبت به سعه و ضیق شعاع آن است.

ص: 62





### ساده ترین دلیل برای نظریّه ی ولایت فقیه، که قابل فهم عموم باشد، چیست؟

برای ارائه ی دلیلی که برای تمامی سطوح جامعه ملموس و روشن باشد، توجّه به دو مقدّمه، مفید است. این دو مقدّمه از اموری هستند که همه ی انسان ها همواره با آنها سروکار داشته، طبق آن، روش زندگی خود را در تمامی ابعاد فردی و اجتماعی و در همه ی موضوعات و زمینه ها تنظیم می نمایند.

### مقدّمه ی اوّل: رجوع به کارشناس امین

براساس يك درك مشترك عقلايی، که تمامی خردمندان آن را سیره و روش زندگی خود قرار داده اند، انسان ها کار خود را، در کوچک ترین موارد، تا کارهای بسیار بزرگ و پر اهمّیت، به فردی واگذار می کنند که در آن مورد، اولاً، خبره و کاردان باشد و ثانیاً، مورد اعتماد و امین باشد. بشر



چنین بوده که از احداث يك واحد مسكونی كوچك تا راه اندازی پروژه های عظیم و غول پیکر، رعایت این دو شرط را وظیفه ی خود می دانسته است. جوامع، در هر حدی از توسعه و تمدن که قرار گرفته اند، به این سیره ی عقلایی پای بندند. این اصل عقلایی مورد توجه آموزه های دینی نیز قرار گرفته است. چنان که قرآن کریم از قول حضرت یوسف علیه السلام نقل می کند: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (1). یوسف از آن رو خزانه داری خود را بر ملك مصر به عزیز مصر پیش نهاد داد که خود را واجد دو ویژگی تعهد و امانت داری (حفیظ) و کاردانی و مهارت (علیم) در این زمینه می دانست.

## مقدمه ی دوم: اصل تنزل تدریجی

همه ی عقلا، بر اساس راه نمایی نیروی اندیشه و خرد خویش، همواره در زندگی فردی و اجتماعی خود شیوه و روشی را برگزیده اند که از آن با نام اصل تنزل تدریجی، می توان یاد نمود. (2) بر اساس این اصل، هرگاه شرایط به گونه ای تحمیل شد که آدمی را از دست یافتن به هدف نخست و مطلوب ایده آل خود محروم ساخت، چنانچه آن مطلوب از امور حیاتی و ضروری فرد یا جامعه بود، به ناچار، اندکی در شرایط مطلوب و خواسته ی خویش تعدیل نموده، به مطلوب درجه ی دو و سه و پایین تر می اندیشد؛ مثلاً در زندگی فردی، بیماری که درمان خویش را موقوف بر مراجعه به پزشك متخصص ماهر و با تجربه می بیند، اگر در شرایط یا

ص: 66

---

1- سوره ی یوسف آیه ی 15.

2- ر. ك: محمد تقی مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها، ج 2، ص 9.

محیطی قرار گیرد که دست رسی به چنین پزشکی ناممکن باشد، هرگز دست روی دست نمی گذارد؛ بلکه در این موارد، هم به حکم عقل و فطرت و هم بر اساس سیره ی عقلا، تن به شرایط تحمیلی داده، مداوا را به پزشک غیر متخصص و عمومی واگذار می کند؛ چرا که حفظ حیات خویش را در درجه ی اول ضرورت می شمرد. انسان ها در تمامی زمینه ها چنین اند و در صورت ضرورت، از شرایط درجه ی اول عدول می کنند. در امور اجتماعی نیز، همین سیره و روش حکم فرماست. وقتی يك مدير لایق و شایسته، میان مطلوب واقعی و مطلوب در دست رس شکافی مشاهده نمود و رسیدن به ایده آل را دور از دست رس دانست، برای رسیدن به هدف، به راه های دیگر خواهد اندیشید؛ چنانچه در ضرب المثل عرفی هم، طبق همین قاعده، گویند: «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید.» اسلام نه تنها با این سیره و روش عقلایی مخالفت ننموده و مردم را از پیروی آن نهی نکرده است، بلکه در بسیاری از مقررات دینی، شاهد پیروی اسلام از این روش می باشیم؛ به عنوان نمونه، در احکام نماز است که نمازگزار باید نماز را به حالت ایستاده بخواند، اما فردی که توان ایستادن ندارد، طبق فقه اسلامی، باید نشسته نماز بخواند و یا حتی خوابیده؛ ولی تکلیف از او برداشته نمی شود؛ و یا فردی که در اثر جراحت و زخم، نمی تواند وضو بگیرد، وظیفه اش وضوی جبیره ای است؛ یعنی عضوهایی را که جراحت ندارد، به صورت عادی می شوید و در عضو مجروح، با کشیدن دست تر بر روی پانسمان، به وظیفه ی دینی خود رفتار می نماید؛ و از احکام وقف است که وقتی امکان عمل به وقف نبود، موقوفه را در نزدیک ترین راهی که با هدف واقف منطبق باشد،

مصرف می کنند؛ مثلاً اگر منافع و درآمد باغی وقف خریدن شمع برای مسجد باشد، اکنون که نیاز به شمع از میان رفته است، همان درآمد را صرف کارهایی نزدیک با این هدف، مثل روشنایی برق و غیره می نمایند، تا حتی الامکان، هدف واقف را تأمین کنند. در پاره ای از روایات به این اصل عقلایی اشاره شده است؛ مثلاً از حضرت امیر علیه السلام نقل است که: المیسور لا یسقط بالمعسور؛ (1) اگر کاری سخت و مشکل شده است موجب نمی شود که انسان از انجام کار میسور و در حدّ توان، منصرف شود. و در حدیثی دیگر است: ما لا یدرك کله لا یترك کله؛ (2) مطلوب و هدفی که به صورت صددرصد، دست یافتنی نیست، به طور کامل رها نمی شود.

### تبیین دلیل:

اکنون باید دید، با توجه به دو اصل عقلایی مذکور، در مسئله ی حکومت و نظام سیاسی، که حیاتی ترین امر اجتماعی به شمار می رود، مطلب چگونه است؛ به ویژه با عنایت به این نکته که موضوع حکومت قدرت است و قدرت با توجه به انبوه امکانات اقتصادی، نظامی، فرهنگی، سیاسی و غیره که در آن انباشته می شود، بسیار وسوسه انگیز و مخاطره آمیز است و سعادت و سیادت و کمال و تعالی فرد و جامعه، در

ص: 68

---

1- شیخ انصاری، مجموعه تراث الشیخ الاعظم، ج 25، فرائد الاصول، ص 390 به نقل از: عوالی اللآلی، ج 4، ص 48، حدیث 205.

2- همان، به نقل از عوالی اللآلی، ج 4، ص 48، حدیث 207.

گرو کفایت و سلامت آن است. با توجّه به ضرورت دولت و حاکمیت سیاسی و اهمّیت آن در تأمین معاش و معاد انسان، به حکم سیره ی عقلایی که در مقدّمه ی نخست گذشت، باید نظام سیاسی و رهبری جامعه، به کسی سپرده شود که: اولاً، از هر جهت دانا و توانا بوده، هم قانون و مقررات را بشناسد و هم کفایت و لیاقت لازم را در مدیریت و امامت جامعه و اجرای قوانین دارا باشد. چنان که حضرت امیر علیه السلام می فرماید: ایّها الناس انّ احقّ الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بأمرالله فیه؛<sup>(1)</sup> ای مردم سزاوارترین فرد برای امامت و رهبری جامعه، پرتوان ترین و داناترین مردم به امر خداوند، در این باره است. امام صادق علیه السلام نیز، در روایتی، با وادار کردن مردم به تأمل و اندیشه، به خداوند سوگند یاد می کند که، هرگاه کسی گوسفندی داشته و آنها را در اختیار چوپانی قرار داده باشد، وقتی چوپانی آگاه تر برای این کار یافت، به سراغ او می رود و گوسفندان خویش را به او می سپارد.<sup>(2)</sup> ثانیاً، از امانت و تعهد کافی برخوردار باشد؛ کسی که نه تنها هیچ سوء استفاده ای از قدرت نمی کند و مرتکب تقصیر و عصیان عمدی نمی شود، بلکه از خطا و اشتباه سهوی و ناخواسته نیز به دور است، با کمال امانت می تواند با سگان داری خویش، کشتی جامعه را از بوران حوادث عبور داده، به سرمنزل نجات و فلاح رهنمون شود. اکنون پرسش مهم و اساسی در تطبیق این صفات بر افراد است. کدامین فرد از آحاد بشر را می توان یافت که هم قانون را بشناسد و توانا در

ص: 69

---

1- نهج البلاغه، خطبه ی 173.

2- وسایل الشیعه، ج 11، ص 35.

اجرای آن باشد، هم مورد وثوق و اطمینان کامل باشد؟ در پاسخ باید گفت: در هر جامعه ای، بر اساس باورها و اعتقاداتی که مردم آن جامعه دارند، این افراد را باید شناسایی نمود؛ اما در جامعه ی اسلامی، کسی که از هر فردی به احکام و آموزه های دینی آگاه تر باشد و بر باطن علوم و حیانی و آموزه های قرآنی، واقف و از کفایت و توانایی لازم برای رهبری و امامت امت برخوردار باشد و از سوی دیگر، دامش از عصیان و خطا و قصور و تقصیر پاک باشد، بر طبق اندیشه ی امامت که در مکتب تشیع منعکس است، کسی جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در درجه ی نخست، و امامان معصوم دوازده گانه علیهم السلام در مرتبه ی بعدی، نمی باشد. (1) این نسخه ی مطلوب و ایده آل در امر امامت و زمام داری جامعه ی اسلامی است.

لیکن این نسخه و شرایط ایده آل برای امامت و رهبری، تنها در حال حضور معصوم علیه السلام امکان پذیر است. اما در شرایط کنونی که عصر غیبت را سپری می کنیم و دست رسی به معصوم علیه السلام، برای سپردن امر امامت و سیاست به او، ناممکن است، باید چه چاره ای اندیشید؟

پاسخ، بر اساس اصل عقلایی تنزل تدریجی که در مقدمه ی دوم تبیین آن گذشت، به خوبی روشن و آشکار است. با توجه به این که جامعه نمی تواند بدون حاکمیت سیاسی به حال خود رها شود و حیات جمعی بشر موقوف بر تشکیل دولت است، در عصر غیبت باید به سراغ فردی رفت که حتی الامکان با شرایط امامت سیاسی و پیشوایی ظاهری معصوم با قطع نظر از ابعاد باطنی و ولایت تکوینی ایشان، که از موضوع بحث

ص: 70

---

1- ر.ک: شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج 1، ص 180 و شهید مطهری، امامت و رهبری، مجموعه آثار، ج 4، ص 839.

بیرون است - منطبق باشد؛ و در بُعد ظاهری کسی را باید یافت که از نظر دانایی در دین و توانایی در مدیریت و امانت و صداقت در سیاست، در درجه ی دوم پس از معصوم علیه السلام قرار گیرد، و به اصطلاح، تالی تلوا و شمرده شود. چنین فردی در جامعه ی اسلامی، جز فقیه جامع شرایط رهبری و امامت نیست، که در زمینه ی علم و دانش، فقاها و جای گزین مقام علم الهی معصوم به دین می شود و در زمینه ی مدیریت، کفایت و مدیریت و قدرت اجتماعی او جای گزین امامت معصوم قرار می گیرد و در زمینه ی امانت داری و صداقت، عدالت او جای گزین عصمت امام معصوم علیه السلام قرار خواهد گرفت؛ این است که می توان گفت: ولایت فقیه، معنایی جز رجوع به اسلام شناسی مدیر، مدبر و عادل که از دیگران به امام معصوم علیه السلام نزدیک تر است، ندارد. (1)

### چه دلیل عقلی برای اثبات ولایت فقیه وجود دارد؟

چه دلیل عقلی برای اثبات ولایت فقیه وجود دارد؟ (2)

در پاسخ این پرسش می توان گفت: ادله و مستندات عقلی متعددی، برای اثبات ولایت فقیه، در آثار نوشتاری و گفتاری اندیشمندان اسلامی، به چشم می خورد که بررسی و تجزیه و تحلیل همگی آنها از عهده ی این فرصت بیرون است (3). در اینجا، تنها به ذکر یکی از ادله که روشن تر و

ص: 71

---

1- محمد تقی مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها، ج 1، ص 56.

2- برخی معتقدند که ولایت فقیه فاقد مستند معتبر عقلی است. ر.ك: محسن کدیور، حکومت ولایی، ص 392 و همو دغدغه های حکومت دینی، ص 165.

3- برای نمونه ر.ك: عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت، ص 150 - 168.

در حدّ فهم همگانی است و از اصطلاحات تخصصی کلامی و فلسفی در آن استفاده نشده است، اشاره می شود. دلیل عقلی مورد نظر دارای چند مقدمه است: 1. حکومت و اداره ی جامعه مستلزم دخالت در بخش های گوناگون زندگی مردم و ایجاد محدودیت و تعیین مقررات در امور اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و غیره است؛ مثل مقررات صادرات و واردات، قوانین مالیاتی، خدمت سربازی، مقررات ورود و خروج از کشور، قوانین مربوط به مطبوعات، تعیین مجازات و رسیدگی به جرایم، اعلام جنگ و صلح و هزاران قانون و دستور دیگر که در هر کشوری، برای ایجاد نظم و سامان بخشی به زندگی اجتماعی، ضرورت دارد. 2. اعمال حاکمیت بر مردم و دخالت در سرنوشت ایشان، نیازمند حقّ حاکمیت است. کسی که می خواهد، بر اموال و أعراض و نفوس جامعه، حکم رانی کند و الزام سیاسی نماید و مردم را وادار به پیروی از اوامر خود کند، باید از چنین حقّی برخوردار باشد تا حاکمیت و اوامر آن مشروعیت یابد.

3. حاکمیت و ولایت بر مردم، از شؤون ربوبیت تشریحی الهی است. خداوندی که بر سراسر جهان هستی ربوبیت دارد و مالک حقیقی آن به شمار می رود، باید اجازه ی حاکمیت دهد و این اذن و اجازه ی الهی، مصحح تصرف و دخالت در حوزه ی منافع و حقوق شهروندان است. 4. این حق و اجازه ی الهی، در مرتبه ی نخست، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام داده شده است، تا به تدبیر و امامت سیاسی جامعه پردازند.

5. در عصر غیبت، که مردم از فیض حضور معصوم علیه السلام محروم اند و

دست رسی به ایشان برای مردم ممکن نیست، با توجه به ضرورت حکومت و نیازمندی جامعه به دولت، باید خداوند اجازه ی حاکمیت و اجرای قوانین شرعی را به کسی که پس از معصوم علیه السلام اصلح از دیگران است و شایستگی بیش تری در امامت دارد، داده باشد تا ترجیح مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید. نتیجه: با توجه به مقدمات بالا، عقل کشف می کند که: خداوند متعال و اولیای معصوم او، حق حاکمیت و اجازه ی دخالت در امور جامعه را به کسی داده اند که از همه ی مردم در احراز ولایت و اعمال حاکمیت سیاسی شایسته تر باشد؛ و فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلح و شایسته تری است که هم احکام و مقررات اسلامی را بهتر از دیگران می شناسد و با اجتهاد خویش می تواند، با مراجعه به کتاب و سنت، فرمان الهی را به دست آورد و هم با عدالت و تقوای در حدّ اعلا و اجتناب از سوء استفاده از قدرت، ضمانت اخلاقی بسیار بالایی را، برای نظام سیاسی، پدید می آورد و هم با کفایت و توان مدیریتی بالا، در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم از هر کسی کارآمدتر است. با این دلیل، ما مشروعیت ولایت فقیه را از راه عقل کشف می کنیم<sup>(1)</sup>. این دلیل به صورت مستقل و بدون نیاز به ادله ی نقلی، می تواند از راه عقل، حق حاکمیت فقیه جامع الشرایط و ولایت سیاسی وی را به اثبات برساند و نشان دهد که این مدّعا که «ولایت فقیه فاقد مستند معتبر عقلی است»، عاری از حقیقت و اعتبار علمی می باشد.

ص: 73

---

1- ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، مقاله ی «اختیارات ولیّ فقیه در خارج از مرزها، ادله ی عقلی ولایت فقیه»، فصلنامه ی حکومت اسلامی، شماره ی اول، پاییز 1375، ص 90 - 91 و امام خمینی رحمه الله ولایت فقیه، ص 37 - 42.



آیا به ولایت فقیه در قرآن اشاره ای شده است؟<sup>(1)</sup> در پاسخ این پرسش اساسی، به عنوان مقدمه، توجه به يك نکته ی مهم درباره ی مفاهیم و آموزه های قرآنی، بسیار مفید و راه گشاست و آن، این که، با توجه به مسئله ی خاتمیّت و این که قرآن کتاب هدایت تمامی عصرها و نسل هاست، روش عمومی قرآن در پرداختن به موضوعات گوناگون، ارائه ی رؤوس کلی برنامه ها و سرفصل ها می باشد. قرآن، غالباً، وارد جزئیات و خصوصیات ریز مسائل نمی شود، مگر آن که در آن مسئله ی جزئی و شخصی خصوصیتی نهفته باشد؛ مثل حرمت ازدواج با همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که ویژگی خاصی دارد. روش قرآن ارائه ی برنامه های کلی است، تا مسلمانان با تأمل و تدبّر در آیات قرآن و در کنار هم چیدن آیات مختلف، به عنوان ثقل اکبر، بخش هایی از قرآن را مفسّر و توضیح بخش های دیگر قرار دهند و با مراجعه به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و تفسیری که ایشان از قرآن ارائه می دهند، به عنوان ثقل اصغر، نظر قرآن را در هر موضوعی به دست آورند و با راه نمایی او، در ابعاد گوناگون جامعه، به حرکت و تلاش پردازند و از حیرت و ضلالت برهند.

با توجه به این مقدمه، می گوئیم: اگر مقصودمان از پرسش فوق آن باشد که قرآن، در آیه ای از آیات، صریحاً به موضوع ولایت فقیه پرداخته و از آن نامی به میان آورده باشد، بی تردید، پاسخ منفی است و تا کنون هیچ اندیشمندی نیز چنین ادّعایی نداشته است و نمی تواند داشته باشد که در قرآن آیه یا آیاتی به موضوع ولایت فقیه اختصاص یافته است؛ چنان که قرآن کریم، صریحاً ولایت امام علی علیه السلام و دیگر امامان

ص: 74

---

1- ر.ك: محسن کدیور، دغدغه های حکومت دینی، ص 165.

معصوم علیهم السلام را عنوان نموده است و نامی از ایشان در قرآن مشاهده نمی شود. قرآن در مورد بسیاری از احکام و مقررات مسلم مربوط به مسائل عبادی، اقتصادی و سیاسی، با ارائه ی برنامه های کلی، از آنها عبور می نماید. اما اگر مقصود و هدفمان از این پرسش، برنامه های کلی و سرفصل های اساسی قرآن کریم در رابطه با حاکمیت سیاسی و ولایت و زمام داری و شرایط والی و امام مسلمانان باشد، البته پاسخ مثبت است. توجه به ویژگی های قرآن کریم در ره یابی به پاسخ مورد نظر راه گشاست چنان که رسول گرامی اسلام فرمود: *فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ، مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ، قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ؛<sup>(1)</sup>* هنگامی که فتنه ها همانند پاره های شب تیره شما را فرا گرفت، به قرآن روی آورید که قرآن شفیع است که شفاعتش پذیرفته است و از بدی ها پرده برمی دارد و گفته اش تصدیق می شود. هر کس قرآن را فرا روی خود قرار دهد، او را به بهشت ره نمون سازد و هر کس آن را به پشت افکند، او را به دوزخ خواهد کشانید، همانا قرآن راه نماست، به بهترین راه، هدایت می کند. با توجه به این شأن و منزلت قرآن در جامعه ی انسانی، آیا این سخن پذیرفتنی است که جامعه در عصر غیبت امام معصوم (عج) دچار حیرت و سرگردانی سیاسی باشد و در میان انبوه اندیشه ها و نظرات متناقض،

ص: 75

---

1- کلینی، اصول کافی، ج 2، ص 599، کتاب فضل القرآن، ح 2؛ سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 12.

حیران و مبهوت، سردرگم باشد و قرآن کریم که کتاب راه‌نمایی و هدایت فرد در جامعه است، او را به حال خود واگذارد و از او دست‌گیری ننماید؟ آیا می‌توان قرآن را فاقد اندیشه‌ی سیاسی ارزیابی نمود و آن را نسبت به مسئله‌ی ولایت، که اساسی‌ترین مقوله در عرصه‌ی حیات اجتماعی انسان است و سعادت و شقاوت جامعه در گرو آن است و اساس و پایه و دلیل و راه‌نما برای دیگر فریضه‌های شرعی است، ساکت دانست؟! (1) بی‌گمان، قرآن انسان را به بهترین راه‌ها هدایت می‌کند و طبق گفته‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث پیش‌گفته، انسان در تاریکی و ظلمانیّت فتنه‌های مختلف که شاخص‌ترین آنها فتنه‌های سیاسی و مسئله‌ی قدرت و حاکمیّت است، باید به قرآن مراجعه کند و از او استمداد نماید. تأمل و ژرف‌اندیشی در آیات وحی، این واقعیت را آشکار می‌سازد که قرآن ره‌نمودهای مهم و ارزنده‌ای را در باب سیاست و حاکمیّت و شرایط مشروعیت آن و ویژگی‌های افرادی که شایسته‌ی احراز پیشوایی مسلمانان هستند، ارائه نموده است که تفصیل آن را از منابع دست‌اول قرآنی می‌توان سراغ گرفت؛ مثلاً قرآن کافران را از این که بتوانند زمام‌داری و رهبری جامعه‌ی اسلامی را بر دوش گیرند، ممنوع می‌سازد:

ص: 76

---

1- در روایات زیادی به جایگاه و منزلت حسّاس امامت و ولایت و رابطه‌ی آن با سایر فرایض شرعی اشاره شده است، از جمله زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده است: «بنی الاسلام علی خمسة اشياء، علی الصلوة والزکوة والحج و الصوم و الولاية، قال زرارة فقلت وای شیء من ذلك افضل؟ فقال: الولاية افضل، لانها مفتاحهنّ و الوالی هو الدلیل علیهنّ؛ اسلام بر پنج پایه‌ی: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت استوار است و برترین این پنج پایه، ولایت است؛ زیرا کلید چهار ستون دیگر است و زمام‌دار و حاکم، راه‌نما به سوی آنهاست». وسائل الشیعه، ج 1، ابواب مقدمات العبادات، باب 1، ح 2.

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبًّا وَلَا يُلْقِيَهُمْ فِي سُدُورٍ فِئْتَانٍ يَنْبَغُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ»؛ (1) خداوند هرگز برای کافران، سلطه بر مؤمنان قرار نداده است. و یا قرآن اطاعت و فرمان برداری از فاسقان و گناهکاران را ممنوع ساخته و به مسلمانان اجازه ی فرمان برداری از ایشان را نمی دهد: «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْفِتْنَةِ أُولَئِكَ يَسُوءُونَ الصُّلَةَ بَيْنَكُمْ وَيُحْسِنُونَ الصُّلَةَ بَيْنَهُمْ لَا تَتَّقُوا الْفِتْنَةَ يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ وَمَنْ يُكْفُرْ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ فَأِنَّهُ فِي عَذَابٍ مُّهِينٍ»؛ (2) از فرمان مسرفان پیروی نکنید، کسانی که در زمین فتنه و فساد می کنند و در اندیشه ی اصلاح نیستند. بنابراین، ولایت به فاسد و فاسق نمی رسد و والی و حاکم سیاسی مسلمانان باید از خصلت عدالت و اجتناب از گناه برخوردار باشد. در این میان، قرآن یکی دیگر از شرایط پیروی و اطاعت از دیگران را، آگاهی کافی و اطلاع دقیق از حق می شمرد: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُضِلَّ»؛ (3) آیا کسی که به حق راه نمایی می کند، سزاوارتر است که از او پیروی شود، یا کسی که خود راه را نمی یابد، مگر آنکه راه نمایی شود؟ شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟ این آیه، بر مبنای درك فطری انسان ها، عقل و وجدان عمومی بشریت را مورد خطاب قرار می دهد و از آنان می پرسد: شما چه کسی را می خواهید راهبر خویش قرار دهید تا به دنبال او راه بیفتید و از فرمان او پیروی کنید؟ کسی که - چون راه حق را نمی شناسد - برای یافتن مسیر درست باید دست نیاز به سوی دیگری بگشاید؟ یا آن فردی که راه را یافته است و بدون نیاز به دیگران، توان هدایت به سوی حق را دارا

ص: 77

1- سوره ی نساء آیه ی 141.

2- سوره ی شعراء آیه ی 151 و 152.

3- سوره ی یونس آیه ی 35.

می باشد؟ این پرسشی است که قرآن کریم از فطرت انسان ها دارد و پاسخ آن را هر انسانی که به فطرت خویش توجه کند، می باید و نیازی به استدلال و برهان ندارد. این آیه ی شریفه در زمینه ی ولایت و حاکمیت سیاسی مطرح می شود. در آنجا هم به حکم آن که مردم و شهروندان باید از الزامات سیاسی و حکومت پیروی کنند و دستورات آن را محترم شمرند، قابل جریان است. طبق این آیه، در مقام مقایسه و سنجش دوفردی که از نظر ویژگی های لازم برای ولایت و رهبری، مثل کفایت و مدیریت، هیچ کاستی ندارند، اما یکی دارای فقاقت است (این توان را دارد که با مراجعه ی مستقیم به کتاب و سنت حکم و فرمان الهی را استنباط کند و طبق قانون الهی جامعه را اداره کند) و دومی فاقد آن است (برای فهم حکم خداوند، از مراجعه ی مستقیم به کتاب و سنت ناتوان است و باید سراغ مجتهدان برود و از آنها استمداد بطلبد) کدام یک باید عهده دار ولایت شود؟ و خداوند به رهبری و امامت کدام یک رضایت دارد؟ آیا جز آن است که تنها فرد اول که می تواند مسیر هدایت را خودش بشناسد و ارائه دهد، باید عهده دار ولایت گردد و دیگری حق دخالت در این حیطة را ندارد؟ در حقیقت، در این موارد، امر دایمدار حق و باطل و صواب و فساد است؛ اگر پیروی از فرد اول باشد، به حکم فطرت، راه صواب و حق پیموده شده و اگر دومی امام و پیشوا قرار گیرد، راه باطل و فساد طی شده است و مورد عتاب قرآن قرار می گیرد که «فما لکم کیف تحکمون؟». نظیر این آیه، که علم به دین و آگاهی از شریعت را ملاک مشروعیت و اطاعت قرار می دهد، آیه ی دیگری است که از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام

به سرپرست خود، آزر نقل شده است:

ص: 78

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا»؛<sup>(1)</sup> ای پدر جان، از علم چیزی به من رسیده است که تواز آن محروم هستی؛ پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست راه نمایی کنم. طبق این آیه ی شریفه، وجوب تبعیت و پیروی منوط به علم حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد. در این آیه به علت و سبب پیروی اشاره شده است که البته متکی به حکم فطرت و وجدان انسانی است، لزوم رجوع جاهل به عالم و دانشمند و پیروی از او، که در هر زمینه ای، از جمله در زمینه ی ولایت و حاکمیت سیاسی مطرح است. جامعه ی اسلامی که قوانین کتاب و سنت را خاص سعاد و تعالی خود می داند، برای اجرای دقیق مقررات شریعت، باید به دنبال فردی راه بیفتد که از این مقررات آگاهی دارد و اهل تقلید در آنها نیست؛ چون مقلد، کسی است که نیاز به راه نمایی و هدایت مرجع خود دارد. علم و فقاہت در این زمینه موضوعیت دارد و در حقیقت، تمام مردم باید علم و دین شناسی را ملاک تبعیت قرار دهند و برای آن که گرفتار گمراهی نشوند و به صراط مستقیم هدایت شوند، باید به دنبال علم حرکت کنند و جاهلان به کتاب و سنت را امام و پیشوای خود قرار ندهند.<sup>(2)</sup> بنابراین، طبق آیات قرآن، کسی باید عهده دار ولایت و زمام داری مسلمانان شود که شرایطی، مثل مسلمان بودن، عدالت، کفایت، مدیریت و فقاہت را داشته باشد.

ص: 79

---

1- سوره ی مریم آیه ی 43.

2- ر.ک: سید محمد حسین حسینی تهرانی، ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 2، ص 153-168.

تعداد روایاتی که برای اثبات ولایت فقیه، مورد استدلال قرار گرفته اند و مباحث مربوط به آنها، به اندازه ای است که نیازمند تدوین کتاب و یا مقاله ای گسترده است(1) و در این مجال، امکان پرداختن به این مبحث وسیع وجود ندارد. تنها برای آشنایی کلی با برخی از آنها، نخست تعدادی را به صورت مختصر نقل کرده، آنگاه در حد امکان به نتیجه ای کلی که از آنها می توان گرفت، اشاره خواهد شد: 1. در روایات زیادی، از جمله روایت صحیحی ابوالبختری از امام صادق علیه السلام نقل شده است: العلماء ورثة الانبياء؛(2) علما وارثان انبیا و پیامبران الهی هستند.

2. در روایت معتبری، سکونی از امام صادق علیه السلام و ایشان از پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله روایت می کنند: الفقهاء أمناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا؛(3) فقیهان تا زمانی که دنیا زده نشده اند، امین و مورد اعتماد پیامبران هستند. 3. شیخ صدوق، با سندهای متعدد، از امیرمؤمنان علی علیه السلام، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که: سه بار فرمودند: اللهم ارحم خلفایی؛ خدایا جانشینان مرا مورد رحمت خود قرار ده. پرسیدند که: یا رسول الله، جانشینان شما چه کسانی هستند؟ در پاسخ فرمودند: الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي وَ

ص: 80

- 
- 1- ر.ك: امام خمینی رحمه الله، ولایت فقیه، ص 48 - 114؛ محقق نراقی، عوائد الايام، ص 532 - 536 و سید محمد حسین حسینی تهرانی، ولایت فقیه، ج 1، ص 4.
  - 2- محقق نراقی، عوائد الايام، ص 531.
  - 3- شیخ کلینی، اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب 13، ح 5.

يَرُؤُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي كَسَانِي كَمَا بَعْدَ مِنْ مِي آيِنْد، حَدِيثِ مَرَارَايْتِ مِي كِنْنِد وَسُنَّتِ مَرَا بَه مَرْدَمِ مِي رَسَانِنْد(1). 4. شَيْخِ كَلِينِي، بَا سِنْدِ خُودِ، اَزِ اِمَامِ هَفْتَمِ عَلِيهِ السَّلَامِ نَقْلِ كَرْدِه اَسْتِ كِه دَرِ قِسْمَتِي اَزِ سَخْنَانِ خُودِ دَرِبَارِه ي مَنْزِلَتِ دَانَشْمَنْدَانِ دِينِي فَرْمُودَنْد: اَلْفُقُهَاءُ حُصُونُ الْاِسْلَامِ كَحِصْنِ سُوْرِ الْمَدِيْنَةِ لَهَا؛(2) فُقُهِيَانِ دَرْهَائِ مَسْتَحْكَمِ اِسْلَامِ هَسْتَنْدِ هَمِچُونِ دَرْهَائِ شَهْرِ كِه حِفَاظَتِ اَزِ اَن رَا بَرِ عَهْدِه دَارَنْد. 5. اَزِ اِمَامِ صَادِقِ عَلِيهِ السَّلَامِ نَقْلِ شُدِه اَسْت: الْمُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَي النَّاسِ وَالْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَي الْمُلُوكِ؛ پادشاهان حاكم بر مردم اند و علما بر پادشاهان حاكم اند(3). 6. شَيْخِ صَدُوقِ، تَوْقِيْعِ شَرِيْفِي(4) رَا اَزِ اِمَامِ زَمَانِ (عِج) نَقْلِ مِي كَنْد؛ دَرِ اَن تَوْقِيْعِ، حَضْرَتِ چَنِينِ نَگاشْتِه اَنْد: وَاَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَاَرْجِعُوا فِيهَا اِلَى رِوَاةِ اَحَادِيْثِنَا فَانَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيكُمْ وَاَنَا حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ... (5) وَاَمَّا حَوَادِثُ جَدِيْدِي كِه اِتْفَاقِ مِي اَفْتَدِ، دَرِبَارِه ي اَنهَآ بَه رَاوِيَانِ حَدِيثِ مَا رَجُوعِ كَنِيد؛ زِيْرَا اَنهَآ حُجَّتِ مَن بَرِ شَمَائِنْدِ وِ مَن حُجَّتِ خُدا بَرِ اَنهَآ هَسْتِيْم. 7. دَرِ رِوَايْتِ مَشْهُورِ اَبُوخَدِيْجِه اَزِ اِمَامِ صَادِقِ عَلِيهِ السَّلَامِ نَقْلِ شُدِه اَسْت:

اَنْظُرُوا اِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَايَانَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ

ص: 81

- 
- 1- شَيْخِ صَدُوقِ، مَعَانِي الْاِخْبَارِ، ص 374 و هَمُو عِيُونِ الْاِخْبَارِ الرِّضَا، ج 2، ص 37.
  - 2- اِصْوَْلُ كَافِي، كِتَابِ فَضْلِ الْعِلْمِ، بَابِ فِقْهِ الْعُلَمَاءِ، ح 3.
  - 3- كَرَاجِكِي، كَنْزِ الْفَوَائِدِ، ج 2، ص 32، نَقْلِ شُدِه دَر: مَحْقُقِ نَرَاقِي، عَوَائِدِ الْاَيَّامِ، ص 532.
  - 4- اِصْطِلَاحِ تَوْقِيْعِ، مَخْصُوصِ نَامِه هَا وِ پَاسِخِ هَائِي اَسْتِ كِه اِمَامِ زَمَانِ (عِج) دَرِ اَوَايِلِ غَيْبَتِ بَرَايِ نَوَّابِ وِ يَارَانِ نَزْدِيكِ خُودِ مِي فَرَسْتَاذَنْد.
  - 5- شَيْخِ صَدُوقِ، كَمَالِ الدِّيْنِ وِ تَمَامِ النِّعْمَةِ، ج 2، ص 483 و وَسَائِلِ الشِّيْعَةِ، ج 18، ص 101.



فَأَنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ. در میان دوستان خود، کسی را که با احکام ما آشناست، پیدا کنید و او را میان خود (حاکم) قرار دهید، چون من او را قاضی قرار داده‌ام؛ پس برای رفع اختلاف به او مراجعه کنید. 8. در مقبوله ی عمر بن حنظله، نقل است که گوید: از امام ششم پرسیدم: در صورتی که دو تن از دوستان و یاران شما در مسئله ای مثل ارث یا دین، اختلاف داشتند، آیا می توانند برای داوری به حاکم و قاضی دستگاه خلافت رجوع کنند؟ حضرت فرمودند: در این صورت نزاع را نزد طاغوت مطرح کرده اند و هر آنچه که به نفع آنان حکم کند، هرچند حق مسلمشان باشد، حرام است؛ زیرا حق خود را با حکم طاغوت ستانده اند درحالی که، خداوند در قرآن کریم، فرمان داده است که به طاغوت کفر ورزند. پرسیدم: پس چه کنند؟ فرمودند: يُنْظَرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ، قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا، فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ، فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَخَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا أَلَّا عَلَى اللَّهِ فَهُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ؛ (1) از میان خود کسی را پیدا کنند که راوی حدیث ماست و در حلال و حرام، صاحب نظر است، حکم خود را به او واگذار کنند، تا میان ایشان داوری نماید؛ چرا که من، چنین شخصی را بر شما حاکم قرار داده‌ام و هرگاه او به حکم ما داوری نمود و حکم او پذیرفته نشد، یقیناً حکم خداوند را کوچک شمرده و ما را انکار کرده اند و کسی که ما را انکار کند و

ص: 82

---

1- همان، ابواب صفات القاضی، باب 11، ح 1.

نپذیرد خدا را انکار کرده است، و این در حدّ شرک به خداست. 9. در کتاب تحف العقول، روایتی طولانی از، امام حسین علیه السلام نقل است که در فرازی از آن فرموده اند: ...مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ...؛ (1) مجاری امور و حکم ها در دست عالمان به خدا و امینان بر حلال و حرام الهی است. آنچه گذشت، تعدادی از روایات ولایت فقیه بود که بررسی سند و دلالت هر یک نیاز به مجال دیگری دارد و در کتب مفصل نیز این بررسی ها انجام گرفته است؛ آنچه در اینجا به عنوان نگاهی به مجموعه ی این روایات می توان داشت، آن است که اگر این روایات که از نظر سند، برخی صحیح و معتبر و برخی در میان فقیهان اسلامی مشهور و مقبول است، همگی در یک مجموعه مورد تأمل قرار گیرند و انسان خردمندی در منزلت و جایگاهی که در این روایات برای فقیهان جامع شرایط برشمرده شده است اندیشه کند، می بیند که طبق این روایات، از نظر اهل بیت علیهم السلام فقیهان شیعه وارثان انبیا، امین پیامبران، جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله، دژهای مستحکم اسلام، حاکم بر پادشاهان، حجت بر مردم از سوی امامان، حاکم و قاضی منصوب از طرف ائمه علیهم السلام، محل مراجعه در همه ی روی دادها و عهده دار امور و مجری احکام، شمرده شده اند. حال پرسش مهم آن است که: اگر رهبر و پیشوای کشوری، این عناوین را برای کسی به کار برد، و فرد یا افرادی را با این ویژگی ها به مردم معرفی کرد، برداشت عرفی و عمومی پیروان و دوستان او، از این عناوین چه خواهد بود؟ آیا جز آن است که آنان از این القاب و اوصاف، برداشت

ص: 83

جانشین می کنند و در صورت مسافرت یا بیماری یا غیبت رهبر، این فرد را عهده دار انجام وظیفه به جای او می دانند؟ بنابراین، به حکم آن که محال هست که حضرت ولی عصر (عج) دوستان و شیعیان خود را در عصر غیبت، در وادی حیرت رها کرده، تکلیف مردم را در عصر غیبت روشن ننموده باشند، با توجه به این روایات، و القاب و عناوین مندرج در آنها، کسی که با فهم عرفی به این ادله نگاه افکند، تردیدی نمی کند که تمامی مسؤولیت ها و وظایفی را که امام زمان (عج) از نظر امامت و ولایت سیاسی بر عهده دارند، در زمان غیبت، به فقیه جامع شرایط واگذار نموده اند و مردم باید به ایشان مراجعه کنند؛ به ویژه آن که بسیاری از روایات مربوط به شأن و منزلت فقها، به دست ما نرسیده و به قول مرحوم آیه الله بروجردی رحمه الله مفقود شده است. (1) در واقع مجموعه ی این روایات به گونه ای است که انسان می تواند ولایت فقیه را از آنها نتیجه گیری نماید. چنان که در ادله ی امامت امام علی علیه السلام و دیگر امامان شیعه نیز وقتی انسان ادله و روایات را نگاه می کند به امامت معتقد می شود در حالی که به قول مرحوم نراقی (2) روایاتی که در مورد اثبات ولایت و امامت ائمه علیهم السلام وارد شده است و به آنها استدلال می شود، مفاهیمی بیش از آنچه در روایات مربوط به علما دیدیم، در بر ندارند و شیعیان در برابر اهل سنت با استفاده از همین ادله از اعتقاد خویش دفاع می کنند.

به علاوه، برخی روایات مربوط به ولایت فقیه، مثل مقبوله ی عمر بن

ص: 84

---

1- البدر الزاهر فی صلوة المسافر، ص 50 - 58.

2- عوائد الایام، ص 536 - 538.

حنظله که ذکر کردیم، از احادیثی هستند که هم از نظر سند مورد پذیرش فقیهان شیعه قرار گرفته اند و هم از نظر متن و مفاد، دلالتشان روشن است. در این روایت پس از آن که امام علیه السلام فرمان می دهند که امت نباید در امور خود به سلاطین جور و قضات آنها رجوع کند و باید نسبت به آنها که طاغوت شمرده می شوند، کفر ورزند و آنان را به رسمیت نشناخته، با آنها مبارزه نمایند، فقیه عادل را به عنوان جایگزین نظام طاغوتی معرفی می کنند و می فرمایند: هرگاه نیازی به دستگاه سلطان یا قاضی او شد، وظیفه ی شیعیان آن است که از مراجعه به آنها خودداری نموده، به فقیه عادل دارای شرایط که از احکام خدا و حلال و حرام اهل بیت علیهم السلام آگاهی کامل دارد، مراجعه کنند و حکم او را بپذیرند و بدانند که رد و انکار فقیه عادل، در حکم رد و انکار ائمه علیهم السلام و خدا و در حدّ شرك است. امام خمینی رحمه الله درباره ی روایت مقبوله ی عمر بن حنظله معتقدند: از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده است، استفاده می شود که موضوع، تنها، تعیین قاضی نیست که امام علیه السلام فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده، در نتیجه یکی از دو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بود، بلا جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست؛ جای تردید نیست که امام فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام علیه السلام اطاعت

## آیا ولایت فقیه مسئله ای اجماعی و مورد اتفاق نظر همه ی فقیهان شیعه است، یا برداشت خاص بعضی فقها از روایات محسوب می شود؟

آیا ولایت فقیه مسئله ای اجماعی و مورد اتفاق نظر همه ی فقیهان شیعه است، یا برداشت خاص بعضی فقها از روایات محسوب می شود؟ (2) در پاسخ این پرسش، با توجه به این که پیش از این در فصل دوم با شمه ای از پیشینه ی نظریه ی ولایت فقیه در متون فقهی شیعه و آرای صاحب نظران آشنا شدیم، نیازی به تکرار آن مباحث نیست و در اینجا، افزون بر آن مطالب، چند نکته را مناسب می بینیم که مورد توجه و یادآوری قرار گیرد: 1. نکته ی اول آن که اگر در پرسش بالا، منظور از اجماع و اتفاق نظر فقیهان شیعه آن است که در دامنه و شعاع اختیارات فقیه و همچنین در تلقی و تفسیری که فقیهان از ولایت فقیه دارند، اختلافی وجود ندارد، در پاسخ باید گفت: بی تردید، پاسخ منفی است و چنین اتفاق نظری وجود ندارد و فقیهان شیعه، هم به لحاظ دامنه و حدود اختیارات فقیه و هم به لحاظ تلقی و تفسیری که از ولایت فقیه دارند، نظریه های متفاوتی را ارائه کرده اند. اما، اگر منظور از اجماع و اتفاق نظر آن باشد که درباره ی اصل ولایت فقیه اختلاف نظری وجود ندارد و کسی را نمی توان یافت که ولایت فقیه را به طور کلی و از ریشه نفی کرده باشد، بدون شك، پاسخ مثبت است و کسی نمی تواند مدعی شود که در طول تاریخ فقاقت شیعه،

ص: 86

---

1- امام خمینی، ولایت فقیه، ص 81.

2- ر.ك: محسن کدیور، دغدغه های حکومت دینی، ص 165.

می توان کسانی را یافت، که به طور کلی، از اساس، با ولایت فقیه مخالفت کرده و یا تنها عده ای محدود از فقها، با برداشت های فقهی خاص از پاره ای از روایات، به این نظریه گرایش نشان داده اند. اصل ولایت فقیه از مسلمات و حتمیات فقه اسلامی است؛ گرچه در دامنه و تفسیر آن، تفاوت نظر قابل انکار نیست. در نکات بعدی به برخی از شواهد و ادله ی مسلم و حتمی بودن ولایت فقیه اشاره خواهد شد.

2. متون فقهی شیعه، از عصر اهل بیت علیهم السلام تا زمان معاصر، گواه این واقعیت است که نمی توان فقیه را یافت که ولایت فقیه را از ریشه انکار کرده باشد و برای فقهای عصر غیبت، جایگاه و موقعیت و اختیاراتی علاوه بر فتوا دادن نپذیرفته باشد. بدون شك، اختیارات فقها در ولایت و تصدی امر قضاوت و مسائل مربوط به آن و دخالت در امور حسیه از اجماعیات محسوب می شود و احدی از فقها آن را انکار نمی کند.<sup>(1)</sup> علاوه بر این تتبع فقهی، وقتی به اظهار نظرهای صریح برخی از فقیهان درجه ی اول و برجسته مراجعه می کنیم، می بینیم که عده ای از ایشان در مسئله ی ولایت فقیه یا نقل اجماع کرده اند و یا خودشان آن را از اجماعیات شیعه برشمرده اند: يك. مرحوم سید جواد عاملی در کتاب مفتاح الکرامه (شرح قواعد علامه حلی) پس از آن که ولایت فقیه را اجماعی دانسته است، حتی روایات را به عنوان مؤید ذکر می کند و می فرماید: و يدل عليه العقل و الاجماع و الاخبار؛ بر این مطلب عقل و اجماع و روایات دلالت می کند.

ص: 87

---

1- ر.ك: همین، پاسخ پرسش 9.

آنگاه درباره ی اجماع می گوید: واما الاجماع فبعد تحقّقه كما اعترف به یصح لنا ان ندعی انه انعقد علی انه نایب عنه (عج) اتفاق اصحابنا حجّة والا لوجب الظهور لماتواتر من الاخبار ان لاتزال الطائفة علی الحق: (1) اجماع بر ولایت فقیه محقق است و علامه حلّی نیز به آن اعتراف کرده است؛ بنابراین، می توان مدّعی شد که اجماع فقیهان شیعه، بر نیابت فقیه از سوی امام زمان (عج) انعقاد یافته است و چنین اتفاق نظری حجّت است والا اگر اجماع حجّت نبود، باید مخالفت با آن آشکار می شد؛ زیرا روایات متواتری وجود دارد که اتفاق نظر طائفه (شیعه) را نشانه ی راستی و درستی نظر آنها می دانند. دو. محقق کرکی، فقیه برجسته ی دیگری است که ولایت فقیه را به عنوان نیابت از امام معصوم علیه السلام اجماعی می داند و می گوید: اتفق اصحابنا - رضوان الله علیهم - علی ان الفقیه العدل الامامی الجامع شرایط الفتوی، المعبر عنه بالمجتهد فی الاحکام الشرعیه نائب من قبل ائمة الهدی فی حال الغیبة فی جمیع ما للنیابة فیہ مدخل: (2) فقهای شیعه اتفاق نظر دارند به این که فقیه جامع شرایط و مجتهد توانا در استنباط احکام شرعی، در زمان غیبت، از طرف امامان معصوم علیهم السلام نیابت دارد تا تمام امور نیابت پذیر را بردوش بگیرد. سه. محقق اردبیلی یکی دیگر از فقیهانی است که مستند ولایت فقیه

ص: 88

---

1- مفتاح الكرامة، ج 10، ص 21.

2- رسائل، ج 1، ص 142.

را اجماع معرفی می کند. (1) چهار. مرحوم میرزای قمی رحمه الله دلیل ولایت حاکم را اجماع منقول می شمرد. (2)

پنج. ملا احمد نراقی، ولایت فقیه را، به مقتضای ظاهر کلمات اصحاب، اجماع می داند و می گوید: از کلمات اصحاب ظاهر می شود که ثبوت اختیارات معصوم برای فقیه از مسلمّات فقه است. (3) شش. میر فتحاح مراغی، در کتاب العناوین، پس از آن که مدّعی «اجماع محصل» (4) بر ولایت حاکم شرع می شود، می گوید: وهذا الاجماع واضح لمن تتبّع کلمة الاصحاب؛ (5) برای متبّعی که در کلمات فقهای شیعه کاوش کند، این اجماع از واضحات است.

هفت. صاحب جواهر، از فقیهان برجسته و سرآمد دیگری است که اجماعی بودن و مسلّم و ضروری بودن ولایت فقیه را به عنوان نیابت عامّه ی فقیه از سوی امام معصوم علیه السلام، در موارد متعدّد از دایرة المعارف عظیم فقهی خویش، کتاب جواهر الکلام، با صراحت مورد تأکید قرار داده

ص: 89

---

1- مجمع الفائدة والبرهان، ج 12، ص 28.

2- جامع الشتات، ج 2، ص 465.

3- ملا احمد نراقی، عوائد الاّیام، ص 536.

4- در اصطلاح علم اصول، دو گونه اجماع موجود است: اجماع منقول و اجماع محصل. اجماع منقول، اجماعی را گویند که فردی از اجماعی خیر می دهد و به تعبیر دیگر، نقل اجماع می کند؛ ولی اجماع محصل به اجماعی گفته می شود که خود فرد، با تتبّع و کاوش در کلمات فقها، به این نتیجه برسد که مسئله مورد اتفاق نظر همه ی فقهاست.

5- ج 2، ص 563.



است و می گوید: فمن الغریب وسوسة بعض الناس فی ذلك بل کأنه مذاق من طعام الفقه شیئاً؛<sup>(1)</sup> وسوسه ی برخی از مردم در نیابت عامّه ی فقیه از امام معصوم علیه السلام شگفت آور است، گویا اینان چیزی را از طعام فقه نجشیده اند. آنچه گذشت، سخن صریح و روشن عدّه ای از بزرگ ترین چهره های شاخص فقاهت شیعه بود که ولایت فقیه را، آن هم در بعد گسترده و وسیع و به عنوان نیابت عامّه از طرف امام زمان (عج)، اجماعی و مسلم می دانند؛ و اگر محقق و کاوشگر با حوصله ای به بررسی متون فقهی بپردازد چه بسا تعداد مدعیان اجماع را به بیش از آنچه گزارش شد، برساند. اجماعات یاد شده ی بالا، اگر در حدّ «متواتر» نباشد، «مستفیض» بودن آن خالی از تردید است و نشان می دهد که مسئله ی ولایت فقیه، مسئله ای مسلم و ریشه دار در تاریخ فقاهت شیعه است و انکار اجماعی بودن آن، و یا نسبت دادن آن به برداشت خاصّ تعدادی از فقهای معاصر از چند روایت نشان از بی اطلاعی و غفلت گوینده دارد. امام خمینی رحمه الله درباره ی مسئله ی ولایت فقیه، معتقد بود: فولایة الفقیه - بعد تصوّر اطراف القضیه - لیست امرأ نظریاً یحتاج الی البرهان؛<sup>(2)</sup> پس از تصور کامل اطراف قضیه ی ولایت فقیه (موضوع و محمول آن) آشکار می گردد که این مسئله، از مسائل نظری نیازمند برهان نیست. 3. آخرین نکته ی قابل توجه در باب اجماع و اتفاق نظر نسبت به

ص: 90

---

1- ج 21، ص 397.

2- کتاب البیع، ج 2، ص 467.

ولایت فقیه که یادآوری آن مناسب به نظر می‌رسد، آن است که، ولایت فقیه یا مشروط بودن حاکمیت سیاسی به فقاہت و اجتهاد، مطلبی نیست که تنها در فقه شیعه از مسلمات محسوب شود، بلکه این موضوع از جمله مواردی است که در مورد آن، میان همه‌ی مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، وحدت و یک‌صدایی حاکم است؛ چرا که در فقه اهل سنت نیز مسئله‌ی مشروط بودن زمام‌داری و حاکمیت سیاسی به فقاہت، از مسائل ریشه‌دار مذاهب اربعه‌ی فقهی آنان به شمار می‌رود. شخصیت‌های برجسته‌ای از قدمای اهل سنت، مثل امام الحرمین جوینی، ایجی، ماوردی، قاضی ابی‌یعلی و غزالی، حاکمیت و الزام سیاسی را مشروط به مجتهد بودن حاکم دانسته‌اند. در عصر حاضر نیز چهره‌های برجسته‌ای چون: شیخ محمد ابوزهره، استاد محمد مبارک و شیخ شلتوت، همان نظریه‌ی سلف خود را برگزیده و بر این حقیقت تأکید نموده‌اند که: حاکم و رئیس دولت اسلامی باید مجتهد باشد. (1) جزیری، پدیدآورنده‌ی اثر معروف الفقه علی‌المذاهب الاربعه، درباره‌ی اجماعی بودن شرط اجتهاد برای حاکم اسلامی، پس از آن که شرایط امامت را از دیدگاه مذاهب اربعه‌ی اهل سنت (حنبلی، شافعی، مالکی و حنفی) شرح می‌دهد، در شرط هفتم معتقد است: اتفق الائمة رحمهم الله... ان یکون عالماً مجتهداً لیعرف الاحکام ویَتَفَقَّهَ فی الدین فیعلم الناس ولا یحتاج الی استفتاء

ص: 91

---

1- برای آگاهی بیش‌تر از شرط فقاہت در حاکم و امام المسلمین نزد اهل سنت ر.ک: محمد سروش محلاتی، دین و دولت در اندیشه‌ی اسلامی، ص 291 - 294.

غیره؛<sup>(1)</sup> پیشوایان چهارگانه ی مذاهب اربعه بر این نظر متفق اند که باید امام دانشمندی مجتهد باشد تا احکام الهی را بشناسد و در دین تفقه نماید و آنگاه به مردم آموزش دهد و نیازمند مراجعه به دیگران و درخواست فتوا از آنان نباشد.

ص: 92

---

1- الفقه علی المذاهب الاربعه، ج 5، ص 416 و 417.

## فصل چهارم: نوع نظام سیاسی ولایت فقیه

اشاره

ص: 93



### آیا نظریه ی ولایت فقیه، تنها نظریه ی شکل حکومت دینی است؟

برای یافتن پاسخ صحیح پرسش، نخست باید تفسیر خود را از حکومت دینی توضیح دهیم. تفسیر ما از حکومت دینی مبتنی بر مسائل اساسی و پیش فرض های مهمی در رابطه با تبیین ارتباط دنیا و آخرت، رابطه ی دین و سیاست، مسئله ی انتظار از دین و دین حدّ اقلی و حدّ اکثری است، که بررسی هر یک از آنها با توجه به پیچیدگی هایی که دارد، از حوصله ی این مجال بیرون است. آنچه اجمالاً قابل طرح است این که، اگر کسانی حکومت دینی را به حکومت متدیّان تفسیر کنند، مثلاً حکومت اسلامی را حکومت مسلمانان بدانند، حکومتی که رهبران و کارگزاران درجه یک آن را افراد مسلمان تشکیل می دهند، افرادی که چه بسا ممکن است نسبت به وظایف دینی فردی خود کوشا باشند ولی قوانین حاکم بر روابط اجتماعی

آنان غیر دینی باشد و از منابع اسلامی برگرفته نباشد، و این را حکومت اسلامی بدانند، در این صورت نیازی به نظریه‌ی ولایت فقیه نیست و آگاهی رهبر و حاکم اسلامی از قوانین و مقررات شریعت لزومی نخواهد داشت؛ زیرا شرط لازم برای تحقق حکومت دینی، مسلمان بودن حاکم است، هر چند قوانین حاکم بر روابط اجتماعی، کاملاً غیر دینی و مخالف و بیگانه با اسلام باشد و یا حداکثر، پاره‌ای از قوانین دینی باشد، ولی احکام دین، به طور خالص و صد در صد، در روابط اجتماعی حضور نداشته باشد. طبق این تفسیر، حکومت معاویه و حکومت حضرت امیر علیه السلام هر دو، دینی و اسلامی خواهد بود؛ و در جهان امروز، تمامی کشورهای اسلامی را باید دارای حکومت اسلامی دانست، از عربستان تا پاکستان تا ترکیه ی لائیک و سکولار را که تمامی تلاش حاکمان آن بر راندن قوانین دینی از صحنه‌ی اجتماع به کنج خانه‌ها متمرکز است و حتی حجاب بانوان را در عرصه‌ی دانشگاه‌ها و ادارات بر نمی‌تابند، باید به عنوان حکومت اسلامی پذیرفت. کسانی این تفسیر را ارائه می‌دهند که می‌پندارند، همانطور که فیزیک و شیمی اسلامی نداریم - حتی فلسفه‌ی اسلامی را انکار می‌کنند - حکومت اسلامی هم، به این تفسیر که اسلام در عرصه‌ی حکومت نظر داشته باشد و درباره‌ی شیوه‌ی زمام‌داری و شرایط حاکمان و چگونگی روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و غیره قانون و حکمی داشته باشد، نداریم و اسلام را به خدا و سلوک طریق آخرت محدود می‌کنند. (1)

ص: 96

---

1- ر.ک: مهدی بازرگان، آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء، ص 81 - 79 و محمد قوچانی، دولت دینی و دین دولتی، در گفت‌وگو با حسن یوسفی اشکوری، ص 14 - 40.

اما واضح است که پندار فوق با حقایق دین اسلام کاملاً بیگانه است و واقعیت های تاریخی مربوط به سیره ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله آن را نفی می کند و نشان می دهد که حکومت اسلامی، تنها، حکومت مسلمانان و یا حتی حکومت صالحان نیست؛ حکومت اسلامی حکومتی است که حاکمیت اسلام و مجموعه ی مقررات دینی در تار و پود او نفوذ دارد. به تعبیر معمار بزرگ انقلاب اسلامی: الاسلام هو الحکومة بشؤونها؛<sup>(1)</sup> اسلام عبارت از حکومت با همه ی شؤون و لوازم آن است. کسی که کوچک ترین آشنایی با آموزه های دینی اسلام داشته باشد و اندکی در قوانین و مقررات آن تأمل نماید، و قوانین قضاوت، اقتصاد، جهاد، روابط بین الملل، امر به معروف و نهی از منکر و... را ببیند، تردید به خود راه نمی دهد که اسلام در جمیع مسائل مرتبط با جامعه و روابط آن حکم و قانون دارد و حکومتی را می توان حکومت اسلامی و دینی دانست که قوانین اسلام حضور کامل و عینی در عرصه ی حیات اجتماعی داشته باشد و مبنای حرکت حاکمان و دولت مردان باشد. دولت دینی و اسلامی دولتی است که وظیفه اش عینیت بخشیدن به تمامی دین در پیکره ی جامعه است. سیره ی نبوی نیز چنین بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با هجرت به مدینه، شخصا به اداره ی نظام اجتماعی مسلمانان، بر اساس آموزه های وحیانی، همت گماشت و دولت اسلامی را تأسیس نمود. اکنون که مفهوم دقیق حکومت دینی آشکار گشت، برای رسیدن به این هدف که حاکمیت دین الهی بر سرنوشت مردم است، چه باید کرد و چه شیوه هایی باید اتخاذ شود؟ آیا اسلام در درون احکام خود، روش

و

ص: 97

---

1- امام خمینی، کتاب البیع، ج 2، ص 472.



مکانیزمی را، برای رسیدن به این هدف، پیش بینی نموده است؟ گرچه ممکن است کسی به پرسش های بالا پاسخ منفی دهد و معتقد باشد که برای حاکمیت دین الهی، همان شرایط عمومی زمام داری، از قبیل عدالت و مدیریت، کفایت می کند و نیاز به شرطی دیگر نیست؛ مثلاً لازم نیست رییس دولت اسلامی فقیه و مجتهد باشد،<sup>(1)</sup> اما این احتمال با مناقشه ی جدی روبروست؛ زیرا، اولاً، مسئله ی حاکمیت سیاسی، از شؤون ولایت تشریحی و زیر مجموعه ی ربوبیت تشریحی خدای سبحان است؛ و مشروعیت هر دولت و قدرتی وابسته به آن است که از سوی حضرت حق، اجازه ی تصرف داشته باشد و از آن جا که بر اساس معارف شیعه، این مشروعیت در عصر حضور، برای امامان معصوم علیهم السلام تشریح شده است، در عصر غیبت هم باید دولت و هر نهاد قدرت، مأذون بودن از طرف امام عصر(عج) و در نتیجه، مشروعیت خود را به اثبات برساند. بر اساس روایات زیادی که در ادله ی نظریه ی ولایت فقیه مطرح است، مثل روایت: اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا<sup>(2)</sup>، مردم در عصر غیبت، موظف به مراجعه به آگاهان به حرام و حلال الهی و آشنایان به کتاب و سنت می باشند. ثانیاً، فطرت و فهم وجدانی انسان نمی پذیرد، کسی مسؤولیت کاری را بر دوش گیرد که آشنایی کافی با آن ندارد و فاقد خبرویت و مهارت لازم است. رجوع به کارشناس و سپردن کارها - هر چند کوچک - به کاردان،

ص: 98

---

1- برای نمونه ر.ک: محمد جواد مغنیه، الخمیینی و الدولة الاسلامی، ص 8، نقل در:، محسن کدیور، نظریه های دولت در فقه شیعه، ص 168.

2- شیخ صدوق، اکمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 484، نقل در: امام خمینی، ولایت فقیه، ص 68.

سیره ای عقلایی است و خردمندان تخلف از آن راجایز نمی شمروند. از تعمیر يك ساعت و احداث يك واحد مسكونی تا راه اندازی طرح های عظیم صنعتی، همگی، نیازمند رجوع به دانای فنّ است. امام صادق علیه السلام

می فرماید: کسی که دارای گوسفندانی است و آنها را در اختیار چوپانی قرار داده است، هرگاه چوپانی آگاه تر از چوپان اول یافت، به سراغ او خواهد رفت. (1) این حقیقتی است که شیوه ی همیشگی عاقلان و خردمندان بوده است و استثناپذیر نیست و البته هر قدر، کار مهم تر و حساس تر باشد، دقت و تأمل برای آن که آن کار را به اهلش بسپارند، بیش تر خواهد بود، و چه کاری مهم تر از زمام داری و حکومت، که سرنوشت جامعه و اسلام و مسلمانان وابسته به آن است. این است که حضرت امیر علیه السلام می فرماید: ایها الناس، ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فيه؛ (2) ای مردم شایسته ترین فرد برای زمام داری کسی است که از دیگران تواناتر و به دستور خدا در امر حکومت داناتر باشد. آگاهی کافی و دقیق از قوانین شریعت برای حاکم لازم است، تا بتواند آنها را به اجرا بگذارد و آگاهی تقلیدی و پیروی از دیگران وافی به مقصود نیست؛ زیرا زمام دار، خود باید حکم خدا را تشخیص دهد، تا آن را اجرا نماید، و تقلید از دیگران موجب علم به حکم الله نیست. رهبر و ولیّ امر، علاوه بر دیگر شرایط، خود باید با مراجعه ی مستقیم به منابع و کتاب و

ص: 99

---

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 35.

2- نهج البلاغه، خطبه 173.

سنت، حکم الهی را استنباط کند و با شناختی که نسبت به قانون الهی پیدا می کند، به اجرای آن همت گمارد. بنابراین، برای تحقق واقعی حکومت دینی، نمی توان به صواب بودن نظریه ای دیگر، جز ولایت فقیه، اطمینان پیدا کرد. (1) لذا امام خمینی رحمه الله می فرماید: علاوه بر شرایط عامه ی زمام داری مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارت اند از: 1- علم به قانون 2- عدالت. (2)

### آیا «جامعه ی ولایی جامعه ای مستبد» و ولایت فقیه استبداد نیست؟

آیا «جامعه ی ولایی جامعه ای مستبد» (3) و ولایت فقیه استبداد نیست؟

در فرهنگ علوم سیاسی، استبداد، وصف حکومت قرار می گیرد، نه وصف جامعه؛ بنابراین، سؤال را باید این گونه توجیه و اصلاح نمود که، شاید مقصود، حکومت ولایی باشد و این که، حکومت ولایی، نظامی استبدادی است. در این صورت، در پاسخ باید گفت: برای نظام استبدادی، دو تعریف ارائه می شود: اول، نظامی که در آن، قدرت و اختیارات نامحدود به شخص ظالم و مستبدی واگذار شده باشد؛ در تفسیر دوم، هر نوع اقتدار را که مشروعیت یا روش اعمال قدرت آن،

ص: 100

---

1- ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها، ج 1، ص 50 و محمد سروش، دین و دولت در اندیشه ی اسلامی، ص 280 - 291.

2- ولایت فقیه، ص 37.

3- نگاه کنید به: ابراهیم یزدی، پیام هاجر، فروردین 77.

مورد قبول همه ی مردم نباشد، حکومت استبدادی گویند. (1) با تأمل در این دو تعریف، چگونه می توان پنداشت که حکومت ولایی، حکومتی استبدادی و دارای اختیارات نامحدود است و مورد رضایت مردم نمی باشد؟ در حالی که در حکومت ولایی، در واقع، آنچه حاکم است، قانون است. ملاک تصدّی حکومت، شخصیت حقیقی رهبر و زمام دار نیست. بلکه ضوابط و ملاک های خاصی در آن مورد نظر است و همه موظف به رعایت دقیق حدود قانون و موازین شرع می باشند و تشکیل چنین حکومتی بدون رضایت مردم نیست. در صدر اسلام، مردم تا نخواستند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از مکه به مدینه دعوت نمودند، حکومت ولایی آن حضرت شکل نگرفت. در حوادث پس از رحلت آن حضرت هم، چون مردم در ابتدا اقبال نشان ندادند، امام علی علیه السلام برای کسب زمام داری و ولایت، با تکیه بر قبضه ی شمشیر وارد میدان کارزار نگردید؛ بلکه پس از بیست و پنج سال، وقتی مردم مشتاقانه به سوی بیت او هجوم آوردند و عاجزانه از او تقاضای پذیرش کردند، حاضر به اعمال ولایت گشت و حکومت ولایی خویش را سامان داد. بنابراین، استبداد - با توجه به معنایی که از آن ارائه شد - با ولایت در دو قطب متضاد قرار می گیرند و در هیچ فرضی قابل جمع نیستند. اما این که گفته شد ولایت فقیه استبدادی است و استبداد، با رنگ شرعی همچنان باقی است، (2) از نظر تاریخی، این شبهه پیش از آن که مبتنی بر تحلیل آموزه های دین اسلام و ویژگی هایی که در نظام سیاسی اسلام وجود دارد باشد، متأثر از چیزی است که بر سر مغرب زمین رفته است.

ص: 101

---

1- مرکز اطلاعات و مدارك علمی ایران، فرهنگ علوم سیاسی، ص 89.

2- ابراهیم یزدی، هفته نامه آبان، فروردین 78.

برخی از نواندیشان و گروهی از جامعه‌ی روشن‌فکری، با الهام از فیلسوفان سیاسی غرب، اظهار نظرهای آنها را، به صورت کلی و علی‌الاطلاق، برای همه‌ی جوامع با شرایط متفاوت و تمامی ادیان و فرهنگ‌ها، از جمله جامعه‌ی خودمان می‌پذیرند، بدون آن که تأمل دقیق و همه‌جانبه درباره‌ی مقتضیات مکانی و زمانی که آن اظهار نظرها را فراهم آورده، صورت گرفته باشد. نمونه‌ی این مدعا، استبدادی خواندن حکومت دینی است که در آثار فیلسوفانی چون هگل مشاهده می‌شود.<sup>(1)</sup> به عقیده‌ی هگل، دستورهای شریعت در دایره‌ی محافل کوچک مسیحی می‌تواند سودمند باشد، ولی هنگامی که تمامی شهروندان را در بر می‌گیرد، به استبداد کشیده می‌شود؛ زیرا به مرزبندی‌هایی در درون جامعه می‌انجامد که بسیاری از شهروندان را از حقوقشان محروم می‌کند. به عقیده‌ی هگل، وقتی کلیسا مسلط شد، شهروندی که ایمان به کلیسا ندارد و یا داشته و از آن دست کشیده است و خواهان حقوق مدنی خویش است، کلیسا او را از قلمرو خود می‌راند. هگل، با اشاره به وقایعی که در زمان خودش اتفاق افتاده است، می‌گوید: وقتی کلیسا به قدرتی مسلط در داخل دولت تبدیل می‌شود، پیروان مذاهب دیگر را جزء خویش نمی‌شناسد و بدین سان، از دامن دولت می‌راند و نه تنها در مورد مسائل مربوط به عقیده و ایمان، بلکه در باب مسائل مربوط به مالکیت و اموالشان نیز دیگر تحمّل از خود نشان نمی‌دهند.<sup>(2)</sup>

ص: 102

---

1- هگل، استقرار شریعت در مذهب مسیح، ترجمه برهام، ص 56، 58، 64، 78، 79.

2- همان، ص 88.

اکنون بدون داوری نسبت به اظهارنظرهای هگل نسبت به جامعه ی مسیحی و عمل کرد کلیسا، باید دید که آنچه او با توجه به عمل کرد اربابان کلیسا بیان نموده است با آموزه ها و مقررات حاکم بر نظام سیاسی اسلام، چه اندازه قابل تطبیق است؟ آیا در اسلام نیز مانند جوامع مسیحی (مورد نظر هگل)، اقلیت ها از حقوق اولیه ی شهروندی محروم می شوند، و مالکیت آنها به مخاطره می افتد؟ بدون تردید، هر انسان منصفی که کوچک ترین آشنایی با مفاهیم دینی اسلام داشته باشد، به این پرسش پاسخ منفی می دهد. در این مجال نمی توان به بررسی همه جانبه ی این موضوع مهم پرداخت، تنها به برخی از سرفصل های حساس این بحث اشاره می کنیم. در اسلام، عدالت قانونی عام است که تمامی افراد را، بدون استثنا، شامل می شود، به گفته ی حضرت امیر علیه السلام: العدل سائس عام<sup>(1)</sup>. حقوق مدنی متعلق به تمامی شهروندان است و دولت موظف به تأمین آنهاست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَاحْبُ الْخَلْقَ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ؛<sup>(2)</sup> مردم عیال خداوندند و محبوب ترین انسان ها، نزد خدا، کسی است که به عیال خدا سود برساند. اگر در اروپا، پارلمان انگلیس در سال 1648 م. قانونی تصویب کرد، که مخالفان اعتقاد به تثلیث را به اعدام محکوم کرد و در مقابل، در سال 1688 م. با تغییر مذهب رسمی به پروتستان، مقرر شد که هیچ مسیحی کاتولیکی حق ندارد، در قلمرو حکومت انگلیس به مراسم مذهبی خود

ص: 103

---

1- نهج البلاغه، حکمت 437.

2- کلینی، الاصول من الکافی، ج2، ص 164.

عمل کند، (1) اما در نظام ولایت فقیه، نه تنها سایر فرّق مسلمان، نظیر اهل سنّت، کاملاً در مراسم مذهبی خود آزادند، بلکه اقلیت های دینی هم، از حقوق و آزادی های کامل برخوردار بوده، مثل سایر افراد، از سرمایه ی کار و اموال آنها حمایت می شود و دولت باید امنیت آنها را تأمین نماید؛ در مجلس نماینده دارند؛ در انتخابات شرکت می کنند و رأیی هم ارزش و هم سنگ با رأی رهبر جامعه ی اسلامی خواهند داشت. آنان حتی اگر مرتکب محرمات اسلامی شوند، که از نظر خودشان جایز باشد، تا زمانی که تظاهر نکنند، مورد اعتراض و تعرّض نخواهند بود. حضرت علی علیه السلام

در فرمان به مالک اشتر می فرماید: *واشعر قلبك الرحمة للرعيه... فانهم صنفان: اما اخ لك في الدين و اما نظير لك في الخلق؛* (2) رحمت بر رعیت را در قلب خود قرار ده... زیرا آنان دو گروه اند یا برادر دینی تو و یا هم نوعان تو می باشند. الگوی واقعی و نسخه ی اصلی نظام سیاسی اسلام، که هر دولت اسلامی باید خود را با آن محك بزند و میزان و معیار اسلامیت نظام قرار می گیرد، حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام است که در آن وقتی به گوش حاکم اسلام می رسد که دشمن، خلخال از پای يك زن ذمی درآورده است، چنان عواطفش جریحه دار می شود که می گوید: اگر انسان از تأثر بمیرد، قابل سرزنش نیست. (3) کدام انسان فرزانه ی با انصافی می تواند چنین نظامی را استبدادی به

ص: 104

---

1- عمید زنجانی، حقوق اقلیت ها، ص 8-10، نقل از: محمد سروش، دین و دولت در اندیشه ی اسلامی، ص 98.

2- نهج البلاغه، همان، نامه 53.

3- همان، خطبه 27.

شمار آورد و آن را با استبداد حاکم بر نظام کلیسا، که دانشمندان غربی را به ستوه در آورده بود، مقایسه نماید؟

## با توجه به آن که جامعه ی ولایی ارزشی برای توده ها قائل نیست، آیا نباید آن را انحصارگر دانست؟

با توجه به آن که جامعه ی ولایی ارزشی برای توده ها قائل نیست، آیا نباید آن را انحصارگر دانست؟ (1) با توجه به این که توده، در لغت به معنی انبوه مردم، عامه ی خلق و اکثریت مردم آمده است، (2) در واقع، جامعه ی ولایی جامعه ای است که همان توده و عامه ی مردم به ولایت گرویده اند و آن را مبنای حقوق عمومی و روابط اجتماعی خویش می دانند. در این صورت، این که گفته شود جامعه ی ولایی برای توده ها ارزش قائل نیست، جمله ای غیر منطقی و نادرست است؛ چون این توده ی مردم اند که مبنای حقوق اساسی و روابط اجتماعی جامعه ی خود را این چنین برگزیده اند و با میل و رغبت بدان گرویده اند، بدون آن که اجبار و تحمیل در میان باشد و معنی ندارد که بگوییم، خود مردم، برای خود ارزش قائل نیستند. اما اگر مقصود گوینده، از جامعه ی ولایی، در این سؤال، حکومت ولایی باشد؛ به این معنی که حکومت ولایی، برای توده ی مردم ارزش قائل نیست و انحصارگر است، در پاسخ باید گفت: این شبهه و توهم ناشی از نفهمیدن جوهره ی ولایت در معارف دینی اهل بیت علیهم السلام است. با تأمل در مؤلفه های سه گانه ی جامعه ی ولایی - که در فصل اول گذشت - به خوبی روشن می شود که جامعه ی ولایی جامعه ای متحد و مستحکم و

ص: 105

1- ر.ک: ابراهیم یزدی، پیام هاجر، فروردین 77.

2- ر.ک: لغت نامه دهخدا، ج 5، واژه ی توده.



متشکل از انسان های حق خواه و پیرو ارزش های اخلاقی دینی است که با اراده و اختیار آزاد خویش، رهبری آگاه و معصوم (در حکومت معصومان) یا عادل (در حکومت فقیه) را برمی گزینند و هیچ يك از خصلت های انحصارگرایی و انحصارطلبی در آن نباید مشاهده شود. واژه ی انحصارگرایی و انحصارطلبی، در عرف علوم سیاسی، چنین معنی می شود: برای اشاره به هر گونه تجاوز از حدود قانونی و اخلاقی به کار می رود که حریم آزادی دیگران را مختل نماید و مزایا و امتیازاتی، بیش از حد لازم، به شخص یا گروه خاصی اختصاص دهد، یا مانع شرکت دیگران در حکومت یا در امور اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی گردد(1). در حالی که، در جامعه ی ولایی، هیچ کس حق تجاوز از قانون و تعدی به حقوق دیگران را ندارد و تمام شهروندان، حتی کافران ذمی که زیر پوشش نظام اسلامی قرار می گیرند، از حقوق قانونی خود برخوردارند و کسی که حریم آنها را محترم نشمرد، از عدالت ساقط می شود، به طوری که نه تنها لیاقت و شایستگی ولایت و زمام داری را از دست خواهد داد، بلکه شایستگی مناصب پایین تری، مثل امامت جماعت و اقامه ی شهادت در دادگاه نیز از او سلب خواهد شد. فعالیت و شرکت در تمامی امور اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، طبق موازین شرعی و الهی، کاملاً آزاد است و برای هیچ صنف و دسته ای، امتیازی خاص قابل پذیرش نیست و تنها ملاک امتیاز، رعایت تقوا و حدود الهی، در بُعد فردی و اجتماعی خواهد بود چرا که به گفته ی قرآن

ص: 106

کریم: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»؛ گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست. (1)

## آیا ولایت فقیه حکومتی توتالیتراست و به زور مردم را می خواهد به بهشت ببرد؟

آیا ولایت فقیه حکومتی توتالیتراست و به زور مردم را می خواهد به بهشت ببرد؟ (2) برای بررسی این پرسش، باید به واژه ی توتالیترا و مفهوم سیاسی آن توجه کنیم. واژه ی توتالیترا از ریشه ی فرانسوی توتال به معنای جامع و کامل گرفته شده است و به آن دسته از رژیم های استبدادی اطلاق می شود که کلیه ی شؤون جامعه را، از سیاست و اقتصاد گرفته تا مذهب، فرهنگ و هنر، تحت کنترل و نظارت خود در می آورند. موسولینی این واژه را ابداع کرد و طبق تعریف او، توتالیترا نظامی است که در آن همه چیز به خاطر دولت وجود دارد و هیچ چیز از دولت و علیه دولت نیست. توتالیترا در زبان فارسی می توان معادل، استبداد همدیگر، یکه قانونی و حکومت تک حزبی و خود کامه دانست. در چنین نظام های سیاسی، هر فرد جزئی از کل جامعه و در خدمت آن است و از خود اصالتی ندارد. رژیم های کمونیستی و فاشیستی را می توان نمونه هایی از نظام توتالیتریسم به شمار آورد. (3)

ص: 107

1- سوره ی حجرات آیه ی 13.

2- ر.ک: امیر خرم، روزنامه ی همشهری، شهریور 77.

3- ر.ک: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، فرهنگ علوم سیاسی، ص 341 و محمد طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، ص 359.

طبق تعریف بالا، از مبانی اصلی اندیشه‌ی توتالیتریسم، اصالت جامعه و فراموش نمودن فردی است که سازنده و پدید آورنده‌ی جامعه است. مطابق این نظریه، هرچه هست روح و وجدان و شعور و اراده‌ی جمعی است که در دولت متبلور می‌شود و افراد باید در آن اضمحلال یابند؛ اما حکومت اسلامی و ولایت فقیه بر بنیاد صحیح اسلامی استوار است که هم فرد را اصل می‌داند و هم جامعه را. به تعبیر شهید مطهری رحمه الله در عین حال که قرآن کریم برای امت‌ها و جوامع سرنوشت مشترک و فهم و شعور مشترک قائل است، ولی فرد هم اصالت دارد. (1) در تفکر اسلامی، این فرد است که با اختیار و آگاهی، ایمان می‌آورد و بار سنگین مسؤولیت و تکالیف الهی را بر دوش می‌کشد و در بُعد سیاسی وظیفه و تکلیف دارد و باید بر اساس مقررات دینی، در حاکمیت سیاسی جامعه دخالت کند و مشارکت ورزد و با آگاهی سیاسی، اتخاذ موضع نماید. اگر دولت حاکم مجری عدل، قانون و عقل و مورد تأیید شریعت باشد، افراد موظف به اطاعت و پیروی هستند، چرا که چنین دولتی دارای مشروعیت است؛ و در عین حال، باید به مراقبت و نظارت بر اعمال حاکمان و کارگزاران آن پردازد و بر اساس وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، از سر خیرخواهی، با نصیحت برای رهبران جامعه‌ی اسلامی، از مفاسد و آفات قدرت جلوگیری نماید؛ ولی اگر دولت، برخلاف عدل و قانون به حاکمیت رسیده باشد، این حکومت طاغوتی است و فرد موظف است به آن کفر بورزد و به مبارزه با آن اقدام نماید. ولایت فقیه، بر اصول و مبانی جهان بینی اسلامی استوار است. در

ص: 108

---

1- ر.ک: مجموعه آثار، ج 2، جامعه و تاریخ، ص 339 - 343.

نظریه‌ی ولایت فقیه دولت منبعث از خواست و اراده‌ی جامعه است و این مردم اند که آگاهانه، به صحنه می‌آیند و با رعایت موازین شرعی، به تکلیف دینی خود عمل نموده، با انتخاب خویش، زمینه‌ی حاکمیت فقیه و اعمال ولایت او را که ولایت فقه و فقاہت است، فراهم می‌کنند؛ چنان که در سال 57 نسبت به امام خمینی رحمه الله چنین اقدامی صورت گرفت. اما پس از تحقق حاکمیت، فقیه هرگز فارغ و مستثنا از وظیفه و مسؤولیت نیست. او موظف به اجرای دقیق قوانین شرعی است و حق ندارد بر اساس میل و سلیقه‌ی شخصی و هواپرستی، اعمال نظر نماید. اگر از فقیه کوچک‌ترین گناهی سرزند، و حقی را - هر چند کوچک باشد - عالمانه و عامدانه، ضایع نماید، شرعا از ولایت ساقط خواهد شد و در این صورت، اعمال حاکمیت وی فاقد مشروعیت می‌شود. دولتی که با اشراف و نظارت عالی فقیه زمان شناس عادل تشکیل شد، علاوه بر وظایف عمومی، که همه‌ی دولت‌ها و حکومت‌ها در تأمین امنیت و معیشت مادی مردم دارند و وظیفه‌ای که در گسترش رفاه اجتماعی و زدودن فقر و بیچارگی از آحاد مردم و اقشار مختلف دارند، وظیفه‌هایی به مراتب سنگین‌تر بر دوش دارد. دولت اسلام موظف به بسط عدالت و اقامه‌ی عدل است و رفع تبعیض و فساد از چهره‌ی جامعه جزء وظایف اصلی نظام اسلامی است. گسترش اخلاق پسندیده و ایمان دینی و اقامه‌ی نماز و ایجاد صلاح و سداد از وظایف حکومت است. به خوبی روشن است که گسترش فضایل و مکارم اخلاقی، با زور و قلدری غیر ممکن است و نیازمند آگاهی، خردمندی و هوشیاری است. وظیفه‌ی دولت آن نیست که با زور چیزی را تحمیل کند، بلکه باید بستر مناسبی برای کمال جامعه فراهم آورد و با تلاش مستمر، در رشد آگاهی و

تعالی اخلاقی و بالا رفتن سطح بینش و خردورزی مردم بکوشد، تا آنان خود، صلاح و سداد را انتخاب کنند. البته در مراتب بالای نهی از منکر که نیازمند اقدام عملی است دولت در حدّ ضرورت، موظّف به مبارزه با منکرات است و باید جلوی فحشا و فساد و ظلم را بگیرد؛ ولی این به معنای به زور بردن به بهشت نیست. حتّی کافران ذمّی نیز زیر چتر حکومت اسلامی زندگی می کنند، بدون آن که کسی متعرّض آنها شود و ایمان را به آنها تحمیل نماید. دولت اسلامی موظّف به حفظ جان، ناموس، مال و امنیّت ایشان - همچون سایر مردم مسلمان - است. البته همچنان که دولت ها موظّف اند برای صیانت جامعه از انواع میکروب ها و بیماری ها و حفظ بهداشت و سلامت مردم، به اقدامات عملی دست زنند (مثلاً: از توزیع اغذیه و کالاها و داروهای غیر بهداشتی و مضر جلوگیری نمایند و مانع انتشار بیماری های واگیردار و خطرناک شوند) و هیچ خردمندی این اقدام را زور نمی داند، بلکه لازم می شمرد، در رابطه با عوامل انحرافات اخلاقی و فساد و فحشا نیز، دولت باید به مبارزه همّت گمارد، تا در پرتو محیطی سالم و امن، مردم، با آگاهی و اراده، به مکارم اخلاقی و فضایل انسانی و ایمان دینی بگردند و به رشد و تعالی معنوی برسند. این کجا و اندیشه ی توتالیتریسم پدید آمده در کشورهای کمونیستی، نظیر شوروی سابق و فاشیستی، نظیر آلمان هیتلری، و استبدادهای خشن لنین و استالین کجا، که به اجبار، مردم را به حزب و مکتب خود می خواندند، مکتبی که نه برخاسته از متن توده ها، بلکه معلول اراده ی اقلّیت حاکم بوده است. در نظام های توتالیتریستی در راستای همگانی

کردن دیدگاه های يك حزب، نه تنها از جامعه خدازدایی و دین زدایی می نمودند که به زدودن اخلاق و انسانیت و معنویت می پرداختند و همه چیز و همه کس را در خدمت امیال ضدانسانی خود می خواستند. امام خمینی رحمه الله در نامه ی خود به گورباچف، آخرین رییس جمهور شوروی سابق، درباره ی شکست توتالیتریسم کمونیستی در شوروی، فرمود: مارکسیسم جواب گوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست، چراکه مکتبی است مادی؛ و با مادیت نمی توان بشریت را از بحرانِ عدم اعتقاد به معنویت، که اساسی ترین درد جامعه ی بشری در غرب و شرق است، به درآورد. (1) در حالی که، نظام ولایت فقیه به دفاع از دینی می پردازد که خواست توده هاست و قدرت خویش را، به جهت انجام همین رسالت، از مردم کسب کرده است.

### آیا ولایت فقیه همان دیکتاتوری صالحان نیست؟

آیا ولایت فقیه همان دیکتاتوری صالحان نیست؟ (2) نخستین گام برای ارائه ی بحثی عادلانه و دقیق، تبیین مفاهیم به کار گرفته در شبهه ی فوق است. در غیر این صورت، راه برای مغالطه و انحراف از مسیر مستقیم عقلانی و علمی باز خواهد شد. بدین منظور، در اولین گام، باید دیکتاتوری را تعریف و ماهیت آن را معرفی کنیم، آنگاه آن

ص: 111

---

1- صحیفه ی نور، ج 21، ص 221.

2- ر.ک: محسن کدیور، ویژه نامه ی متین، شماره اول، زمستان 77، ص 27 و سید محمود برهان، روزنامه ی خرداد، مهر 78.

را با حکومت ولایی مقایسه کنیم و تفاوت‌ها یا احیاناً تشابه‌های آن‌ها را استخراج نماییم. دیکتاتوری، در اصل، مقامی در جمهوری روم باستان بود که در شرایط تشنج و بحران، حاکمیت را در دست می‌گرفت؛ ولی بعداً دیکتاتوری به نوعی از حکومت اطلاق شده است که یک فرد یا گروه و یا طبقه، بدون رضایت مردم، حکومت کنند. می‌توان سه ویژگی اصلی برای دیکتاتوری برشمرد: 1. مطلق بودن قدرت 2. به دست آوردن قدرت از طریق زور و اعمال فشار 3. فقدان قانون برای جانشینی. (1) برای روشن شدن بحث، باید ویژگی‌های دیکتاتوری را با حکومت ولایی مقایسه کنیم، تا تفاوت آنها آشکار گردد. 1. ویژگی اول دیکتاتوری نامحدود بودن قدرت است. آیا در ولایت قدرت نامحدود وجود دارد؟ تشکیل حکومت ولایی برای اجرای احکام خداوند سبحان است. اهداف اصیل چنین حکومتی، توسعه فرهنگ دینی و باورهای مذهبی، گسترش ایمان، رشد مکارم و فضایل اخلاق و حاکمیت عدالت در جمیع شؤون حیات است. حکومت ولایی می‌کوشد تا بستری مناسب برای بروز و شکوفایی استعدادها فراهم گردد و مردم، علاوه بر سعادت دنیوی، بتوانند راه آخرت را طی نمایند و به مقام قرب الهی و عبودیت پروردگار عالم نایل گردند. آیا در چنین نظام سیاسی که مقصود تنها نظم اجتماعی و رفاه مادی نیست، می‌توان تصور کرد که فردی با قدرت نامحدود، در رأس هرم

ص: 112

---

1- ر.ک: داریوش آشوری، دانش نامه‌ی سیاسی، ص 170 - 171 و مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، فرهنگ علوم سیاسی، ص 91.

قدرت قرار داشته باشد؟ در نظام دیکتاتوری، قانون همان اراده ی دیکتاتور است؛ اما در ولایت فقیه، قانون احکام الهی است و وظیفه ی زمام دار تنها اجرای احکام شریعت و رعایت مصالح اسلام و مسلمانان است و به هیچ وجه، حق تجاوز از این محدوده را نخواهد داشت. 2. ویژگی دوم دیکتاتوری، به قدرت رسیدن با توسل به زور است. پنداشت چنین ویژگی در ولایت و حکومت ولایی، از روی ناآگاهی و یا بی انصافی و غرض ورزی است، چرا که در نظام ولایی، شرط اعمال ولایت، اعلام پذیرش و وفاداری ملت است. هرچند معصوم و یا فقیه جامع الشرایط ولایت شرعی داشته باشند، مادامی که مردم از آنها استقبال نکنند، نمی توانند متصدی حاکمیت شوند. چنان که امام خمینی در پاسخ این سؤال که: در چه صورتی، فقیه جامع الشرایط بر جامعه ی اسلامی ولایت دارد؟ می فرماید: ولایت در جمیع حالات دارد لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت به آرای اکثریت مسلمین بستگی دارد که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام به بیعت با ولی مسلمین تعبیر می شده است. (1) بنابراین، حفظ نظام و جلوگیری از هرج و مرج و رعایت مصالح امت و جامعه، یک تکلیف و وظیفه ی عمومی است که ولی فقیه نیز باید آن را مدنظر قرار دهد و ترك آن موجب بی عدالتی خواهد بود. هنگامی که مردم مخالف اند و زمینه، برای اعمال ولایت، منتفی است، حکومت ولایی تشکیل نخواهد شد؛ زیرا در چنین حالتی، غالباً، مصلحتی برای جامعه به دست نخواهد آمد تا ولی فقیه به دنبال آن اقدام به تشکیل

ص: 113

---

1- صحیفه ی نور، ج 20، ص 459، و همان، ج 21، ص 371.



3- ویژگی سوم دیکتاتوری، فقدان قانون جانشینی است. چنین شبهه ای نیز در حکومت ولایی قابل تصوّر نیست. زیرا حکومت ولایی، اگر در عصر حضور معصوم باشد، مسئله ی جانشینی با نصب و نصّ الهی مطرح می شود؛ مثل نصب امیر مؤمنان علیه السلام برای ولایت توسط وحی و ابلاغ آن به مردم به وسیله ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم؛ البتّه؛ پذیرش وحی الهی تکلیف شرعی مردم است. ولی اگر مردم، با عصیان فرمان الهی، زمینه ی حاکمیت او را از بین ببرند، ولیّ الله، هرگز با زور و شمشیر، به اعمال ولایت نخواهد پرداخت. اما در حکومت ولیّ فقیه در عصر غیبت هم، مسئله ی جانشینی روشن و بی ابهام است، چنان که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مشخص شده است. در حقیقت، ولایت فقیه، امامت مستمری است که مردم با فقدان ولیّ پیشین یا از بین رفتن شرایط ولایت او، با بهره گیری از نظر خبرگان فقیه شناس، ولی امر جدید را شناسایی و برای اعمال ولایت، با او بیعت می کنند. چکیده ی سخن آن که، طرح مسئله ی دیکتاتوری در حکومت ولایی، کاملاً بی دلیل است و به فرموده ی معمار جمهوری اسلامی، امام خمینی، منشأ این اتهام، مخالفت با اسلام است. به گفته ی ایشان: اگر يك فقیهی بخواد زورگویی کند، این فقیه، دیگر ولایت ندارد، در اسلام قانون حکومت می کند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم تابع قانون بود، تابع قانون الهی، نمی توانست تخلف کند. اگر پیغمبر يك شخص دیکتاتور بود، آن وقت فقیه هم می تواند باشد. اگر امیرالمؤمنین علیه السلام يك آدم دیکتاتور بود، آن وقت فقیه هم می تواند دیکتاتور باشد. دیکتاتوری در کار نیست،

می خواهیم جلوی دیکتاتوری را بگیریم. (1) اما این که در پرسش، واژه ی صالحان نیز اضافه شده بود و ولایت فقیه را دیکتاتوری صالحان خوانده بودند، بسیار شگفت انگیز است، چرا که ضمیمه ی کلمه ی صالحان به دیکتاتوری و ترکیب دیکتاتوری صالحان، تعبیری کاملاً متناقض است؛ زیرا دیکتاتوری، خود، صلاحیت و شایستگی را نفی می کند و در مقابل، هرگز، افراد صالح دیکتاتور نیستند. حال این دو واژه، که اثبات هر یک موجب نفی دیگری می گردد، چگونه قابل جمع اند و چگونه يك انسان اندیشمند و اهل علم می تواند چنین ترکیبی را ادعا کند؟ در حالی که موضوعاً قابل تحقّق و پیدایش خارجی نیست و به تعبیر امام خمینی رحمه الله: حکومت اسلامی برای چه دیکتاتوری بکند؟ عیش و عشرتی نیست تا این که بخواهد او دیکتاتوری بکند. اینهایی که می گویند دیکتاتوری، فقیه اسلام را نمی دانند. فقیه اگر يك گناه صغیره هم بکند از ولایت ساقط است، ما می خواهیم که فقیه باشد تا جلوی دیکتاتورها را بگیرد. (2)

و اخر دعوینا ان الحمدلله ربّ العالمین

ص: 115

---

1- صحیفه ی نور، ج 10، ص 310-11.

2- صحیفه ی نور، ج 11، ص 306.

1. قرآن کریم.
2. نهج البلاغه.
3. آشوری، داریوش؛ دانشنامه سیاسی، انتشارات مروارید، 1373 ه ش، چاپ سوم.
4. ابن اثیر، علی بن محمد؛ الکامل فی التواریخ، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1408 ه ق.
5. ابن قتیبة؛ الامامة و السياسة، انتشارات شریف رضی، 1371 ه ش.
6. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، 1408 ه ق، چاپ اول.
7. احمد بن فارس، ابن زکریا، معجم مقاییس اللغة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی 1406 ه ق.
8. انصاری، شیخ مرتضی؛ فرائد الاصول.
9. -----؛ مجموعه تراث کنگره ی شیخ اعظم، 1415 ه ق، چاپ اول.
10. بازرگان، مهدی؛ آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء، مؤسسه رسا، 1377 ه ش.
11. البیاتی، میراحمد؛ الدولة القانونية، بغداد: الدار الدیبة للطباعة بغداد، 1399 ه ق.
12. الجزیری، عبدالرحمن؛ الفقه علی المذاهب الاربعة، دارالفکر، 1406 ه ق.
13. جعفر پیشه فرد، مصطفی؛ مجله حکومت اسلامی، شماره صلی الله علیه و آله

14. جعفریان، رسول؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، 1371 ه.ش.
15. -----؛ دین و سیاست در دوره ی صفوی، قم: انصاریان، 1370 ه.ش.
16. جوادی آملی، عبدالله؛ پیرامون وحی و رهبری، انتشارات الزهراء، 1369 ه.ش، چاپ دوم.
17. -----؛ ولایت در قرآن، نشر فرهنگی رجاء، 1367 ه.ش، چاپ اول.
18. -----؛ ولایت فقیه و رهبری در اسلام، نشر فرهنگی رجاء، 1372 ه.ش، چاپ سوم.
19. -----؛ ولایت فقیه (ولایت فقاہت و عدالت).
20. حائری، سیدکاظم؛ ولایة الامر فی عصر الغیبة، مجمع الفکر الاسلامی، قم، 1414 ه.ق.
21. حائری یزدی، مهدی؛ حکمت و حکومت، بی جا، بی تا، بی نا.
22. حسینی عاملی، سید محمد جواد؛ مفتاح الکرامة فی شرح العلامة، داراحیاء التراث العربی.
23. حسینی طهرانی، سید محمد حسین؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، مشهد: انتشارات علامه طباطبائی، 1414 ه.ق.
24. حسینی مراغی، میر عبدالفتاح؛ عناوین قم: مؤسسه نشر اسلامی، 1417 ه.ق، چاپ اول.
25. حلبی، ابی الصلاح؛ الکافی، اصفهان، مکتبة الامام امیرالمؤمنین علیه السلام.

26. الحلبي، ابن جعفر، محمد بن منصور بن احمد ابن ادريس؛ السرائر، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية قم، مؤسسه النشر الاسلامي، 1414 هـ ق، چاپ سوم.
27. الحلبي، جعفر بن يحيى بن سعيد؛ شرائع الاسلام في مسائل الحلال والحرام، انتشارات مستقل، 1373 هـ ش چاپ چهارم.
28. حلبي، علامه جمال الدين، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، قم: مؤسسه نشر اسلامي، 1416 هـ ق چاپ ششم.
29. -----؛ مختلف الشيعة، مركز الابحاث و الدراسات الاسلاميه، 1413 هـ ق.
30. خامنه اي، آية الله سيدعلي؛ ولايت، سازمان تبليغات اسلامي، 1370 هـ ش، چاپ اول.
31. الخطيب، عبدالكريم؛ الخلافة و الامامة، لبنان: دارالمعرفة، 1359 هـ ق، چاپ دوم.
32. خميني، امام سيد روح الله؛ البيع، مؤسسه نشر اسلامي، 1415 هـ ق.
33. -----؛ تحرير الوسيلة.
34. -----؛ صحيفه نور، مؤسسه نشر آثار امام خميني، 1378 هـ ق، چاپ اول.
35. -----؛ ولايت فقيه، مؤسسه نشر آثار امام خميني، 1373 هـ ق، چاپ اول.
36. خوئي، آية الله سيدابوالقاسم، مباني تكملة المنهاج.
37. -----؛ منهاج الصالحين.
38. دهخدا، علي اكبر؛ لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران،

39. طباطبائی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه اسماعیلیان، 1393 هـ ش، چاپ سوم.

40. طباطبائی بروجردی، محمد حسین، البدر الزهراء فی صلوة الجمعة المسافر، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، 1361 هـ ش، چاپ دوم.

41. طبری، محمد بن جریر؛ التاریخ الطبری، بیروت: مؤسسة الاعلمی، 1409 هـ ق.

42. طریحی، فخرالدین بن محمد؛ مجمع البحرین، مکتبه ی مرتضویه.

43. طلوعی، محمد؛ فرهنگ جامع سیاسی، نشر علمی، 1372 هـ ش.

44. الطوسی؛ شیخ محمد ابن الحسن؛ تلخیص الشافی، دارالکتب الاسلامیه، 1394 هـ ق، چاپ سوم.

45. عاملی، شهید ثانی، زین الدین ابن علی؛ مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام، مؤسسه المعارف الاسلامیه، 1413 هـ ق، چاپ اول.

46. فاضل مقداد؛ شرح باب حادی عشر، قم: انتشارات قدس.

47. قوچانی، محمد؛ دولت دینی و دین دولتی، نشر سراپی، 1379 هـ

هش، چاپ اول.

48. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر؛ کشف الغطاء، چاپ افست، بی جا، بی تا، بی نا.

49. کدیور، محسن؛ حکومت ولایی، نشر نی، 1377 هـ ش، چاپ اول.

50. -----؛ دغدغه های حکومت دینی.

51. -----؛ نظریه های دولت در فقه شیعه، تهران: نشر نی، 1376 هـ ش.

52. کراچکی؛ کنزالقوائد.

53. كركى، محقق ثانى؛ على بن عبدالعال، جامع المقاصد فى شرح القواعد، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، 1408 هـ ق.
54. كلينى؛ اصول كافى، تهران، دارالكتب اسلامية، 1365 هـ ش.
55. مركز اطلاعات و مدارك علمى ايران؛ فرهنگ علوم سياسى، 1374 هـ ش.
56. مرواريد، على اصغر؛ سلسلة الينايع الفقهي، مؤسسة فقه الشيعة، الدار الاسلامية، 1410 هـ ق.
57. مجلسى، محمدباقر؛ بحار الانوار، لبنان: دار احياء التراث العربى، 1403 هـ ق، چاپ دوم.
58. محقق اردبيلى؛ مجمع الفائده و البرهان، مؤسسه نشر اسلامى، قم.
59. محقق اصفهانى؛ حاشية المكاسب.
60. محقق نراقى؛ عوائد الايام، مكتب الاعلام الاسلامى، چاپ اول، 1410 هـ ق.
61. مصباح يزدى، محمدتقى؛ پرسش ها و پاسخ ها، قم: مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى 1377 هـ ش، چاپ دوم.
62. مطهرى، مرتضى، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، 1378 هـ ش، چاپ هفتم.
63. معرفت، محمدهادى؛ جامعه مدنى، انتشارات التمهيد، 1378 هـ ش.
64. مفيد، شيخ محمد بن محمد؛ المقنعة، قم: مؤسسه نشر اسلامى، 1410 هـ ق، چاپ دوم.
65. نائينى، ميرزا حسين؛ تنبيه الامة و تنزية الملة، پاورقى سيد محمد

66. -----؛ المكاسب و البيع، تقرير، شيخ محمدتقی آملی، ج 2، قم: مؤسسه نشر اسلامی 1413 ه ق.

67. نجفی، شیخ حسن؛ جواهر الکلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1394 ه ق، چاپ ششم.

68. هگل؛ استقرار شریعت در مذهب مسیح، ترجمه پرهام.



پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت آسیبی نرسد. امام خمینی (قدس سره)

گرچه در عصر غیبت، در باب ولایت سیاسی فقیهان رویکردهای متفاوتی ابزار شده است، اما بر اصل حاکمیت قوانین اسلام، اتفاق نظر وجود دارد.

فقهای جامع الشرایط در عصر غیبت، از طرف شارع مقدس به ولایت منصوب گردیده اند و مردم باید با شناسایی مصداق واجد الشرایط، در اجرای احکام اسلام، مطیع او گردند.

این نگاهسته پاسخی است به پاره ای از اشکالات؛ هم چونک معنای ولایت، حکومت ولایی، ولایت مطلقه فقیه، ولایت انتصابی، پیشینه ی تاریخی مسأله ی ولایت، دلیل پذیری آن و تمایز ولایت فقیه با حکومت استبدادی و توتالیتر.

ص: 122

اصل ولایت فقیه رکن رکین و عمود جمهوری اسلامی ایران است بعد از تأسیس نظام اسلامی به رهبری امام راحل، بحث ولایت فقیه کانون توجه و بحث اندیشمندان مختلف قرار گرفت. تعیین حدود و ثغور آن و دفاع خردپسند از آن و دفاع از این اصل مترقی آسمانی در مقابل هجوم شبهات و تبلیغات دشمناً موشکافی عالمانه ی مسأله را می طلبد.

کتاب حاضر پاسخی است به برخی از پرسش های اساسی در باب حکومت ولایی،

ص: 123

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

